

شماره ۱۳۰

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق

در پاریس

درباره بن بست رژیم خمینی

دربازگشایی دانشگاههای ایران

در صفحه آخر



سال چهارم - بحسب ۱۸ آذرماه ۱۳۶۱ - شماره ۱۰۰ روال (خارج از کشور معادل ۲۰ دلار)

رحلت پیامبر اکرم (ص)

و شهادت امام حسن مجتبی (ع)

را به همه مسلمانان انقلابی و رهروان

راستین مکتب رهائیبخش محمد (ص)

تسلیت می گوئیم

سرمقاله

افزایش شگفت انگیز سرکوب عمومی، گامی تدافعی وبازگشت ناپذیر

فاز نوین مقاومت انقلابی مسلحانه، با هدف شکستن طلسم اختناق و ضربه زدن بر بدنه نظامی و سرانگشتان اختناق آفرین دشمن، در اواسط تابستان گذشته آغاز شد. در روشنائی ناشی از دریافت "جمع بندی یکساله" و خطوط جدید، نیروهای رزمندهی مقاومت سراسری تهاجم گسترده و بی‌امان خود را در شهرهای مختلف و به خصوص تهران آغاز نمودند. فضای مختنق اجتماعی تا حدودی به نسبت گذشته باز شد و مردم در اینجا و آنجا لب به سخن گفتن و اعتراضات و مقاومت‌های مختلف گشودند. دیگر حساس‌ترین و در عین حال آسیب‌پذیرترین نقطه دشمن آشکار شده بود.

اما از طرف دیگر رژیم ضد بشری خمینی که پیوسته حیات خود را در گرو استمرار و افزایش اختناق و سرکوب دیده است، ناگزیر از عکس‌العمل گردیده و درصدد مقابله برآمد.

در همان هفته‌های اول پس از انتشار جمع بندی، روزه‌های دردآلود تقریباً تمامی مسئولین درجهی اول رژیم، از خود خمینی و هاشمی رفسنجانی (در نماز جمعه و مجلس) گرفته تا نخست‌وزیر و رئیس دیوان عالی کشور و دادستان ضدانقلاب و وزیر کشور و ... نشان می‌داد که کارآئی و برندگی طلسم شکنانهی خط مرحلهی دوم را درک کرده و به خوبی احساس می‌کنند که چنان چه تهاجم انقلابی را با ضد حملهی مناسب جواب نگویند، لاجرم گسترش مقاومت، غیرقابل کنترل خواهد گردید. از آنجا که رژیم خمینی هیچ آینده‌ای ندارد و "روزانه" بقیه در صفحه ۲

یادستاره تابناک انقلاب، شهید مقدس

مجاهد قهرمان، گوهر ادب آواز گرامی باد



* در ظهر روز ۲۰ آذرماه سال گذشته، غرش مهیب انفجار بمب همراه با فریاد کین مجاهد قهرمان گوهر ادب آواز، شهر شیراز و به دنبال آن تمامی ایران را به لرزه درآورد، و دستغیب جنایتکار، یک تن دیگر از سردمداران رژیم ضدبشری خمینی خون‌آشام به همراه ۱۲ تن از پاسداران ضد خلقی در آتش خشم مقدس خلق خاکستر شدند. و گوهر قهرمان نیز در جریان این عمل "فدائی حسینی"

به شهادت رسید و بدین سان در زمره شهدای مقدس مجاهد خلق قرار گرفت.

در صفحه ۷

"مجلس باصطلاح اعلای"

انقلاب اسلامی عراق مالی‌خولیای تجدید امپراطوری عثمانی

در صفحه ۳

گذری بر سروده‌های مقاومت

جوانه‌های شکوفائی ادبیات در نسل انقلابی مجاهدین

* ما به اندازه‌ی توان خود در رشد و گسترش ادبیات انقلابی، و در بستر مبارزه بر علیه حکومت پلید و ضد مردمی و ضد فرهنگی خمینی

تلاش کردیم و امروز پس از گذشت چندین سال، گواهان راستینی بر این باور و اعتقاد را در گستره‌ی جامعه می‌بینیم، شعرا و هنرمندانی اگرچه نوبا و تازه‌کار ولی بالنده و روبه رشد و تا مغز استخوان امیدوار به خدا و خلق، جوانه‌هایی تازه شکفته و خونین رنگ و آتش برگ در گستره‌ی هنر و ادبیات ایران که اندک‌اندک چهره‌می‌نمایند.

در صفحه ۱۴

رکورد شکنی‌های

خیانت بار

در زمینه تاراج دادن

نفت ایران،

و جهی از به اصطلاح

"استقلال سیاسی"

و اقتصادی

به سبک خمینی

و وطن فروش

در صفحه ۱۱

در صفحات دیگر:

- * طرز ساختن دستگاه پلی کیبی دستی
- * برخی مشخصات واحدهای جدید گشت
- * ایران، زندان بزرگ خمینی
- * چگونه می‌توان رزمندگان مجاهد را در صحنه نبرد یاری کرد؟

بروری بر بدترین وقایع سیاسی و تاریخی چند مجاهدین در دوران حکومت خمینی (۲)

صدای سردار

آخرین نوار سردار شهید خلق موسی خیابانی

در صفحه ۴

بقیه از صفحه اول

افزایش شگفت انگیز سرکوب عمومی، گامی تدافعی و بازگشت ناپذیر

مخرج مشترک اقدامات سرکوبگرانه‌ی جدید، آن است که تقریباً تمامی مردم ما را دربر می‌گیرد و رژیم با اتخاذ روش‌های فوق‌عمر و به‌طور مستقیم تمامی مردم را در مقابل خود هر روز و هر ساعت بیشتر برمی‌انگیزد. روش‌هایی که معمولاً در اوج دیکتاتوری و درنده‌خوئی بکار گرفته می‌شود، اما بیش از پیش حاکی از ضعف و زبونی و فرسودگی استراتژیکی است.

بنابراین با آغاز مرحله‌ی دوم، از آنجا که رژیم با

هر چند اقدامات فوق‌الذکر به‌اضافه‌ی اعدام‌های گسترده و دستجمعی مجاهدین و مخالفین روی هم‌دیگر حنایتگران و دیکتاتورهای تاریخ را سفید کرده‌بود، اما رژیم رو به روال هنوز به اینجا نرسیده بود که مشخصاً برای مقابله‌ی نظامی با مجاهدین و برای جلوگیری از آتش رزمندگان مجاهد و مقاومت رو به گسترش توده‌ی مردم، از تاکتیک‌هایی استفاده کند که در آن‌ها تمامی مردم، دشمن بالفعل نظامی محسوب می‌توند.

مسائل خود را حل می‌کند، برای مقابله با انواع مقاومت‌های مردم و سرد مجاهدین نیز، به‌ناچار با نادیده گرفتن پارامترهای اجتماعی و سیاسی، تنها به محاسبات نظامی اکتفا کرده و رسوائی‌ها را بدجان خرید و به اصطلاح "بدسیم آخر" زد.

کواچک در مرحله‌ی اول مقاومت مسلحانه سیر، مزدوران خمینی برای مقابله با امواج ناراضاتی‌های گسترده‌ی مردم و یا حذف کردن اعتراضات آن‌ها در قبال حقیقت و استبداد و جنگ و بی‌کاری و آوارگی و کراسی، هم‌چنان از سرسیره استفاده می‌کردند، لکن از آنجا که مقاومت همواره همواره فعال توده‌های پیدا نگردد بود، اقدامات ویژه‌ی سرکوبگرانه‌ی دشمن در قبال مقاومت مسلحانه، عمدتاً دامن مجاهدین و انقلابیون و هالیدی هوادار سازمان را (با تمام گستردگی آن) فرا می‌گرفت، در حالی که در مرحله‌ی کنونی، رژیم در مانده‌ی خمینی برای مقابله با مجاهدین و به‌ویژه برای مقاومت رو به گسترش و پتانسیل انفجاری مردم، روش‌های ضد مردمی تمام عیار را در پیش گرفتند که تاکنون پای همه‌ی مردم را به میان کشیده و همه‌ی آن‌ها را هدف قرار داده است.

برای روشن‌تر شدن موضوع توضیحات بیشتری می‌دهیم. در مرحله‌ی اول استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه و در فاز تهاجم اولیه، رژیم در لاک خود خزید و در قبال آتش مجاهدین که اساساً مهربان و سرسپردگان درجده‌ی اولش را هدف قرار می‌دادند، بر تعداد ماشین‌های ضد کلوله و پاسداران محافظ آن‌ها افزود. برای مقابله با مجاهدین نیز، مزدوران خمینی، تیروهای خودشان را بر بدنی اصلی سازمان متمرکز می‌کردند. مثلاً در مواردی که شکنج‌گران، احتمال دسترسی به اعضا و هواداران فعال سازمان را می‌دادند، شکنجه به حد اعلا می‌رسید و تعداد تپه‌های ریز شکنجه مستمرا بالا می‌رفت و... محمله پاسداران در خیابان‌ها، اساساً اتوموبیل‌هایی را که سرنشینان آن بیشتر ترکیب متناسبت عملیات را تداعی می‌کرد، متوقف و بازرسی می‌کردند...

در همان هفته‌های اول پس از انتشار جمع بندی، زوزه‌های درد آلود تقریباً تمامی مسئولین درجه‌ی اول رژیم، از خود خمینی و هاشمی رفسنجانی (در نماز جمعه و مجلس) گرفته تا نخست‌وزیر و رئیس دیوان عالی کشور و دادستان و وزیر کشور و... نشان می‌داد که کار آبی و برندگی طلسم شکنانه‌ی خط مرحله‌ی دوم را درک کرده و به خوبی احساس می‌کنند که چنانچه تهاجم انقلابی را با ضد حمله‌ی مناسب جواب نگویند، لا جرم گسترش مقاومت، غیر قابل کنترل خواهد گردید.

طیف وسیع تری از مقاومت مردمی روبرو شده بود، دیگر روش‌هایی که بتواند به لحاظ نظامی اساساً با رزمندگان مجاهد مقابله کند کفایتش نمی‌کرد و به ناچار آخرین نقاب را نیز از چهره برداشت و ماهیت کثیف و جنایتکارانه‌اش را در هرکوی و بزرگ، در هر روز و هر ساعت به نمایش گذاشت.

در موقعیت جدید، رژیم که با طیف گسترده‌تری از مقاومت روبروست، دیگر به هیچ‌کس نمی‌تواند اعتماد کند. همه و همه مظنون و مشکوک تلقی می‌شوند و در زندگی روزمره بارها مورد بازرسی و بازرجویی و احیاناً ضرب و شتم قرار می‌گیرند.

اقدامات ضد مردمی جدید از یک سو برای مقابله با هرگونه تهاجم مجاهدین علیه مزدوران سرکوبگر رژیم صورت گرفته و از سوی دیگر دشمن بدین وسیله در صد آن است تا برای ممانعت از رشد و توده‌گیر شدن مقاومت، فضای ارباب اجتماعی و جو نظامی را تا آنجا بالا ببرد که مردم و طیف گسترده‌ی نیروهای گدآمدگی مقاومت بالفعل (و یا تهاجم به مزدوران سرکوبگر رژیم) را دارند خنثی و بلااثر سازد و در یک کلام مانع فعال شدن آن‌ها گردد. به این ترتیب دشمن به خیال خام خود می‌خواهد با غیرممکن جلوه دادن "هر عمل مقاومت" به این ذهنیت دامن بزند که گویا موقتاً هم که شده "نمی‌شود کاری کرد!..."

حال قبل از این که وارد ارزیابی موقعیت سرکوبگرانه‌ی جدید و افزایش شگفت‌انگیز سرکوب عمومی در هفته‌های اخیر بشویم، یادآوری چند نکته‌ی اساسی را بسیار ضروری می‌دانیم.

اولاً - هرگز نبایستی اجازه داد مردم و طیف گسترده‌ی مقاومت مردمی مرعوب تبلیغات میان‌تهبی و قدرت‌نمایی‌های بی‌پایه و اساس رژیم و حامیان بین‌المللی او شده و به ذهنیت‌هایی که خواسته‌ی رژیم است دچار شوند. آتش سلاح‌های انقلاب، هم‌چنان که شعله‌های مقاومت مردمی، هرگز و در هیچ شرایطی خاموش نخواهد شد و تا دفن خمینی در زباله‌دان تاریخ پایدار خواهد ماند.

ثانیاً - تجارت ماه‌های اخیر و عکس‌العمل‌های

حال آن‌که در مرحله‌ی دوم از آنجا که در مسیر رشد مقاومت عمومی، تهاجم مجاهدین گسترش یافتند و با استقبال توده‌های وسیع‌تر مردم، می‌رفت تا پتانسیل غیرفعال طیف‌های گسترده‌تری را فعال نماید، رژیم ضدبشری خمینی بالا جبار فارغ از تمامی محاسبات اجتماعی و سیاسی، برای مقابله با آتش سلاح مجاهدین و جوانه‌های مقاومت گسترده‌ای که بر اساس خط مرحله‌ی دوم امکان شکوفایی یافتند، (از اضافه بر اعمال تمامی روش‌های ضد انقلابی که در مرحله‌ی اول بکار می‌گرفت) دست به اقدامات جدید زد.

در تهران و شهرستان‌ها، همه‌ی مردم، اعم از مالک یا مستاجر، توسط دادستانی ضدانقلاب خمینی و با ارباب و تهدید موظف شدند تا عکس و مشخصات خود را ارائه دهند...

بازرسی‌های خیابانی گسترش یافت و پاسداران

در مرحله‌ی دوم از آنجا که در مسیر رشد مقاومت عمومی تهاجم مجاهدین گسترش یافته و با استقبال توده‌های وسیع‌تر مردم، می‌رفت تا پتانسیل غیرفعال طیف‌های گسترده‌تری را فعال نماید، رژیم ضد بشری خمینی، بالا جبار فارغ از تمامی محاسبات اجتماعی و سیاسی، برای مقابله با آتش سلاح مجاهدین و جوانه‌های مقاومت گسترده‌ای که بر اساس خط مرحله‌ی دوم امکان شکوفایی یافته بود، (از اضافه بر اعمال تمامی روش‌های ضد انقلابی که در مرحله‌ی اول بکار می‌گرفت) دست به اقدامات جدید زد.

در صدها اتوموبیل جدید... اتوموبیل‌های تویوتا استیشن که جدیداً از ژاپن به همین منظور خریداری شده و پاسداران، بخشی از آن‌ها را برای قدرت‌نمایی در تلویزیون به نمایش گذاشتند - مستقر شده و خیابان‌های اصلی و فرعی و چهارراه‌ها را زیر نظر گرفتند و به این صورت رژیم، حکومت نظامی خود را هرچه عریان‌تر ساخت و...

بازرسی بدنی از سرنشینان اتوموبیل‌های شخصی و اتوبوس‌های شرکت واحد و عابرین پیاده، شدت و حدت بیشتر یافت و حتی از بازرسی بدنی زنان نیز به گونه‌ای وقیحانه فرود گذار شدند...

سیستم تعقیب و مراقبت رژیم، با همکاری عده‌ای از ساواکی‌ها و مامورین کمیته‌ی به اصطلاح صدخارباگری دوران شاه، برای یافتن پایگاه‌های مقاومت مجاهدین، بوجود آمد و...

دادستانی ضدانقلاب، به آن‌ها و بنگاه‌های معاملات ملکی مراجعه می‌کرد و با گرفتن سجده‌هایی از احاره نامده‌های منازل تلاش می‌کرد تا ردی از پایگاه‌های سازمان بیابد و...

پاسداران و مزدوران کمیته‌ها برای جاسوسی از محمل‌های اجتماعی مانند سیخ اقتصادی و کارت ارزاق مساعد و امثالهم استفاده می‌کردند و... خلاصه آن‌که

بقیه در صفحه ۲۷

مرگ برخمینی، شعار محوری مرحله کنونی

مبارزه انقلابی مسلحانه، تاکتیک محوری مرحله کنونی

“مجلس باصطلاح اعلای انقلاب اسلامی عراق” مالیخولیای تجدید امپراطوری عثمانی

چندی پیش خبرتشکیل “مجلس اعلای به اصطلاح انقلاب اسلامی عراق” در هتل استقلال تهران!! با سروصدای زیاد و هوای وهوی فراوان توسط سیستم خبری رژیم خمینی پخش شد و پس از آن هم تابه حال به عنوان یک نهاد که فقط مسئولیت تهیهی بیانیه و اعلامیه دارد البته فقط برای رادیو - تلویزیون خمینی باقی مانده است. خبرگزاری رژیم هدف این مجلس اعلای!! را استقرار حکومت اسلامی زیر نظر ولایت فقیه ذکر کرد و طبق معمول یک مشت ادعای توخالی را به عنوان کارهای انجام شده و وقایع تحقق یافته یا فعل ماضی به اطلاع همگان رساند. از جمله این که:

“فعالیت کلیه گروه‌های ملی و شخصیت‌های مسلمان و مبارز عراقی زیر نظر این مجلس قرار گرفت”
و طبعاً من کامل اولین بیانیه رسمی این مجلس اعلای و درجه‌یک‌هم به چاپ رسید. هرچند با توجه به افشاء شدن ماهیت جنجال‌های سیاسی رژیم خمینی، چه در داخل و چه در خارج ایران کمتر کسی تشکیل این مجلس اعلای را جدی گرفت (شاید کم‌تر از همه، مردم عراق) ولی برای بی بردن هرچه بیشتر به ماهیت مرتجعین جنایتکار حاکم بر ایران لازم است این اقدام رژیم را از وجوه مختلف مورد بررسی قرار دهیم:

مجموعه سیاست‌های داخلی و خارجی رژیم خمینی از فردای حاکمیت و به ویژه در دو سال اخیر، به وضوح نشان می‌دهد که اگر خمینی هیچ گام مثبتی در جهت منافع خلق ایران و خلق‌های منطقه برنداشته، ولی در عوض، سیاست انحصارطلبی و اختناق و سرکوب در داخل کشور و توسعه طلبی و جنگ افروزی با شعار ارتجاعی به اصطلاح صدور انقلاب در خارج از کشور را با بی‌گیری شگفت‌انگیزی دنبال نموده است.

درواقع این دو روی سکه (انحصارطلبی و سرکوب انقلابیون و اعتراضات مردمی در داخل کشور از یک سو و به اصطلاح صدور انقلاب در خارج از کشور از سوی دیگر)، لازم و ملزوم یکدیگرند، چرا که با یک نگاه گذرا روشن می‌شود که رژیم خمینی صرفنظر از سرکوب و

اختناق و ترور مطلق در داخل کشور بدون بحران‌سازی و جنگ افروزی و منحرف کردن افکار عمومی از مشکلات عظیم داخلی به سمت بحران‌های کاذب؛ قادر نبوده و نخواهد بود که تضادهای داخلی را مهار کند. به این ترتیب هرچند خمینی از مدت‌ها قبل نشان داده بود که ماری به اسم آیت‌الله یا حجت - الاسلام حکیم (که یکی دو سال قبل رادیو تلویزیون رژیم او را آیت‌الله‌زاده معرفی می‌کردند و چون حال در محضر شیطان جماران آخرین درس‌های ردیلت و جنایت را خوانده است “آیت‌الله” لقب گرفته!) را برای روز میادا در آستین دارد، ولی این که در این مقطع مشخص، این مار را وسط معرکه رها کرده، عمدتاً در رابطه با مسأله‌ی جنگ و عدم موفقیت‌های پیش‌بینی شده پس از آغاز تجاوز به خاک عراق است.

آخر خمینی برای تحمیل نیروهایش و هم‌چنین توجیه تجاوز به عراق، چنین وانمود کرده بود که به زودی به دروازه‌های “کربلا” خواهد رسید، ولی عملاً دیده شد که تاکتیک ضدبشری فرستادن گروه گروه انسان‌های ناآگاه - همراه با تهدید و اذعاب - مشکل از بوجوانان و کودکان برای مصاف با گلوله و میدان مین، با تمام نلفات سرسام‌آورش جز اندکی پیشروی، ثمری نداشته است و خمینی دجال اینک می‌خواهد با این جارو جنجال تبلیغاتی و متوجه کردن افکار به خارج از کشور، بار دیگر بر مشکلات درونی و به ویژه اعتراض‌ها، مخالفت‌های فزاینده نسبت به جنگ و مصائب دردناک ناشی از آن سرپوش بگذارد.

ولی حتی در ورای مصائب وحشتناکی که سیاست خیانت‌بار توسعه‌طلبی و جنگ‌افروزی خمینی نصیب تمامی خلق‌های منطقه و به ویژه خلق‌های ایران و عراق و فلسطین و لبنان کرده، آیا جا نداشت که دارودسته‌ی خمینی دجال هنگام طرح این خیمه‌شب‌بازی جدید و شعبده - بازی و مجلس‌سازی، رهبر تراشی، به این سوال میلیون‌ها ایرانی و عراقی نیز فکر می‌کردند که “انقلاب اسلامی” خمینی چه گلی به سر ایرانیان زده که حال نوبت به مردم عراق رسیده باشد؟! مگر در ورای تمام

دعاوی به اصطلاح مکتبی و مستضعف‌گرایانه و ضد امپریالیستی که دیگر امروز فقط آخوندها مطرح می‌کنند و فقط توده‌های مردم فروشو اکثریتی‌های خائن (بجای توده‌ها و اکثریت مردم) برایش کف می‌زنند، انقلاب اسلامی خمینی حاصلی جز گرانی کم‌یابی، بیکاری، اعدام، زندان و شکنجه، برای خلق ایران در برداشته که حال خمینی پرستان به فکر توسعه‌ی انقلاب شیطانی‌شان به عراق افتاده‌اند؟!

جالب اینجاست که دعاوی به غایت ارتجاعی و ضدبشری خمینی و دارودسته‌اش، پس از چهار سال حاکمیت ننگین، چنان برملا شده که حتی در برنامه‌ی سرهم‌بندی‌شده و مسخره‌ی اعلام شده در بیانیه‌ی این مجلس اعلای! هم نتوانسته آنرا مخفی کند و در مقدمه‌ی برنامه‌از “سقوط دولت اسلامی!” همزمان با جنگ جهانی اول صحبت به میان آمده است! آری هم‌چنان که بارها گفته‌ایم خمینی دچار مالیخولیای “احیاء و تجدید امپراطوری عثمانی” است و دولت اسلامی و حکومت اسلامی برای او مفهومی جز بازگشت به دیکتاتوری شبه فئودالی تحت نام اسلام ندارد، یعنی همان طرح ارتجاعی و ضد انقلابی که پیش از این بارها به همین نام (احیای امپراطوری عثمانی) در بیانیه‌ها و اطلاعیف‌های مختلف سازمان مجاهدین خلق ایران و مسئول شورای ملی مقاومت از جمله در نامه‌ی ۶ ماه پیش مسئول این شورا به روسای جبهه‌ی پایداری عرب در آستانه‌ی جنگ لبنان افشاء شده است.

اما رسواترین بخش این برنامه ماده‌ی اول آنست: آنجا که شیطان جماران با وقاحت تمام، هم اصالتاً و هم نیابتاً از طرف خودش رهبری و ولایت خود را بر مردم عراق اعلام می‌کند و به این ترتیب برای خواب‌تجدید امپراطوری عثمانی، تعبیر جدیدی که همانا ولایت فقیه است پیدا می‌کند. بدون این که زحمت پاسخ به این سوال را به خودش بدهد که چه کسی حق دخالت و قیاحانه در تعیین تکلیف و سرنوشت مردم کشورهای دیگر را به او واگذار کرده است. و به این ترتیب بار دیگر به وضوح نشان داده می‌شود که

خمینی و دارودسته‌اش هیچ ارزشی برای خواست مردم!! و امت مسلمان!! که این همه سنگ آن‌ها را به سینه می‌زنند قائل نیستند. و امت همیشه در صحنه! تا آنجا بکار می‌آیند که با زور یا تحمیل برای زدن مهر تایید بر تمایلات ضدبشری آن‌ها در صحنه حضور بهم رسانند. در سایر مواد این برنامه‌ی مضحک نیز، برنامه‌نویسان آبرو - ریزی بیشتر برای امام‌شان ببار آورده‌اند. با ذکر عبارت گنگ و مبهم “دفاع از مسأله‌ی فلسطین!!” بجای اشاره به خلق فلسطین و نماینده‌ی به حق آن، سازمان آزادی‌بخش فلسطین، عمق دشمنی با انقلاب فلسطین و هم - سوئی‌شان را با بگین نشان داده‌اند و نیز با پشت پا زدن به حقوق ملیت‌ها و پیروان مذاهب گوناگون و بکار گرفتن توهین “نعره ملی” در مقابل تمایلات ناسیونالیستی، عمق انحصارطلبی و دیکتاتورمندی را به نمایش گذاشته‌اند، هرچند بدون توجه به برنامه‌ی مجلس اعلای! و با نیم نگاهی به آنچه مردم ایران از شمال تا جنوب و شرق تا غرب می‌گذرد هم به سادگی می‌شود برنامه‌ی این مجلس خمینی ساختار درک کرد.

به هر حال، در پوشالی بودن این مجلس اعلای همین بس که هیچ یک از گرایش‌ها و جریان‌های مربوط به اپوزیسیون داخلی عراق کوچک‌ترین تمایلی به تایید این طرح از خود نشان ندادند. کما این که حتی حامیان خارجی خمینی در منطقه هم که به هر دلیل در حمایت از رژیم روبه‌زوال خمینی بادمی‌کارند و برای برپانگاهداشتن بیت عنکبوت امام جماران حمایت مادی و سیاسی به جاه و بیل رژیم خمینی می‌ریزند، به دلیل تمام دردسرهای ناشی از این طرح، نیم‌نگاه مثبتی هم به آن نکردند. حتی دمشق نیز که در جریان جنگ، بیشترین حمایت را از رژیم خمینی بعمل آورده است به این مجلس اعلای انقلاب اسلامی! روی خوش نشان نداده است.

در زمستان ۵۹ نیز که به اصطلاح آیت‌الله‌زاده حکیم در دمشق ادعای رهبری اپوزیسیون را کرد، نه تنها با تمسخر سایرین بلکه با ناخوش‌آیندی دمشق روبرو شد و دست از پادرازیتر دمشق را ترک و نوکری نام و تمام شیطان جماران

را انتخاب کرد. و اما تا آنجا که به مردم عراق مربوط می‌شود و با قاطعیت می‌توان گفت نه تنها هیچ حمایتی از این طرح نخواهند کرد بلکه خود این اقدام وقیحانه، توسعه‌طلبانه و دخالت تجاوزکارانه در سرنوشت یک ملت، بیش از پیش باعث افزایش تنفر آن‌ها نسبت به رژیم خمینی خواهد شد. چرا که خمینی که در عالم خواب و خیال خود را ولی و رهبر مردم عراق پنداشته و به زور خواسته خود را به عنوان نماینده‌ی مردم و به خصوص شیعیان آن کشور قالب کند امروز حتی خود از طرف تمامی مردم ایران اعم از مسلمان و غیرمسلمان سنی یا شیعه مورد تنفر عمیق است و جز با کشتار و شکنجه و اعدام حتی برای یک روز قادر نیست به حکومت ننگین خود ادامه دهد. بنابراین ولایت و رهبری مردم عراق توسط خمینی چیزی جز لاف در غربت نیست. امروز دیگر ابعاد جنایات داخلی و خارجی خمینی از یک طرف و افشاگری‌های داخلی و بین‌المللی مجاهدین و مبارزین و حقانیت خون‌هزاران شهید راه آزادی از طرف دیگر چنان واضح و آشکار است و خمینی چنان بی‌آبروست که متاع عوام‌فریبی - های آخوندی، دیگر خریداری نخواهد داشت آن هم وقتی به اصطلاح روی قضیه اینقدر باز است. و شاید یکی از مضحک‌ترین صحنه‌های این سناریو وقتی است که مترسکی به اسم حجت الاسلام! حکیم به عنوان تیول‌دار منصوب از طرف امام جنایتکاران ظاهر می‌شود تا زمام امور “انقلاب اسلامی” عراق را بدست بگیرد. بدون اینکه پاسخی برای این سوال اساسی داشته باشد که تا حالا کجا بوده و به چه حقی و به نمایندگی از طرف چه کسانی ناگهان به عنوان مزدور خمینی بر مسند ولایت و حکومت خیالی بر مردم عراق تکیه زده است؟! و به این ترتیب خمینی، دزد انقلاب ایران، که سوار بر موج خون شهدا، دستاوردهای انقلاب توده‌های مردم بر علیه شاه و برای آزادی و استقلال را به غارت برده و با سیاست‌های به غایت ارتجاعی و ضدبشری، ضمن نازل کردن باران مرگ و خرابی و ویرانی بر توده‌ها، حکومت ضحاک‌گونه‌ی خویش را نیز با انبوه مشکلات داخلی و خارجی روبرو کرده و به زعم خود “انقلاب اسلامی” ایران را پیش برده؛ در صدد است تا چیزی به نام انقلاب اسلامی عراق و رهبری و ولایت آن راهم یدک بکشد!!، آن هم به کمک

مروری بر مهم‌ترین وقایع سیاسی و تاریخی دهه مجاهدین در دوران حکومت خمینی (۲)

صدای سردار

آخرین نوار سردار شهید خلق موسی خیابانی

اولین قسمت "مروری بر مهم‌ترین وقایع سیاسی و تاریخی دهه مجاهدین در دوران حکومت خمینی" با عنوان "صدای سردار" - آخرین نوار سردار شهید خلق موسی خیابانی - در شماره‌ی گذشته به چاپ رسید و اینک به درج دومین قسمت آن می‌پردازیم:



انتخابات ریاست جمهوری و تحولات جدید در صحنه سیاسی

مدتی بعد مسئله‌ی انتخابات ریاست جمهوری پیش آمد، ما پس از بحث و بررسی‌های زیاد به این نتیجه رسیدیم، که در انتخابات شرکت کنیم. در نیمه‌ی دی ماه ۵۸ رسماً برادرمان مسعود را از طرف سازمان کاندیدای ریاست جمهوری نمودیم حرکتی که منشاء فعل و انفعالات جدیدی در صحنه‌ی سیاسی جامعه شد و در مجموع ما را گامی بزرگ به جلو، و ارتجاع را قدمی بی‌سابقه به عقب برد. در این زمان هم، سناد دوم ما در خیابان بندر انزلی افتتاح شد، و هر هفته نیز جلسات و کلاس‌های ایدئولوژیک برادرمان مسعود، تحت عنوان "تبيين جهان" در دانشگاه شريف برگزار می‌شد، که در آن ده هزار نفر با کارت شرکت می‌کردند. بدون شک این بزرگترین کلاس ایدئولوژیک، بزرگترین کلاس بحث‌های عقیدتی و فلسفی در تاریخ مینمان بود و مشخص بود که ارتجاع نمی‌توانست نسبت به این مسئله نظر خوش و مساعدی داشته باشد، و از آن بشدت در خشم و هراس نباشد. زیرا در واقع بحث ایدئولوژیک، توسط ما، در جوهر خود، هجومی به ایدئولوژی ارتجاع و در جهت نفی آن بود.

برداختند و با شدت و سبقت بیشتری ما را مورد حمله قرار دادند. در اینجا بود که ارتجاع بدست جماعتداران اوباش خود نخستین قربانی را از ما گرفت. برادرمان عباس عمادی کارگر هوادار سازمان، در جریان تبلیغات ریاست جمهوری، به شهادت رسید. در جریان انتخابات ریاست جمهوری، حزب جمهوری بازنده شد و با انتخاب آقای بنی‌صدر، تضاد درونی سیستم شکل تازه‌ای به خود گرفت.

شرکت در انتخابات مجلس و گسترش پایگاه اجتماعی سازمان

پس از انتخابات ریاست جمهوری، نوبت انتخابات مجلس رسید و ما مجدداً آماده‌ی شرکت در انتخابات شدیم. سوراخی شکل داده و کاندیداهائی را در سراسر کشور معرفی نمودیم و به حرکتی جدید دست زدیم و با زهم به میان مردم رفتیم. در این زمان، برادرمان مسعود با باسرعرفات که به تهران آمده بود، رسماً ملاقات کرد. البته ارتجاع نمی‌توانست از این مسئله ناخشنود نباشد. شرکت ما در انتخابات مجلس از وسعت و عظمت چشمگیری برخوردار بود. درست یکسال پس از پیروزی انقلاب ما به نیروی نسبتاً "وحشتناکی" برای ارتجاع تبدیل شده بودیم اجتماعات و میتینگ‌های انتخاباتی ما در دانشگاه تهران، یا میتینگ شگفت‌انگیز و بی‌نظیر ما در رست و یا گردهمائی عظیم تبریز، همگی نشانی از گسترش پایگاه اجتماعی سازمان و محبوبیت نوده‌ای آن بود و ارتجاع در مقابل این موقعیت و محبوبیت روز افزون و رو به گسترش - که قبلاً نیز آنرا در انتخابات ریاست جمهوری دیده بود، بار دیگر باندهای سیاه جماعتدار

اما در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری، ما به قانون اساسی رای نداده بودیم، اما گفته بودیم که به آن ملتزم هستیم. کلاً ما می‌دانستیم که ممکن است خمینی به کاندیداتوری ما تن ندهد، لذا از اول با احتیاط حرکت کردیم و ضمن تماس‌هایی با وزارت کشور و سر خمینی و ضمن توضیح دلایل و فوائد شرکت‌مان در انتخابات، نسخه گرفتیم که شرکت ما در انتخابات منع قانونی ندارد، و خمینی نیز با کاندیداتوری ما مخالفتی نخواهد کرد. خود خمینی هم رسماً اعلام کرد و وعده داده بود که در انتخابات ریاست جمهوری دخالتی نکند، اما پس از اعلام کاندیداتوری برادرمان مسعود و برخاستن موج حمایت‌ها از سراسر کشور و شروع فعل و انفعالات، وضع جدیدی پیش آمد: خمینی ناچار دخالت کرد و در واقع کاندیداتوری ما را ونو نمود. ظاهراً ارتجاع از وسعت نیروهائی که پیرامون کاندیدای ما گرد آمدند دچار وحشت شده بود. به هر حال خمینی این باصطلاح امام و رهبر انقلاب و مجاهد، آشکارا، و البته انتصاح، مجبور به نقض عهد و وعده شد. ما کنار رفتیم و آقای بنی‌صدر رئیس جمهور شد، اما شاید برنده‌ی حقیقی ماجرا ما بودیم و ارتجاع و خمینی بازنده‌ی اصلی آن، ضمناً در جریان انتخابات و فعالیت‌های ما که ارتجاع را سراسیمه و دیوانه کرده بود - بخصوص پس از خیانت و نقض عهد خمینی - جماعتداری نیز که

را بی‌ریزی کرد. در شب ۷ بهمن ماه، نیمه شب به مرکز امداد ما مسلحانه حمله کردند و آنرا به گلوله بستند. در این حمله برادری تیر خورد و مجروح گردید و عده زیادی نیز مضروب شدند. به دنبال آن مادران، در مرکز امداد تحصن کردند؛ در دهم بهمن‌ماه به اجتماع دانشگاه تهران که برادرمان مسعود در آن تحت عنوان "آینده انقلاب" سخنرانی می‌نمود حمله کردند و تعداد زیادی مجروح و مصدوم بجای گذاشتند؛ در ۲۲ بهمن ماه عوامل کمینته‌ی ده، ۶۰ هزار نسجه‌ی "مجاهد" را به آتش کشیدند؛ در پنج‌شنبه دوم اسفند ماه به میتینگ انتخاباتی در دانشگاه تهران حمله کردند و باز تعداد زیادی را مجروح و مصدوم نمودند. نظیر این حملات و جنایات در سهرستانها نیز جریان داشت. در روزهای دوم و سوم اسفند که نیروهای ما در قریب به ۵۰ شهر و در اعتراض به دو مرحله‌ای کردن انتخابات دست به راهپیمائی و تظاهرات مسالمت‌آمیز زده بودند، مورد حملات وحشیانه جماعتداران و حامیان مسلح آنها قرار گرفته و مجروح و مصدوم شدند. در قائم‌شهر برادرمان عین‌الله پورعلی به شهادت رسید. در برابر این حملات میلیشیا، اعضا و هواداران سازمان با دست خالی، فقط به دفع مهاجمین و دفاع از خود و حفظ نظم می‌پرداختند و مجروح و مصدوم می‌شدند و جز تحمل و بردباری چاره‌ای نداشتند؛ و ما هم جز افشاگری و اعتراض و شکایت و دادخواهی کاری نمی‌توانستیم بکنیم. البته شکایت و دادخواهی نیز به جائی نمی‌رسید. در همین حال، ارتجاع با به کار گرفتن تمام وسایل و ارگانهای خود، تبلیغات بی‌شرمانه‌ای را علیه ما به راه انداخت. در هر صورت انتخابات مجلس شورا، چنانکه می‌دانید در دو مرحله پیش از عید و بعد

در همین زمان نیز هر هفته جلسات و کلاس‌های ایدئولوژیک برادرمان مسعود، تحت عنوان "تبيين جهان" در "دانشگاه شريف" برگزار می‌شد، که در آن ده هزار نفر با کارت شرکت می‌کردند. بدون شک این بزرگترین کلاس ایدئولوژیک، بزرگترین کلاس بحث‌های عقیدتی و فلسفی در تاریخ مینمان بود و مشخص بود که ارتجاع نمی‌توانست نسبت به این مسئله نظر خوش و مساعدی داشته باشد، و از آن بشدت در خشم و هراس نباشد. زیرا در واقع بحث ایدئولوژیک، توسط ما، در جوهر خود، هجومی به ایدئولوژی ارتجاع و در جهت نفی آن بود.

بازار آن از مدت‌ها پیش همچنان رونق داشت، اوج تازه‌ای گرفت. جماعتدارها افسار گسیخته‌تر از پیش به تاخت و تاز خود را در آستانه و بحبوحه‌ی انتخابات بسیج کرد و به حملات وحشیانه علیه ما پرداخت و انجام جنایات و فجایع جدید

بروزی برپیشترن واقع سیاسی و باره حجه مجاهدین در دوران حکومت حسینی (۲)

صدای سردار

آن، آنها نهایتاً نگذاشتند که حتی یک مجاهد خلق نیز به مجلس راه پیدا کند. اما همین انتخابات حقایق بسیاری را به مردم نشان داد. پایه‌های نزول و انزوای ارتجاع، مجاهدین در صعود و ارتقاء بودند و پایگاه‌های خود را در بین مردم گسترش می‌دادند. ارتجاع نیز می‌دید علی‌رغم تمام تلاش‌هایی که به کار برده و محدودیت‌هایی که برای ما ایجاد کرده و جنایاتی که مرتکب شده، نتوانسته است سازمان را لحظه‌ای از رشد و پیشرفت باز دارد.

سال ۵۸ به پایان رسید. خمینی در پیام خود به مناسبت حلول سال ۵۹ ما را هم در آنجا که به مسئله التقاطی و التقاطی فکر کردن اشاره کرد، بی‌نصب نگذاشت، و گفت: "التقاطی فکر کردن خیانتی بزرگ به اسلام است". در این گفته اشاره‌اش مستقماً به ما بود. روند قصاصاً به تدریج ورود شخص خمینی را به صحنه مخالفت و صدمت ما اجتناب‌ناپذیر می‌کرد، و ارتجاع می‌بایست تدابیر جدی‌تری برای مقابله با سازمان و جلوگیری از رشد آن اتخاذ کند.

برای سال ۵۹، به نسبت سال ۵۸، جسم انداز بره‌بر می‌نمود! در آغاز سال ۵۹ باقیمانده‌ی ساج مرحله‌ی اول انتخابات سر اعلام شد، انتخاباتی که سراز اعلام سناجس، به علت وسعت تغلیبات به کار رفتن در آن مورد اعتراض همگانی قرار گرفته و حتی بسیاری خواستار ابطال و تجدید آن شده بودند و لذا

اصلاً معلوم نشد که باصطلاح بررسی‌های آن هادرمورد انتخابات به کجا رسید!؟ مناظره تلویزیونی درباره‌ی مرحله‌ی اول انتخابات رانیز حتماً به یاد دارید که از طرف سازمان برادرمان حیاتی در آن شرکت کرده بود، اما علی‌رغم تمامی شگردها و تلاش‌ها و تقلبات ارتجاع، تعداد زیادی از کاندیدهای ما به مرحله‌ی بعدی انتخابات راه یافته بودند. و این وضعیت موجب می‌شد که ارتجاع جهت اعمال فشار بر سازمان و نیروهای ما، چماق‌داران خود را همچنان فعال و در حالت بسیج در صحنه نگهدارد. جریان چماق‌داری در فاصله‌ی بین دو انتخابات فجایع زیادی به بار آورد و مسائل مربوط به دانشگاه‌ها، یعنی توطئه‌ی ایجاد تشنج و به تعطیل کشاندن دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی - که در اواخر فروردین ماه کشف و افشا شد - نیز زمینه و سستر جدیدی برای تاخت و تاز چماق‌دارها و جنایات جدید چماق‌داری گردید. اما در این زمان یعنی در حوالی بیستم فروردین ماه، در ادامه‌ی کشمکش‌های مربوط به گروگانگیری و گروگان‌های آمریکائی آمریکا روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد؛ این مسئله نیز به حرکات جدیدی منجر شد، که مهم‌ترین آن راهپیمائی باصطلاح وحدت در روز جمعه ۲۵ فروردین ماه ۵۹ بود که حتماً رژه ملیسها را نیز ضمن آن به خاطر دارند. البته ملیسها سه روز پیش از آن، یعنی در روز چهارشنبه ۲۲ فروردین نیز، رژه‌ی

دیگری در جهت تشدید حملات چماق‌داران علیه نیروهای سازمان گردید.

انقلاب فرهنگی، مقدمه‌ای برای توطئه‌ی تصفیه و سرکوب نیروهای انقلابی، بویژه سازمان ما بود که برای خرداد ماه از قبل طرح‌ریزی شده بود و ما تا حدودی از آن اطلاع داشتیم و اگر یادتان باشد برادرمان مسعود در میزگرد سیمینار انقلاب فرهنگی در بیستم اردیبهشت، خطاب به آقای

داده و جنایات بی‌شماری را مرتکب شدند؛ مسئولین انتظامی برنامه‌ی سخنرانی برادرمان مسعود را لغو کردند و در نتیجه مراسم مختل شده و ناتمام باقی ماند. طبق بعضی گزارشات در این روز، توطئه‌ای هم برای ترور برادرمان مسعود طرح‌ریزی شده بود که عقیم ماند. در روز ۱۴

سرانجام فتنه‌ی سیاه و خونین جدیدی، تحت عنوان به اصطلاح "انقلاب فرهنگی" به راه افتاد و تنها جم و یورش ایادی ارتجاع و چماق‌داران به دانشگاه‌ها، در سراسر کشور آغاز گردید. خرابی و ویرانی موسسات آموزشی عالی و فرهنگی، صدها و شاید هزاران مصدوم و مجروح و تعدادی مقتول که رقم آن دقیقاً معلوم نشد، حاصل یورش چماق‌داران به دانشگاه‌ها و وپیش در آمد به اصطلاح انقلاب فرهنگی ارتجاع بود، که نهایتاً به تعطیل مراکز آموزش عالی سراسر کشور انجامید.

فتنه سیاه و خونین باصطلاح "انقلاب فرهنگی"

در این موقع چنانکه گفتیم توطئه به تعطیل کشاندن دانشگاه‌ها که توسط انجمن دانشجویان مسلمان کشف شده بود، توسط سازمان افشاء گردید و از جانب ما نسبت بدان هشدار داده شد؛ لکن ارتجاع تصمیم خود را مبنی بر گرفتن سنگر دانشگاه‌ها از نیروهای انقلابی، اتخاذ کرده بود و هشدار سازمان اگر چه ضربه‌ای به نقشه‌های ایادی ارتجاع بود، اما نمی‌توانست مانع اجرای توطئه گردد. و سرانجام فتنه‌ی سیاه و خونین جدیدی تحت عنوان باصطلاح "انقلاب فرهنگی" براه افتاد و نه‌اجم و یورش ایادی ارتجاع و چماق‌داران به دانشگاه‌ها، در سراسر کشور آغاز گردید. خرابی و ویرانی موسسات آموزش عالی و فرهنگی، صدها و شاید هزاران مصدوم و مجروح و تعدادی مقتول که رقم آن دقیقاً معلوم

نشده، نسبت بدان هشدار داد. تمام این فجایع در فاصله بین دو مرحله‌ی انتخابات مجلس اتفاق می‌افتاد. ارتجاع می‌خواست همچنان که در مرحله‌ی اول انتخابات عمل کرده بود، این بار نیز در آستانه‌ی مرحله‌ی دوم آن، فضای سیاسی تنگ و کدوری پیش بیاورد و در این راه از اوپاش چماق‌دار خود بیشترین استفاده را می‌کرد. در این مرحله نیز جریان ضد خلقی چماق‌داری، فریبانیان چندی از ما گرفت.

در ۲۲ فروردین، برادرمان رضا حامدی در خمین در اثر رگبار گلوله به شهادت رسید. در شیراز، در جریان حمله‌ی اوپاش به دانشگاه شیراز، خواهر مجاهدتان نسرین رستمی در اثر گلوله‌ی پاسداران محروح شد که پس از چندی به شهادت رسید. در ۳۰ فروردین در مشهد و در جریان حمله‌ی اوپاش چماق‌دار و حامیان مسلح‌شان به ستاد سازمان، پس از هجوم به دانشگاه مشهد، برادرمان شکرالله مسکین قام بر اثر تیراندازی پاسداران شهید شد. در رست در سوم اردیبهشت، برادرمان احمد کجده‌ای به شهادت رسید. در این بین خبر تجاوز نظامی آمریکا و ماجرای طیس که در روز جمعه ۵ اردیبهشت و در نماز جمعه‌ی تهران منتشر شد، نیز نتوانست وقفه‌ای در روند چماق‌داری ایجاد کند و ارتجاع ناکام ماندن توطئه‌ی تجاوز آمریکا را نیز طبق معمول معجزه‌ای قلمداد کرد و آن را جاشنی فریبکاری‌ها و چماق‌داری‌های خود نمود.

در نهم اردیبهشت، برادر مجاهد نوجوانمان جلیل مرادپور در حین فروش نشریه در "درگز" به شهادت رسید. در ۱۱ اردیبهشت چماق‌داران و پاسداران ارتجاع، مراسم سازمان به مناسبت روز گارگر را در محل ترمینال خزانه مورد حمله قرار

اردیبهشت در اصفهان، برادرمان سیاوش شمس در اثر دشمنی چماق‌داران به شهادت رسید. ارتجاع در آستانه‌ی مرحله‌ی دوم انتخابات، سراسر کشور را عرصه‌ی تاخت و تاز جنایتکارانه چماق‌داران خود کرده بود، که درهمه جا هم توسط پاسداران حمایت می‌شدند. در چنین شرایطی مرحله‌ی دوم انتخابات در اواخر اردیبهشت برگزار شد، ما هنوز در این مرحله، ۳۰ کاندید داشتیم که بخصوص در تهران برادرمان مسعود مورد حمایت تقریباً کلیه‌ی نیروها و شخصیت‌های سیاسی قرار گرفته بود، لکن به یاد دارید که بازم در دست در شب انتخابات، خمینی برضد ما وارد صحنه شد. البته نتایج مرحله‌ی دوم انتخابات را هم می‌دانید، فقط در مسجد سلیمان کاندیدای ما انتخاب شده بود، که آنهم سرانجام، با ابطال انتخابات مسجد سلیمان، کنار زده شد. ارتجاع یوسیده و انحصارطلب نمی‌توانست، حتی حضور یک مجاهد خلق را در مجلس کدائی قانون گذاری‌اش تحمل کند، لکن فی‌الواقع ما بازنده‌ی انتخابات نبودیم. ارتجاع نیز این نکته را به خوبی می‌دانست، که ما به این آسانی صحنه‌ی مبارزه را ترک نخواهیم کرد و از حرکت و پیشرفت باز نخواهیم ماند، بنابراین، توطئه‌ها که ماکان ادامه داشت. چماق‌داران، همچنان به جنایات خود ادامه می‌دادند. تعطیلی دانشگاه‌ها دیگر محرز شده بود. اوپاش چماق‌دار، خوابگاه‌های دانشجویی را مورد هجوم قرار داده بودند و مراکز سازمان نیز از هدف‌های ثابت آنان بود. در ۷ خرداد برادرمان احد عزیز، در اردبیل به شهادت رسید. در ۱۹ خرداد، برادرمان ناصر محمدی در حمله‌ی چماق‌داران و پاسداران به انجمن جوانان میثاق مورد اصابت گلوله قرار گرفت و شهید شد.

درست یکسال پس از پیروزی انقلاب ما به نیروی نسبتاً وحشتناکی برای ارتجاع تبدیل شده بودیم. اجتماعات و میتینگ‌های انتخاباتی ما در دانشگاه تهران، یا میتینگ شگفت‌انگیز و بی نظیر ما در رشت و یا گرد همائی عظیم تبریز، همگی نشانی از گسترش پایگاه اجتماعی سازمان و محبوبیت توده‌های آن بود و ارتجاع در مقابل این موقعیت و محبوبیت روز افزون و روبه‌گسترش که قبلاً نیز آن را در انتخابات ریاست جمهوری دیده بود، بار دیگر باندهای سیاه چماق‌دار خود را در آستانه و ببحبوحه انتخابات بسیج کرد و به حملات وحشیانه علیه ما پرداخت و انجام جنایات و فجایع جدید را پی‌ریزی کرد.

نشده؛ حاصل یورش چماق‌داران به دانشگاه‌ها و پیش درآمد به اصطلاح انقلاب فرهنگی ارتجاع بود، که نهایتاً به تعطیل مراکز آموزش عالی سراسر کشور انجامید. تعطیلی‌ای که هنوز هم ادامه دارد. اما این فتنه‌ی باصطلاح

باشکوه و تحسین برانگیزی از دانشگاه تهران تا جلوی سفارت آمریکا انجام داده بود. این رژه‌ها بر اساس اخباری که بعداً به ما رسید، باعث وحشت ارتجاع شده بود؛ و می‌توان گفت که در آن بحبوحه‌ی تاخت و تازهای چماق‌داری، این رژه‌ها نیز عامل

نتایج اعلام شده نیز چندان غیرمنتظره نبود. زیر فشار اعتراضات و افکار عمومی، رژیم هیئت ۷ نفره‌ی باصطلاح بررسی انتخابات را تشکیل داد که البته نتیجه‌ی کار آن هم پیشاپیش روشن و قابل پیش‌بینی بود، هرچند که بعدها به هیچوجه

مروری بر بهترین وقایع سیاسی و تاریخی مجاهدین در دوران حکومت خمینی (۲)

صدای سردار

ارتجاع پس از به اصطلاح پیروزی در انتخابات مجلس و افعلاً افسار خود را گسیخته بود و چماق دارانش عرصه را بر همه تنگ کرده بودند.

مجموع، ضربهای بسیار جدی به جریان چماق‌داری و حزب ارتجاعی حاکم بود که در پشت پرده سرخ‌های چماق‌داری را در دست داشت.

از عرش باصطلاح امامت و رهبری کذائی خود به زیر آید؛ و ماهیت پلید ارتجاعی و چهره‌ی عوام‌فریب و دروغگوی خود را آشکار کند و خود را به ابتدال

پنجشنبه ۲۲ خرداد ۵۹ در امجدیه، سخنرانی برادرمان مسعود، "چه باید کرد؟" تحت حفاظت میلیشیا و با اجتماع عظیم مجاهدین خلق در میان صغیر گلوله‌ها و زبر باران سنگ و گاز اشک آور برگزار شد. در همین سخنرانی بود که مسعود ضمن آن فریاد کشید: "وای به روزی که مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم". میلیشیا با زهم حماسه‌ای آفرید! و به ارتجاع لجام گسیخته مهار زد و چماق داران ارتجاع را گوشمالی داد. برادرمان مصطفی ذاکری در اثر گلوله پاسداران در این جریان به شهادت رسید.

چه می‌بایست کرد؟ و این سوالی بود که برادرمان مسعود در ۲۲ خرداد، در مراسم باشکوه امجدیه آنرا مطرح نمود.

پنجشنبه ۲۲ خرداد ۵۹، در امجدیه، سخنرانی برادرمان مسعود "چه باید کرد؟" تحت حفاظت میلیشیا و با اجتماع عظیم مجاهدین خلق در میان صغیر گلوله‌ها و زبر باران سنگ و گاز اشک آور برگزار شد. در همین سخنرانی بود که مسعود ضمن آن فریاد کشید: "وای به روزی که مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم". میلیشیا با زهم حماسه‌ای آفرید؛ و به ارتجاع لجام گسیخته مهار زد و چماق‌داران ارتجاع را گوشمالی داد. برادرمان مصطفی ذاکری در اثر گلوله‌ی پاسداران در این جریان به شهادت رسید.

جریان امجدیه مانند بمبی منفجر شد، چماق‌داری به همت، میلیشیا و مجاهدین خلق مسئله روز جامعه شد و فریاد اعتراض علیه آن از هر طرف برخاست. سازمان دهندگان پشت پرده‌ی چماق‌داری در دفتر حزب حاکم برخورد می‌لرزیدند. ما برای این مراسم اجازه هم داشتم، اطلاعیه‌ی معاون وزیر کشور را در همان شب حتماً به یاد دارید که برای وی، بالاخره به قیمت از دست دادن بست نخست‌وزیری، تمام شد. با هم چنین سخنان احمد خمینی، نامه‌ی ۲۰ تن از نمایندگان مجلس و یا اعتراضات شخصیت‌ها و محافل و نیروهای مختلف را، و نیز برنامه‌ی "ریسه‌ها"ی تلویزیون را درباره چماق‌داری، که خود من از طرف سازمان در آن شرکت نمودم. البته ارتجاع و قبح‌تر از آن بود که با این فشارها، دست از رجاله‌گری‌هایش بردارد و جریان را بگذارد. لیکن جریان امجدیه و انعکاس وسیع و پیامدهای آن در

افشای توطئه آیت و تشدید تضادهای درونی سیستم

هنوز مسئله‌ی چماق‌داری و جریان امجدیه مسئله‌ی روز بود و هنوز یک هفته از آن نگذشته بود که، ناگهان نوارهای آیت در روزنامه‌ی "انقلاب اسلامی" افشاء و تحت عنوان "توطئه آیت" درج شد. بحران سیاسی نازهای پدید آمد و مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار داد. ارتجاع با زهم تحت فشار و حزب چماق‌داران در تنگنا قرار گرفت و تضادهای درونی سیستم بطور بی‌سابقه‌ای رشد کرد. در همان ابتدا، برای همه تقریباً روشن بود که این نوارها از طرف سازمان در اختیار بنی‌صدر قرار گرفته است؛ و بی‌شک خمینی هم نمی‌توانست از این قبیل عمل کردن روی تضادهای درونی سیستم به خشم نیاید؛ و اتفاقاً همان موقع که هنوز از جریان امجدیه هم بیش از یک هفته نمی‌گذشت، یکی از برادران در مرکزیت سازمان پیش‌بینی کرد که اینجا دیگر خمینی تحمل نخواهد کرد و شخصاً علیه ما وارد صحنه خواهد شد؛ و بالاخره هم خمینی خود برای مهار کردن اوضاع و جدال درونی رژیم‌اش وارد صحنه شد؛ اما بدیهی بود که، این ما هستیم، که باید قربانی شویم. به هر حال در چهارم تیرماه ۵۹، خمینی این به اصطلاح امام و رهبر و مرجع تقلید، آن لاطاللات تاریخی و دروغ‌های شاخدار را بر علیه سازمان ردیف کرد؛ اما راستی چه کسی می‌توانست چنان تهمت‌ها و دروغ‌های بی‌شمارانه‌ی را بپذیرد و چنین بود که امام شاید چماق‌داران در مصاف با مجاهدین با زهم مجبور می‌شد

و موجی که مرتجعین بدنیاال سخن امامشان بر علیه سازمان براه انداختند، در مجموع تضاد بین ما و ارتجاع را فوق العاده تشدید کرد و چشم‌انداز را تیره‌تر نمود. می‌توان گفت که دیگر راهی برای بازگشت بسوی مسالمت باقی نماند.

در اواخر تابستان ۵۹ به نظر می‌رسید که ارتجاع یکبار دیگر دورخیز کرده و برای سرکوب و تصفیه‌ی ما آماده می‌شد؛ البته در این موقع تضادهای درونی سیستم که بدنیاال افشاء نوارهای آیت بسدت بحرانی شده و سپس با ورود و دخالت خمینی موقتا فروکش کرده بود، دوباره فعال شده بود. سخنرانی‌های بنی‌صدر را در ۱۷ و ۱۹ شهریور حتماً به یاد دارید. البته سازمان، حتی-المقدور بر روی تضادهای درونی رژیم عمل می‌کرد، و ارتجاع نیز که نقش میلیشیا را در سخنرانی‌های بنی‌صدر آشکارا می‌دید از این مسئله غافل نبود. میلیشیا نیز پس از بسط دادن ساده‌ها بیکار ننشسته و دکها و سندهای خیابانی را براه انداخته بود. اینها همه در مجموع باعث می‌شد که ارتجاع در تصفیه حساب با ما سریع نموده و از این طریق تضادهای درونی رژیم را نیز بر سر مجاهدین خراب کند. در هر صورت باز هم توطئه‌ی جدیدی به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد. دادستانی ارتجاع، در اواخر شهریور، محاکمه‌ی برادرمان سعادت را اعلام کرد.

و رسوائی بکند. لکن عمال ارتجاع مدتها بود که برای رسیدن به چنین موقعیتی لحظه شماری می‌کردند. خمینی حرف-هائش را علیه ما زده بود. همه‌ی انظار منوجه سازمان شد که مجاهدین خلق اینک چه کرنش و تعظیم کرده و سر تعظیم فرود خواهند آورد، یا اینکه جواب او را داده و در برابرش خواهند ایستاد؟ شاید سرمقاله اطلاعات و راه‌هایی را که برای سازمان پیش‌بینی کرده بود به یاد داشته باشید. حرامیان ارتجاع با تیغ‌ها و شمشیرهای آخته و آماده در کمین و به انتظار بودند. لکن در میان حیرت و خشم مرتجعین ما بلافاصله مراکز

سازمان را تعطیل و اسرار سرد را نیز متوقف کردیم و جواب خمینی را ندادیم. هنوز برای ایستادن در برابر خمینی زود بود و البته ما اهل کرنش و تعظیم و تسلیم هم نبودیم. حتماً به یاد دارید که در آن موقع، چگونه ایادی وارگانها و محافل ارتجاعی مرتباً اصرار می‌کردند که مجاهدین باید موضعشان را در برابر حرف‌های خمینی مشخص کنند. در حالیکه مجاهدین به روی خودشان نیاوردند. به این ترتیب در آن مقطع نقشه‌های زیادی نقش بر آب شد و ارتجاع می‌بایست نقشه‌های دیگری طرح کند. سخنان خمینی در ۴ تیر ۵۹ و برخوردی که ما با آن کردیم، یعنی باصطلاح جاخالی دادن در برابر ارتجاع،

در همین زمان روزنامه‌ی باصطلاح آزادگان، از خروج برادرمان مسعود از کشور و ملاقات وی با بخنبار، خبر داد؛ که بعد از ظهر همانروز برادرمان مسعود، با شرکت در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی این حقه‌ی کثیف را جواب داد و برای همه و منجمله برای ارتجاع معلوم شد که مسعود در تهران است. از ۴ تیر تا این موقع انواع تحریکات و زمینه‌سازی‌ها نیز به شدت در جریان بود. انفجار بمب در جلوی منزل رضائی‌ها، تاخت و تازهای چماق‌داری در نقاط مختلف کشور، که منجر به شهادت برادرمان قدرت الله زاهدی در گزنک آمل در ۱۷ مرداد؛ و شهادت برادرمان جاسم بنی‌رشد در آبادان در

۲۰ مرداد؛ و همینطور شهادت برادر مجاهدان محمد حسین صادقی در قائم‌شهر در ۲۹ شهریور شده بود. محاکمات شهرام و احمد رضا کریمی و برادر شهیدمان سعید متحدین و بهره‌برداری از آنها بر علیه سازمان نیز از جمله‌ی این زمینه‌سازی‌ها بود. هم‌چنین به خاطر دارید که چگونه در آن زمان، ارتجاع می‌کوشید تا سازمان را نیز به نحوی در شرکت و دست داشتن در کودنای ناگام ۱۸ تیر متهم کند، در حالیکه ما به سهم خود به کشف این کودنا کمک هم کرده بودیم.

در اواخر شهریور، ارتجاع مسئله‌ی محاکمه‌ی برادرمان سعادت را پیش کشید که قرار بود در ۲۹ شهریور عبت رئیس باصطلاح دادگاه به ۳۱ شهریور موکول شد. در این موقع، که نسریه هم تعطیل بود، میلیشیا کوجها و خیابان‌های تهران را از ساعرهائی در حمایت از سعادت بی‌کرد؛ و فعالیت‌های گسترده‌ای نیز در حمایت از سعادت در داخل و خارج از کشور به عمل آمد. بخصوص با حمایت‌هایی که از سوی عناصر و محافل سازمان های مترقی و دمکراتیک و انقلابی خارجی از سعادت، و در جهت برگزاری یک دادگاه عادلانه و قانونی به عمل آمد، مسئله‌ی سعادت و بالطبع سازمان و تضاد و کسکس آن با

به هر حال در چهارم تیرماه ۵۹، خمینی این باصطلاح امام و رهبر و مرجع تقلید، آن لاطاللات تاریخی و دروغ‌های شاخدار را بر علیه سازمان ردیف کرد؛ اما راستی چه کسی می‌توانست چنان تهمت‌ها و دروغ‌های بی‌شمارانه‌ی را بپذیرد و چنین بود که امام شاید چماق‌داران در مصاف با مجاهدین با زهم مجبور می‌شد از عرش به اصطلاح امامت و رهبری کذائی خود به زیر آید؛ و ماهیت پلید ارتجاعی و چهره‌ی عوام‌فریب و دروغگوی خود را آشکار کند و خود را به ابتدال و رسوائی بکشد.

ارتجاع ایفاد بین‌المللی یافت. دو تن از حقوق‌دانهای معروف الجزایری و فرانسوی نیز که عضو جامعه‌ی حقوق‌دانهای فرانسه بودند، برای شرکت و نظارت در دادگاه سعادت به ایران آمدند. ارتجاع برای بهره‌برداری از محاکمه‌ی سعادت در جهت منحرف کردن افکار عمومی از بقیه در صفحه‌ی ۲۳ پاورقی: * معاون وزیر کشور (میرسلیم) از طرف بنی‌صدر کاندیدای نخست‌وزیری شده بود که عمدتاً به دلیل موضع‌گیری "ظاهراناً قانونی" وی در قبال جریان امجدیه مورد تأیید ارتجاع قرار نگرفت و نتوانست پست نخست‌وزیری را احراز نماید.

یادستاره تابناک انقلاب

شهید مقدس، مجاهد قهرمان، گوهر ادب آواز گرامی باد

گوهر ادب آواز گرامی باد

به خلق قهرمان، به ویژه خواهران و برادران مجاهدم.

قد استطعموكم القتال، فاقروا علی مذلة و تاخیر محله. او روء و السیوف من الدماء ترووا من الماء، فالموت فی حیاتکم مقهورین، والحیة فی موتکم قاهرین.

لشکر معاویه (با تصرف) فرات و منع شما از برداشتن کارزار را با شما طالبند. ذلت و خواری اقرار کرده و شرافت را از دست داده و ناتوانی کرده و خود را تسلیم کرده و شمشیر بر سر خود (دشمنان) فروخته و مرگ را در پیش گرفته و شرافت را از دست داده و خواری را پذیرفته است.

برخاستند زان و مردانی گوبش گام هاشان، عبور تاریخ بر سینه و سخوان فرتوتیان درنی نی دیدگان نشان، جنگل عظیم خشم در حریق بی مرگ پدید گانی، که در قد و مشان سدهای پولادین فرومی ریزند از دیوارهای ستبر، از انبوه نگاهبانان هوشیار به نهبان می گذرند و آنگاه آوای خشمگین و پیروز حقیقتی مجروح است که در آتش و دوا انفجار انتقام جنگل سوخته، دیدگان عاشق شهیدان را قهقهه می زند انتقام نرسیدن آنان را که شایسته زیستن بودند قهقهه می زند.

(از منظومه‌ی درامنداد سفر باستانی تاریخ سرودی اسماعیل یغمائی)

بسی عجیب و غریب است که برای رسیدن به آن باید در راه رسیدن از خود گذشتگی بود. این روح که در کالبد من دمیده، متعلق به خدا و خلقم می باشد و هر زمان که احساس کنم ضروری است روحم به پرواز در خواهد آمد تا شاید بتوانم قدمی مثبت در راه به ثمر رسانیدن جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی که در آن از ظلم و ستم خیری نخواهد بود، جامعه‌ای که خداوند آن را در قرآن نوید داده است (بردارم). خودم هم به این نتیجه رسیدم که رژیم سد راه رسیدن به چنین جامعه‌ای می باشد و بدین دلیل آگاهانه تصمیم گرفتم که مهره‌های رژیم را در هر لباس که هستند به سزای اعمال ننگیشان که همانا اعدام انقلابی می باشد برسانم. البته با همکاری سازمان مجاهدین خلق، زیرا بدون انسجام و تشکیلات، مبارزه امکان ندارد و محکوم به شکست است، این را تجربه ثابت کرده است. امیدوارم که خداوند این قربانی را از خلقش قبول کند. در آخر از پدر و مادر زحمتکش می خواهم که مرا حلال کنند. پیام فقط خطبه‌ی ۲۶ نهج البلاغه می باشد که حضرت علی (ع) می فرماید:

بسی عجیب و غریب است که برای رسیدن به آن باید در راه رسیدن از خود گذشتگی بود. این روح که در کالبد من دمیده، متعلق به خدا و خلقم می باشد و هر زمان که احساس کنم ضروری است روحم به پرواز در خواهد آمد تا شاید بتوانم قدمی مثبت در راه به ثمر رسانیدن جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی که در آن از ظلم و ستم خیری نخواهد بود، جامعه‌ای که خداوند آن را در قرآن نوید داده است (بردارم). خودم هم به این نتیجه رسیدم که رژیم سد راه رسیدن به چنین جامعه‌ای می باشد و بدین دلیل آگاهانه تصمیم گرفتم که مهره‌های رژیم را در هر لباس که هستند به سزای اعمال ننگیشان که همانا اعدام انقلابی می باشد برسانم. البته با همکاری سازمان مجاهدین خلق، زیرا بدون انسجام و تشکیلات، مبارزه امکان ندارد و محکوم به شکست است، این را تجربه ثابت کرده است. امیدوارم که خداوند این قربانی را از خلقش قبول کند. در آخر از پدر و مادر زحمتکش می خواهم که مرا حلال کنند. پیام فقط خطبه‌ی ۲۶ نهج البلاغه می باشد که حضرت علی (ع) می فرماید:

بسی عجیب و غریب است که برای رسیدن به آن باید در راه رسیدن از خود گذشتگی بود. این روح که در کالبد من دمیده، متعلق به خدا و خلقم می باشد و هر زمان که احساس کنم ضروری است روحم به پرواز در خواهد آمد تا شاید بتوانم قدمی مثبت در راه به ثمر رسانیدن جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی که در آن از ظلم و ستم خیری نخواهد بود، جامعه‌ای که خداوند آن را در قرآن نوید داده است (بردارم). خودم هم به این نتیجه رسیدم که رژیم سد راه رسیدن به چنین جامعه‌ای می باشد و بدین دلیل آگاهانه تصمیم گرفتم که مهره‌های رژیم را در هر لباس که هستند به سزای اعمال ننگیشان که همانا اعدام انقلابی می باشد برسانم. البته با همکاری سازمان مجاهدین خلق، زیرا بدون انسجام و تشکیلات، مبارزه امکان ندارد و محکوم به شکست است، این را تجربه ثابت کرده است. امیدوارم که خداوند این قربانی را از خلقش قبول کند. در آخر از پدر و مادر زحمتکش می خواهم که مرا حلال کنند. پیام فقط خطبه‌ی ۲۶ نهج البلاغه می باشد که حضرت علی (ع) می فرماید:

واستشعروا الصبر فانه ادعی الی النصر.

شکیبائی را شعار خود قرار دهید و در جنگ پایداری کنید و صدمات آن را متحمل شوید که مهم ترین راه رسیدن به فتح و پیروزی و غلبه به دشمن، شکیبائی است. والسلام

سلام بر خلق - درود بر آزادی مرگ بر رژیم جلا داد خمینی

کور دلان فکر می کنند که با گلوله می شود آرمانی را محدود و نابود کرد و هم چنان به چپاولگری و غارتگری ادامه داد. نمی دانند که نسل انقلاب بی‌پاخاسته و جان برکف برای از بین بردن نظام ارتجاعی و جایگزین کردن یک نظام توحیدی قیام می کند. نمی دانند که پیوند آن‌ها با خلقشان پیوند ناگسستی است، پیوند آن‌ها، مانند یک عاشق و معشوق می ماند... عشقش به خدا و خلق، عشقی است

زمانی که انگیزه‌ی مبارزاتی در من نمودار شد همیشه آرزوی کردم که یک روز در راه آرمانم شهید شوم؛ آرمان‌های توحیدی و مکتبی ای که به طور فشرده و تکامل یافته در سازمان مجاهدین خلق ایران تبلور می یابد و بدین دلیل من به خاطر اهداف توحیدی به سازمان پیوستم و چون نظام حاکم بر سازمان منطبق با اصول مکتبی بوده خط مشی سازمان در هر زمان مورد قبول من می باشد و در تمام

نتوانست فضای مسموم آنجا را تحمل کند، بنابراین به زادگاه خود جهرم بازگشت و سرانجام گمشده‌ی خود را در سازمان مجاهدین خلق ایران یافت و تحت تعلیمات ایدئولوژیک و سیاسی مجاهدین، قرار گرفت و سرشار از شور و شوقی شگفت به فعالیت پرداخت، پس از ۳۰ خرداد و آغاز نبرد انقلابی مسلحانه بر علیه خمینی جلا داد، گوهر قهرمان در واحد عملیاتی مجاهد شهید فاطمه امینی به نبرد خویش ادامه داد و سرانجام آمادگی خود را برای شرکت در عملیات مقدس انتحاری به منظور اعدام دستغیب اعلام کرد. گفت: «وجود من مایملک شخص نیست، وجود من متعلق به خداوند است و سازمان مجاهدین خلق ایران جان من قرار است راهی هم فدیه‌ای ناچیز خود را بگذارد و هنگام حرکت به عقب نماند» گفته شد: «گوهر! عقب نیست؟» و او جواب داد: «من چیزی ندارم و هر چه هست مرا برانداخته است» و بدین ترتیب ساعت ۱۱/۲۵ دقیقه سرخسین خلق را با انفجار جنایتکار بر صورت پیر گفتار جوان فرود آورد و فریاد خلق را در آفاق کندن این رژیم ضد بشری با بلندترین صدا خروشید.

در سالروز شهادت «گوهر» دیگر بار به خون پاک این شهید مقدس و هزاران شهید دیگر این راه خدا و راه آزادی خلق سوگند یاد می کنیم که تا نابودی رژیم ضد بشری خمینی و برافراشتن پرچم آرمان‌های بلند این شهیدان در ایرانی آباد و آزاد یک دم از پای ننشینیم.

راه مجاهد قهرمان گوهر ادب آواز برهرو و یادش گرامی باد.

در ساعت ۱۱/۲۵ دقیقه جمعه ۲۰ آذرماه سال گذشته، غرش مهیب انفجار بمب همراه با فریاد کین مجاهد قهرمان گوهر ادب آواز شهر شیراز و به دنبال آن تمامی ایران را به لرزه در آورد، و دستغیب جنایتکار یک تن دیگر از سردمداران رژیم ضد بشری خمینی خون آشام به همراه ۱۲ تن از پاسداران ضد خلقی در آتش خشم مقدس خلق خاکستر شدند. و گوهر قهرمان نیز در جریان این عمل «فدائی حسینی» به شهادت رسید و بدین سان در زمره‌ی شهدای مقدس مجاهد خلق قرار گرفت.

عمل قهرمانانه‌ی گوهر گذشته از آن که عالی ترین نمونه‌ی «شهادت انقلابی» و «اوج تکامل آزاده‌ی انسان» و ایمان او نسبت به آرمان‌های انقلابی و توحیدی‌اش می باشد، بهترین گواه بر حقانیت مقاومت و نبرد خلق قهرمانی است که بر علیه استبداد و حاکمیت سیاه خمینی ضد بشری و رژیم پلید وی، این چنین می رزمند، و جان و هستی خویش را فدا می کنند.

شهید مقدس مجاهد گوهر ادب آواز در سال ۱۳۳۹ در جهرم به دنیا آمد، دوران کودکی و نوجوانی وی چون دیگر فرزندان این آب و خاک سپری شد، و در جریان انقلاب به شاه خائن از دل و جان مایه گذاشت و خود یکی از کسانی بود که در جریان حمله و تسخیر پادگان جهرم نقش فعالی داشت، پس برگیام به دلیل عشق سرشارش به اسلام انقلابی به جستجو پرداخت و راهی حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد ولی در آنجا چیزی جز تحریف اسلام نیافت. وی که در جریان انقلاب تا حدودی با اسلام انقلابی حنیف نژادها و مهدی رضائی‌ها آشنائی یافته بود، هرگز

چگونه می توان رزمندگان مجاهد را در صحنه نبرد یاری کرد؟

قسمت دوم:

جنبه های

اطلاعاتی و عملیاتی

مقدمه:

اینک که مرحله ی دوم استراتژی نبرد مسلحانه را بر علیه رژیم ضد بشری خمینی می گذرانیم باید مقدماً برایش در جبهه های هدف های عملیاتی و کیفیت آن در این مرحله داشته باشیم تا بتوانیم به درستی مجاهدین را در صحنه نبرد یاری کنیم. ویژگی عملیات مرحله ی دوم استراتژی، سادگی و توده گیر بودن آن است و هدف نیز اساساً عوامل عینی اختناق یعنی پاسداران ناهای و جنایت می باشد. بنابراین در این مرحله هواداران غیر مرتبط با سازمان می توانند در صورتی که دارای می نیم توان نظامی باشند، واحد و تیم تشکیل داده و متناسب با توانشان دست به عملیات بزنند و بدین ترتیب در گسترش و افزایش آتش، "مجاهدین" را یاری کنند. این گونه هوادارانی که زمینه ی عملیاتی دارند، بهتر است که به ارتباط مستقیم با سازمان چشم ندوزند، چرا که صبر بیش از اندازه در جهت ارتباط گرفتن و یا طولانی شدن مرحله ی تدارک عملیات، می تواند موجب ضربات بیشتری در مقایسه با ضربات احتمالی خود عمل نظامی گردد. روشن است که منظور از ارتباط مستقیم با سازمان، ارتباط تنگاتنگ و فعالی است که جهت انجام عملیات نظامی مشخص، ضروری است که با توجه به شرایط اختناق و طیف گسترده ی هواداران، عملی نیست و طبیعتاً شامل سایر اشکال ارتباطی نظیر نشریه، رادیو، قرارهای دراز مدت و جزوات آموزشی... که خودش برای عملیات این مرحله کافی است، نمی گردد. در این رابطه، فرماندهی عالی سیاسی - نظامی مجاهدین خلق برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع بندی سالیانه، چنین اشاره می کند:

"تمرکز روی پاسداران / رتجاع، خصیصه ی توده گیر دارد. یعنی در عین حالی که در چهارچوب صداختناق عمل

می شود نه فقط ساده تر است و انرژی ساده تر تشکیلاتی و سطح ساده تر مناسبات تشکیلاتی برایش کافی است، بلکه ثانیا توده گری هم هست یعنی به همه ی نیروهای پشتیبان ما، حتی به آن هایی که ارتباطشان قطع شده و یا موفق نشده اند ارتباط فعالی برقرار کنند، خط عملی می دهند... مهم تر از هر چیز دیگر، در این مرحله باید به توده ی مردم، خط داد و آموخت که عوامل عینی اختناق را در هر کجا راحت نگذارند..."

ملاحظه می کنید که فهم ویژگی این مرحله و تفاوت آن با مرحله ی پیشین می تواند در شیوه و معنای یاری دادن به "مجاهدین" نقش اساسی ایفا نماید.

ممکن است این سوال پیش بیاید که آیا امکان دارد بدون ارتباط مستقیم با سازمان دست به عمل مسلحانه ی موفق زد؟ در این زمینه واقعیت های اجتماعی به ما پاسخ مثبت می دهد؛ چرا که نیروهای هوادار، عمل کرده اند و موفق هم شده اند. و اگر به خودمان کم بها ندهیم، می توان با می نیم توان نظامی هدف مناسب ساده ای اختیار نمود و عمل کرد، هدف هم که همجا در دسترس می باشد. در سال های ۵۲-۵۴ شاهد تولد گروه های جدای از سازمان که ایدئولوژی و استراتژی مجاهدین را قبول داشتند، در نیاوند، قم، دزفول، و... بودیم. آن ها دست به عمل موفق زدند، آن هم در آن شرایط اختناق پلیسی آریامهری. حالا که دیگر جای خود دارد. به خصوص با توجه به گستردگی سازمان که به عنوان ستون فقرات آلترناتیو دمکراتیک کنونی محسوب می شود و یکسال و نیم است که گسترده ترین نبرد مسلحانه ی انقلابی را بر علیه رژیم خمینی به طور موفقیت آمیز رهبری کرده است.

بدینسان "تولد آتش نو" توسط واحدها و تیم هایی که طرای ارتباط مستقیم نیستند،

"مجاهدین" در صحنه نبرد در مرحله ی کنونی.

در پایان این بحث لازم است یادآور شویم که واحدها و تیم های نوین عملیاتی که در باره ی آن ها صحبت شد، به هیچ وجه نبایستی قانون ارتقاء دیالکتیکی توانمندی تیم را نادیده بگیرند. به این معنا که آن ها نبایستی پروسه ی عملیات از کوچک به بزرگ و تامین تدارکات و... را به طور طبیعی طی نمایند. و در هر مرحله متناسب با ظرفیت و توانشان، "هدف" انتخاب کرده و به تدریج عملیاتشان را ارتقاء دهند؛ چرا که اگر در دست زدن به عمل، شتابزدگی به خرج دهند، چه بسا قبل از آنکه بتوانند کمکی به آتش نبرد مسلحانه ی خلق بنمایند پرپر شوند.

اما با این همه از زوایای دیگر نیز می توان مجاهدین را در صحنه نبرد یاری کرد. می توان جهت شناسائی دشمن، به آن ها کمک نمود، می توان در درگیری ها و فرار به آن ها کمک نمود و... که در بخش های بعدی به آن ها می پردازیم.

چگونه می توانیم

اطلاعات از دشمن

کسب کنیم؟

بعضی وقت ها واحدها و تیم های عملیاتی رزمندگان مجاهد بخاطر فقدان اطلاعات و شناسائی مکفی از دشمن، معطل مانده و یا قسمتی از انرژی آنها صرف کسب اطلاعات گردیده. در حالی که اگر اطلاعات لازم در اختیار آنها بود، می توانستند عملیات خود را افزایش دهند و ضربات بیشتری به دشمن بزنند. به هر حال، خلق قهرمان ایران که منبع اصلی اطلاعات است، در کشاکش نبرد و حوادثی که پشت سر گذرانده بخصوص طی یکسال و نیم اخیر، دشمنان واقعی خود را به خوبی شناخته است و در این زمینه می تواند "مجاهدین" را کمک به سزائی کند. افرادی که در محل هستند به راحتی می توانند مزدوران محل خودشان را شناسائی و اطلاعات مربوطه را به طریق "مجاهدین" برسانند. محل کار و آشنایان، کانال دیگری جهت تهیه ی مشخصات عوامل اختناق می باشد. یادآوری این نکته لازم است که جهت استفاده از این گونه اطلاعات باید حتی المقدور آنها را کامل نمود و به عبارت دقیق تر روی آنها کار کرد. مثلا

خود به بهترین وجهی می تواند به یاری مجاهدین شتافته، و با گسترش آتش، زمینه ساز قیام خلق گردد. پس باید به هر وسیله در تدارک این آس نوین "برآمد، باید در تدارک سلاح بود، باید در پی کسب آموزش و تجارب نظامی بود، باید در پی شناسائی بود و بالاخره دست به عملیات زد. برادر مجاهد مسعود رجوی در این زمینه چنین می گوید:

"این ها را نباید آرام گذاشت، نباید گذاشت به سادگی به شکار انسان و گسترش تور اختناق بپردازند. باید طعم قهر را با قهر آتشین به آن ها چشاند، با تمام قوا نباید گذاشت آب راحت از گلویشان پائین برود... پس شب و روز در هر کجا همه ی ما و همه ی مردم به هر ترتیب و به هر قیمت باید این خطرا به پیش ببریم به قول قرآن "واضربوا منهم کل بنان". سرانگشت های این رژیم را باید در این مرحله قطع کرد. حاملان و عاملان اختناق را باید ریشه کن کرد."

آری، در واقع کمک به مجاهد در صحنه ی عملیات، تهاجم و شوریدن بر دشمن با حداکثر قوا با اشکال و شیوه های مناسب است و در این رابطه باید از هر امکانی به نحو صحیح و درست استفاده نمود. می بینیم که چگونه... سرباز مجاهد، یک تنه و پادگان... را منفجر کرد و خود را به پیشمرگه های مجاهد رساند. باید در هر گذرگاهی به کمین نشست، دام گذارد و عوامل اختناق را نابود کرد. اگر سلاح در دسترس نیست باید تهیه کرد، باید مصادره کرد و سپس به روی دشمن آتش گشود. می توان با انفجار ترقه و کپسول گاز، تجمع فالانژها و پاسداران را در بازرسی خیابانی به وحشت انداخت و هم چنین شب هنگام خودروها و ماشین به غارت رفته ی خلق را در جلوی خانه ی پاسداران ضد خلقی به آتش کشید و... اینست معنای واقعی کمک به

آدرس خانه ی فلان پاسدار که در فلان محل می باشد، را بایستی در صورت امکان با اندک پیگیری که چه موقع می آید؟ یا چه چیز می آید؟ آیا مسلح است یا خیر؟ و... کامل نمود. راه دیگر کسب اطلاعات برای آن دسته از هوادارانی که در درون سیستم می باشند، استفاده از موقعیت خاص خودشان می باشد. بدین نحو که از امکاناتشان جهت کسب اطلاعات و شناسائی عوامل دشمن در این زمینه سودجویند. از میان انبوه گزارشاتی که در مورد کسب اطلاعات توسط مردم رسیده است، تعدادی را انتخاب کرده و برگزیده ایم که ذیلاً ملاحظه می کنید. لازم به توضیح است که به دلایل امنیتی برخی قسمت های آنرا حذف کرده ایم. بدیهیست که خود این گزارشات می تواند تا حدودی راهگشا باشد.

گزارش اول اسفند ماه ۶۰

A برادر است که در مسجد... قسمت بسیج اقتصادی کار می کند. پدر و مادرش که پیر هستند از طرفداران پروپاقرص خمینی می باشند و هر هفته به نماز جمعه می روند، آنها یک دختر دارند که او هم حزب اللهی است و در سال ۵۹ با یک پاسدار ازدواج نمود. A که در ابتدای هواداریش مدتی نشریه فروشی می کرد، بنا به توصیه ی فرهاد قرار شد در زمستان ۵۹ خود را بی تفاوت جلوه بدهد و به تدریج گذشته ی خود را در مقابل خواهر و شوهر خواهرش پاک کند بدین ترتیب توانست توسط شوهر خواهرش کم کم وارد بسیج شود و به کلاس های ایدئولوژیک بسیج که در مسجد... تشکیل می شد، برود. طی این مدت نیز اخبار شوهر خواهر پاسدارش را برای ما می آورد. یکبار که A رفته بود سر جیب شوهر خواهرش تا ببیند مدرکی یا چیزی پیدا می کند یا نه، مادرش سر رسیده بود ولی وی با زرنگی، مسئله را در رابطه با نیاز مالی توجیه کرده بود و مادرش هم از ترس آبروریزی چیزی نگفته بود. او سپس به تدریج توانست به قسمت بسیج اقتصادی مسجد B برود. اکنون رژیم تلاش می کند که از طریق بسیج اقتصادی و امثالهم به شناسائی پایگاه های سازمان بپردازد. ضمناً وی خبر آورده است که یک خانه در خیابان... تحت نظر است که آدرسش چنین است... ظاهراً از اوین اطلاعاتی در این مورد بعید در صفحه ی ۲۱

طرز ساختن دستگاه پلی کیبی دستی

مقدمه :

در شرایط کنونی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی با رژیم ارتجاعی حاکم، تکثیر و توزیع "مجاهد" و سایر انتشارات و تبلیغات مجاهدین خلق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و بایستی در جهت آن هرچه بیشتر تلاش نمود. البته در گذشته هم این کار توسط هوادارانی که امکانات تکثیر و چاپ در اختیار داشتند، به اشکال مختلف صورت می‌گرفته و نشریه "مجاهد" به صورت زیراکس، افست و ... به دست مردم می‌رسید.

در حال حاضر هم با توجه به شرایط اختناق و مشکلات دسترسی به امکانات چاپ و پلی‌کیبی و ... نیروها و هسته‌های مقاومت حتی در صورت عدم امکان تکثیر تمامی نشریه‌ی "مجاهد" می‌توانند برخی قسمت‌های آن را متناسب با شرایط و نیازهای خودشان انتخاب نموده و با وسایل ساده‌تری مثل پلی‌کیبی دستی که برای همه قابل تهیه است، تکثیر کنند. لذا در این شماره چگونگی ساختن و طرز کار دستگاه‌های پلی‌کیبی دستی آموزش داده شده که هسته‌های مقاومت و هوادارانی که در این زمینه تجربه‌ای ندارند بتوانند از آن استفاده نمایند.

آشنایی کلی

با کار دستگاه‌های

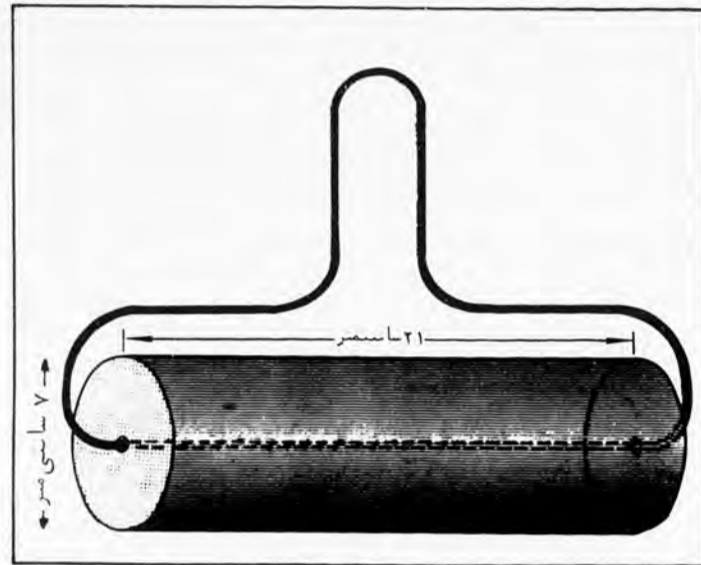
تکثیر دستی

به طور کلی اساس تکثیر به صورت پلی کیبی بر استفاده از کاغذ استنسل (کاغذ مومی) استوار است. کاغذ استنسل نوعی کاغذ است که روی آن با موم پوشیده شده، در صورتی که با قلم مناسبی روی این کاغذ نوشته شود، شیار ظریفی روی کاغذ ایجاد می‌گردد. حال در صورتی که کاغذ استنسل روی کاغذ پلی‌کیبی قرار گیرد و روی آن مرکب کشیده شود، مرکب از شیارهای مزبور عبور کرده و فقط در همان نقاط به کاغذ می‌رسد و نوشته را به اصطلاح چاپ می‌کند.

در دستگاه‌های تکثیر ساده برای انتقال میزان معین و مناسب مرکب از شیارهای استنسل به کاغذ از روش‌های مختلفی استفاده می‌شود، مثل غلتک، خط کش، و ... ماشین پلی‌کیبی هم در واقع همین کار را انجام می‌دهد، منتها با سیستم

پیشرفته‌تر و مجهزتر. اکنون که تاحدودی با مکانیسم اصلی تکثیر از طریق کاغذ استنسل آشنا شدیم به شرح طرز ساختن دو نوع پلی‌کیبی دستی می‌پردازیم :

(که معمولا برای فاضلاب مصرف می‌شود) با قطر حدود ۷ سانتی‌متر و طول ۲۱ سانتی‌متر استفاده کرد. به این ترتیب که داخل لوله را با مخلوط سیمان و شن و یا سنگ ریزه پر کرد. در



شکل ۱

اپلی کیبی دستی با غلتک

الف- وسایل لازم :

- ۱- یک قطعه شیشه به ضخامت ۳-۴ میلی‌متر و ابعاد ۲۵×۳۲ سانتی‌متر.
- ۲- ابر نازک: به ضخامت ۱ سانتی‌متر و ابعاد ۳۵×۲۲ سانتی‌متر
- ۳- کاغذ استنسل (کاغذ مومی) - قلم استنسل.
- ۴- مرکب پلی‌کیبی.
- ۵- کاغذ پلی‌کیبی.
- ۶- منگنه و چسب نواری
- ۷- مقوای نسینا کلفت (با ضخامت حدود ۲ میلی‌متر) به ابعاد ۴۵×۳۰ سانتی‌متر.

ب- طرز ساختن و کار با دستگاه :

مهم‌ترین قسمت این دستگاه غلتک است، غلتکی که طول آن ۲۱ سانتی‌متر و وزنش حدود ۶-۷ کیلو باشد. یک استوانه‌ی توپر فلزی به قطر ۶-۷ و طول ۲۱ سانتی‌متر، برای این کار خیلی مناسب است و تهیه آن هم از مغازه‌های تراشکاری امکان‌پذیر است. دو طرف استوانه باید سوراخ شده باشد که مطابق شکل ۱ میلی‌دسته را به آن وصل کنیم. در صورتی که تهیه‌ی چنین استوانه‌ای مشکل باشد می‌توان از یک لوله‌ی فلزی (لوله‌ی آب) و یا لوله‌ی پولیکا

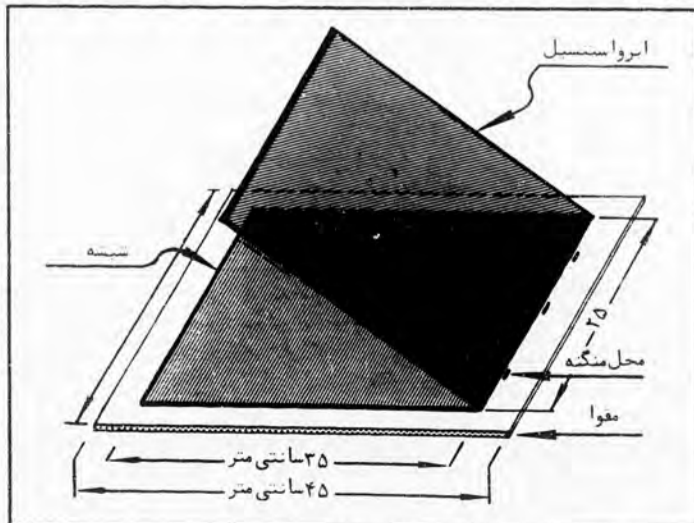
به هم منگنه کنید (طرف عرض مستطیل‌ها)، بعد از این کار سیم‌های ۲۵×۳۲ را روی مقوا و زیر استنسل با چسب نواری بچسبانید. اکنون دستگاه آماده است. (مطابق شکل ۲)

برای تکثیر، کاغذهای پلی‌کیبی را روی سیم‌ها گذاشته، و کاغذ استنسل و ابر را روی آن‌ها قرار دهید و غلتک را به آرامی روی ابر بکشید و بعد ابر و استنسل را بلند کرده و کاغذی را که اکنون نوشته‌ها روی آن نقش بسته بردارید و به همین ترتیب ادامه دهید.

چ- نکاتی که باید رعایت شود :

- ۱- جهت افزایش راندمان می‌توان از افراد بیشتری همراه با تقسیم کار استفاده کرد، بدین نحو که اگر تعداد افرادی که با دستگاه کار می‌کنند، ۲ نفر باشند، یک نفر ابر و استنسل را حرکت داده و نفر دیگر مسئول عوض کردن کاغذ و کشیدن غلتک باشد. اگر تعداد ۳ نفر باشند مسئولیت‌ها را می‌توان این طور تقسیم کرد، یک نفر مسئول حرکت دادن استنسل و ابر باشد. نفر دوم کاغذ را عوض کند، و نفر سوم هم غلتک را روی ابر بکشد.

۲- دقت کنید که حتی المقدور مرکب به تمام نقاط ابر به طور یکسان رسیده باشد. بی‌رنگی بعضی قسمت‌ها روی کاغذ ناشی از کم بودن مرکب روی ابر در آن قسمت‌هاست که با اضافه کردن کمی مرکب برطرف می‌شود. ضمناً مقدار مرکب نباید آنقدر زیاد باشد که با عبور از نوشته‌های استنسل روی کاغذ پخش شود. با یکی دوبار تجربه مقدار مرکب لازم بدست می‌آید.



شکل ۲

اگر مقدار مرکب مناسب باشد، یک بار آغشته کردن حدوداً برای ۱۵۰ برگ قابل استفاده است. ۳- استنسل و ابر بایستی در تمام مدت کار، کشیده باقی بمانند و چروکیده نشوند، در غیر این صورت کیفیت کار افت خواهد کرد.

۴- در صورت نبودن قلم مخصوص استنسل می‌توان از یک خودکار که جوهر آن تمام شده و نمی‌نویسد استفاده کرد، هرچه سر این خودکار ریزتر باشد بهتر است.

۵- در موقع نوشتن دقت کنید که فشار قلم مناسب باشد با زیاد شدن فشار قلم خط نوشته‌ها پهن شده و نتیجتاً مرکب بیش از اندازه از سوراخ‌های استنسل عبور می‌کند و با کم بودن فشار، روی استنسل اصلاً اثر نمی‌گذارد و نوشته‌ها چاپ نمی‌شود.

۶- در صورتی که نوشته‌ی چاپ شده کم‌رنگ یا بیش از اندازه پررنگ باشد، تعداد دفعات کشیدن غلتک را کم و زیاد کنید تا رنگ متناسب شود. ۷- در جهت سهولت عبویض و تنظیم کاغذ می‌توانید کادر محل قرارگرفتن کاغذ را با ماژیک روی شیشه مشخص کنید، و با یک برگ کاغذ را در محل مناسب روی شیشه بچسبانید و کاغذهای بعدی را روی آن قرار دهید، ضمناً می‌توانید چند برگ کاغذ را یکجا روی دستگاه گذاشته و با چاپ هر برگ آن را بردارید.

۲- پلی کیبی دستی

با چهارچوب

الف- وسایل لازم :

- ۱- یک چهارچوب که ابعاد داخلی آن ۳۲×۲۲ سانتی‌متر باشد.
 - ۲- یک تخته‌ی صاف به ابعاد ۳۶×۲۶ (اگر نئوپان باشد مناسب است).
 - ۳- دو عدد لولای کوچک (معمولا برای در کمد استفاده می‌شود).
 - ۴- پیچ یا میخ ریز.
 - ۵- پارچه نازک (ململ باشد بهتر است).
 - ۶- مرکب پلی‌کیبی و کاغذ استنسل.
 - ۷- خط کش ۲۰ سانتی‌متری لاکه.
- ب- طرز ساختن دستگاه :
- ابتدا بایستی قسمت اصلی دستگاه یعنی چهارچوب را بقیه در صفحه‌ی ۲۰

حماسه‌های مجاهد خلق لحظه‌های انقلاب

گزارشی از مقاومت و شهادت قهرمانانه میلیشای رزمنده مجاهد خلق صدیقه بیات

بربلندی غرورما
تازیانه گویاتاز ، تازیانه گویاتاز
مازتازیانه‌تان زیان نمی‌کنیم ،
زیان نمی‌کنیم .

بربلندی غرورما
باگلوله گویبار ، باگلوله گویبار
مازبارش گلوله‌تان زیان نمی‌کنیم ،
زیان نمی‌کنیم .

مشت ، مشت ، مشت
مشتان ، بسازبان خلق را که گشت
لیک ، ناله نعره می‌شود ،
ناله نعره می‌شود ، نعره انفجار
وین تپان کینه جنگلی ،
استخوان درشت .

مادهای اولی بود که خمینی و دارودسته‌ی خیانتکارش نفاق از چهره انداخته ، و سرانجام پس از دو سال و نیم که در پس برده‌ی فریب به حیانت مسعول بودند ، جنگ و دندان خونریز و وحشی خود را نشان داده و برای چند صباحی حکومت بیسترو ، و حسبانه خون می‌ریختند . بهران ، مشهد ، شیراز ، اصفهان ، رست و تبریز و بسیاری دیگر از شهرها و حتی روستاها تبدیل به کشتارگاه رشیدترین و پاک‌ترین فرزندان مجاهد و انقلابی میهن شده بود و آخوندهای حیانتکار و سرسپرده‌ی خمینی برای این که به خیال خام خود هرچه زودتر آتش انقلاب را خاموش کنند ، به کمک پاسداران و کمیته‌جی‌های مزدور ، بزرگو کوچک ، زن و مرد ، خردسال و سالخورده را از زیر تیغ حکام ضدشروع می‌گذرانیدند ... ولی فرزندان خلق را سر تسلیم نبود و نیست ، سیلاب خونی که به دست خمینی و اعوان و انصار جانی‌اش جاری شد و هنوز هم می‌شود ، جز بر ننگ و ذلت مرتجعین خون‌آشام و جز بر پایداری و مقاومت خلق و مجاهد خلق نیفزود .

از جمله حماسه‌هایی که در همان ماه‌های آغازین نبرد خلق با خمینی ، بر صفحات خونریز تاریخ ایران تا ابد نقش بست ، حماسه‌ی مقاومت و صحنه‌ی شौरانگیز شهادت قهرمانانه‌ی میلیشای ۱۶ ساله‌ی مجاهد خلق صدیقه بیات است که در اصفهان به شهادت رسید .

حماسه‌هایی که این اسطوره - های مقاومت و شرف خلق در سرتاسر ایران می‌آفرینند ، آنچنان است که علی‌رغم سانسور مطلق

رویم برای جلوگیری از افشای جنایات ددمنسانه‌ای که به دستور شخص خمینی انجام می‌گیرد ، سرانجام حتی از زبان خود مزدوران ، مجربان و ناظران صحنه‌های شکنجه و اعدام ، دیوارهای فطور زندان‌ها و سکنجگاه‌های قرون وسطایی خمینی را فرو می‌ریزد و داستان

بنخستین شماره دوم مهر ماه ۱۳۶۰ - شماره ۱۶۵۳۴

۱۶ منافق و محارب در اصفهان و بروجرد اعدام شدند

روابط عمومی دادستانی کل انقلاب اسلامی اسمی ۱۶ تن از وابستگان گروهک آمریکائی را که در شهر های بروجرد و اصفهان اعدام شدند به این شرح منتشر کرد:

بروجرد
به حکم دادگاه انقلاب اسلامی بروجرد ده نفر از عناصر فعال و اعضاء شاخه نظامی سازمان منحرف و وابسته منافقین رزمندگان طبقه کارگر را با جرائم شرکت در تظاهرات و درگیری های خیابانی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران ، جمع‌آوری کمک مالی برای سازمان ، پخش و فروش نشریات ممنوعه ، برتاق‌نارنجک‌سوی برادران سیاه و سیخ ، تشکیل تیمهای نظامی ، در اختیار قرار دادن نارنجک به هواداران جهت عملیات تخریبی هواداری فعال از سازمان منافقین و قیام علیه نظام جمهوری اسلامی ایران اعدام شدند .

اسامی این عده به این شرح است :

۱- شریف یاراحمدی
فرزند جواد مسئول شاخه نظامی دانش آموزی .
۲- داود پیرهادی فرزند حسن .
۳- غلام عباس سیف‌فرزند میرزا با نام مستعار پرویز مرتیم گروه نظامی .
۴- خلیل ابوالحسنی فرزند خدایار عضو تیم نظامی .
۵- رضا نخی فرزند امیر عضو تیم سیاسی نظامی .
۶- فرهاد شجاعی فرزند علی محمد .
۷- علی رضا شیروفرزند

محمد .
بهراد معمارتیا فرزند جواد .
۹- عبدالحمید زرشکی فرزند عبدالاحد بانام مستعار رضا از عناصر فعال گروه رزمندگان آزادی‌طبقه کارگر .
۱۰- حسن پیربانی فرزند پیرگونگ از عناصر فعال گروهک راه کارگر .

نامبردگان مفید فی الارض محارب یا خدا و رسول گرامی‌اش و باغی شناخته شده و به اعدام محکوم گردیدند و احکام صادره در تاریخ ۳۱/۷/۶۰ به مورد اجرا گذاشته شد .

بحکم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان شش تن از عناصر سازمان منافقین به جرم قیام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ، شرکت در تظاهرات غیر قانونی منجر به درگیری پخش نشریات غیر قانونی شرکت در خانه تیمی ، هواداری فعال از مواضع سازمان در جهت پراندازی جمهوری اسلامی ، ایجاد درگیری در مدارس مفید فی الارض ، محارب با خدا و باغی شناخته شده محکوم به اعدام شدند .

اسامی اعدام شدگان به این شرح است :

۱- علی‌جان پناهی فرزند حمزه ، ۲- عزیزه خواوی فرزند کاظم ، ۳- اکبر مجتبیائی فرزند حسین ، ۴- **صدیقه بیاتی فرزند غلامعلی** ، ۵- محمد حسین آزاده فرزند محمد ابراهیم ، ۶- رضا آذرفر فرزند حسین .

احکام صادره در روزهای ۲۵ و ۲۸ و ۳۱ شهریورماه به مورد اجرا گذارده شد .

نشینیم .
سراجام حکم اعدام او هم مانند صدها تن دیگر که در چند روز گذشته به جوخه‌های تیرباران خمینی سپرده شده بودند صادر شد . مدت‌ها بود که مقاومت‌های دلیرانه‌ی این میلیشای دانش آموز ۱۶ ساله ، آخوندهای خونخوار بازجو و پاسداران ددمنش شکنجه‌گر را به سرحد جنون رسانیده بود ، آن‌ها در پی فتواهای خمینی ، درباره‌ی اعمال شکنجه ... از هیچ وحشی‌گری و رذالتی فروگذار نکرده بودند ، ولی سرانجام در برابر پیکر غرقه به خون و شکنجه شده (صدیقه)

مایوس و درمانده به آخرین دسوابز و چاره‌ی تمامی درخیمان روی آوردند ... کشتن ... دریدن ... و به خیال خود نابود کردن یک انقلابی ، با خیال این که ریشه‌ی انقلاب را بخشکانند .

صدیقه در طول مدت زمانی که از دستگیری‌اش می‌گذشت ، به خوبی و از نزدیک وحشی‌گری‌های مزدوران خمینی را دیده بود . چندبار برای درهم شکستن روحیه‌اش او را به محل تیرباران بردند و اجساد سوراخ سوراخ شده و مغزهای متلاشی دیگر یاران مجاهدش را به او نشان دادند و به او گفتند که در صورت بقیه در صفحه‌ی ۱۹

مختصری از زندگینامه مجاهد شهید صدیقه بیات

مجاهد شهید صدیقه بیات در خانواده‌ای زحمتکش و فقیر به دنیا آمد . پدرش رفنگر شهرداری و مادرش مستخدم مدرسه بود . صدیقه از زمان حکومت شاه خائن ، به وسیله‌ی برادرش مجاهد شهید قاسم علی بیات ، با سازمان مجاهدین آشنائی یافت و از اولین دانش‌آموزانی بود که پس از سرنگونی شاه به سازمان مجاهدین پیوست .

پس از دستگیری ، به علت این که شناخته شده بود خود و خانواده‌اش از طرف جماعت داران خمینی شدیداً مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند ، ولی علی‌رغم ضعف جسمی و زخم معده و رماتیسم ، هرگز تسلیم نشد و همراه ۵۴ تن از یاران مجاهدش تیرباران گردید ولی رژیم تنها اسامی معدودی از آن‌ها از جمله صدیقه را اعلام کرد . حماسه‌ی درختانی که او در هنگام اعدام آفرید ، علی‌رغم سانسور و وحشت مزدوران سرانجام دیوارهای زندان را شکافت و در ضمیر خلق جاودان شد .

یادش گرامی و راهش پررهرو باد

۶ منافق در قائم شمیر تیرباران شدند

دستابی کل انقلاب اسلامی در اطلاعیه‌ای اعلام کرد ۶ نفر در قائم شمیر اعدام شدند . متن اطلاعیه به شرح زیر است :

سسه تمامی - بحکم دادگاه انقلاب اسلامی قائم شمیر ۶ تن از عناصر فعال و سرسپرده گروهک های امریکائیس منافقین و چریک های فدائی بجرم قیام مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی ایران ، ایجاد رعب و وحشت رهبری سازماندهی تظاهرات و درگیریها ، ارتباط با اعضاء و کادر های اصلی سازمان ، تشکیل جلسات مخفی نشرو پخش اعلامیه های غیرقانونی ، ضرب و شتم مردم بیگناه و برتاق سنگ مفید فی الارض محارب با خدا و رسول و باغی شناخته شده به اعدام محکوم گردیدند ، حکم صادره در روز ۲۷/۷/۶۰ به مورد اجرا گذارده شد .

۱- سید عباس موسویان فرزند ابراهیم اهل باغدشت قائم شمیر از عناصر فعال منافقین .
۲- امیرالاح فرزند نورالله اهل و ساکن جای باغ قائم شمیر از عناصر فعال شاخه اشرف دهقانی چریک‌های فدایی .
۳- سید عباس موسویان فرزند ابراهیم اهل باغدشت قائم شمیر از عناصر فعال منافقین .
۴- سعید مداح فرزند علیرضا اهل وساکن قائم شمیر از عناصر فعال منافقین .
۵- علیرضا ضامنی فرزند مظفر اهل و ساکن قائم شمیر از عناصر فعال منافقین .
۶- ناصر حسینی فرزند سید مصطفی اهل و ساکن قائم شمیر از عناصر فعال منافقین .

مجاهد شهید " صدیقه بیات " در همان روزهای اعدام شد که خواهران و برادران اسیر ما ، درد سته‌های صد نفری بود و دست نفری ، در تهران و شهرستانها در مقابل جوخه‌های اعدام قرار می‌گرفتند ؛ و صدیقه تنها یکی از آن عاشقان پاکباخته بود که پس از آفریدن آن حماسه‌ی درخشان ، در شب دوم مهرماه ۵۶ به همراه ۵۴ مجاهد قهرمان دیگر به دست درخیمان خمینی ، در اصفهان تیرباران گردید . ولی همان طور که در گلشنه روزنامه ملا حظه می‌کنید رژیم فقط نام چند تن از آنان را اعلام کرد .

رکوردشکنی‌های خیانت‌بار در زمینه به تاراج دادن نفت ایران، وجهی از به اصطلاح "استقلال سیاسی و اقتصادی" به سبک خمینی و وطن فروش

حراج کردن خائنه نفت ایران توسط خمینی

همانطور که می‌دانید تا یکی دو سال پیش، رژیم خمینی در تبلیغات گوشخراش خود بارها و بارها منجمله توسط مقامات درجه اولش نظیر رفسنجانی و ... ادعا می‌کرد که "ما (رژیم خمینی) صدور و فروش نفت را بسیار تقلیل داده و در آینده نیز باز هم بیشتر تقلیل خواهیم داد تا این ماده حیاتی را برای نسل‌های آینده‌مان حفظ کنیم..."

طبق معمول هم، اینگونه دعاوی با مفادیر ریادی "شس" به اصطلاح ضد امپریالیستی و "جاسی" به اصطلاح نرفی خواهانه به صورت ضدیت با رژیم‌های مرتجع می‌شد که بدون توجه به منافع مردم و سل‌های آینده‌ی کشورشان نفت خود را بی‌محایا صادر می‌کنند، همراه بوده است.

اما دیری نگذشت که در سایه‌ی جنک‌افروزی خمینی و به دنبال آن با بکیابه شدن رژیم به نفع باند ارتجاعی خمینی و نتیجتاً شروع سرکوب مطلق خلق و نیروهای انقلابی و واقعاً ضد امپریالیست میهن ما، طبعاً رژیم محتاج بستوانی مالی برای بشبرد اهداف ضدانقلابی و حنک‌طلبانه‌اش شد؛ آن هم در شرایطی که این رژیم بنا به ماهیت فروس و سطنائی‌اش به تنها هیچگونه قدرت‌سازندگی و منجمله نامین رشد اقتصادی را نداشت، بلکه هر روز، بیش از پیش ثروت‌ها و سرمایه‌ها و افضصاد جامعه را بنه می‌کرد و مملکت را به افلاس و ورسکستگی می‌کشاند.

بدین ترتیب بود که رژیم سریعاً به فکر حراج کردن نفت افتاد و این سیاست وطن‌فروشانه را بدون کمترین تردید و با ن دادن به خیانت‌های بی‌سابقه و با نقض تمام تعهدات ملی و

پاورقی:
۱ - دبیر کل "اوپک" از بین نمایندگان کشورهای عضو "اوپک" بطور نوبتی و برای دو سال به این سمت منصوب می‌شود. گویا قرار است در اجلاس‌های آینده‌ی سازمان اوپک که در ماه جاری مسیحی در وین تشکیل می‌شود، دبیر کل جدید این سازمان تعیین شود.

دهد. بخصوص که با استفاده از ذخائر و سرمایه‌هایی که از دوره‌ی قبل مانده بود و نیز با صرفه‌جویی و جلوگیری از ریخت و پاش‌ها و ریشه کن کردن دزدی و فساد گسترده‌ای که در رژیم شاه، رایج بود، می‌توانست شالوده‌ی یک اقتصاد مستقل و خروج از مدار وابستگی و اقتصاد تکپایه (منکی به‌نفت) را در کادر روابط بالنسبه عادلانه و سالم اقتصادی و مبتنی بر بسیج نیروهای خلق، پی‌ریزی نماید.

از این گذشته تغییر انقلابی در زمینه تولید و صدور و فروش نفت که طبعاً مضمون آن ضد امپریالیستی بوده و بخشی از مبارزه‌ی رهایی بخش و استقلال - طلبانه میهن ما را تشکیل می‌داد، بدون سک کمک موثری نیز به تقویت مبارزه‌ی ضد امپریالیستی در کادر سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) و در مقابل کارتل‌های غارتگر بین‌المللی نفت می‌نمود.

استقلال و خودکفایی به سبک خمینی!

موضعگیری‌های مختلف رژیم خمینی در زمینه‌ی مسئله‌ی نفت نیز هماهنگی کاملی با سایر دجال بازی‌ها و عملکردهای ضد انقلابی و ضد خلقی‌اش در سایر زمینه‌ها داشته است.

به عبارت دیگر، نا آنجا که به تبلیغات رژیم خمینی مربوط می‌شود، هیچگاه ذره‌ای از دعاوی و شعارهای با اصطلاح ضد امپریالیستی، ترقیخواهانه و استقلال‌طلبانه‌ی دروغین خود در "حرف" فروگذار نکرده و در این رابطه بی‌بسته رژیم‌های مارکدار و وابسته را نیز مورد طعن و لعن قرار داده است. اما در صحنه‌ی "عمل"، درست برعکس تبلیغات ریاکارانه و کاذبش، چنان بادت باز و بدون هیچگونه محظوری به وطن‌فروشی و بندوبست با امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و خدمتگزاری به آنها مشغول بوده که حقیقتاً بسیاری از نوکران حلقه به گوش امپریالیسم را نیز روسفید کرده است. ذیلاً به برخی از جنبه‌ها و دلایل آشکار این بخش از سیاست‌ها و عملکردهای خمینی اشاره می‌کنیم:

بدین ترتیب شکوفه‌های استقلال ایران به سرعت پژمرده شد و نه تنها وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران این بار با ورود امپریالیسم آمریکا (در کسوت شریک استعمار انگلیس) به صورت شدیدتر و گسترده‌تری و بطور روزافزون تجدید شد، بلکه دیکتاتوری و خفقان نیز، که پس از سقوط رضاخان تا حدود زیادی متزلزل شده بود، به عنوان وسیله‌ی حفظ و ادامه‌ی این وابستگی، بر علیه خلق و به نفع رژیم شاه و امپریالیسم برقرار گردید.

پس از "انقلاب سفید" امپریالیستی شاه نیز که از اواخر سال ۴۱ شروع شد و هدفش انجام برخی "اصلاحات" و هموار کردن راه رشد بورژوازی وابسته در ایران بود، طبعاً نفت نیز در خدمت این برنامه قرار گرفت و چند سال بعد هم علاوه بر اینکه میزان صدور آن به ۶ میلیون بشکه در روز رسید و ایران در بین کشورهای صادرکننده نفت در مقام دوم قرار گرفت، در اثر افزایش ناگهانی قیمت نفت در سال‌های ۵۲ به بعد، درآمدهای حاصله از آن (به نفع رژیم شاه و بورژوازی وابسته‌ی ایران) ارقام سرسام‌آوری را تشکیل می‌داد. و نتیجتاً بازتاب‌های گسترده و عمیقی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جامعه‌ی ایران و منجمله وضعیت رژیم چه در سطح داخلی و چه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی داشت که در اینجا نیازی به بررسی آن نیست.

سقوط شاه می‌توانست آغاز پایان وابستگی باشد

پس از سقوط رژیم وابسته‌ی شاه در ۲۲ بهمن ۵۷، در صورتی که رهبری انقلاب ایران توسط باند ارتجاعی خمینی غصب نشده بود، طبعاً بر مبنای یکی از اساسی‌ترین و مقدم‌ترین اهداف و انگیزه‌های انقلاب یعنی "استقلال"، می‌شد و انتظار هم این بود که جامعه‌ی ما در مسیر حل سریع و قاطع مسئله‌ی وابستگی گام بردارد و منجمله در رابطه با یکی از بارزترین نمودهای آن یعنی در زمینه صنعت نفت، مناسبات و روابط مربوطه را بنیاداً در جهت منافع خلق و انقلاب و نامین استقلال و خودکفایی اقتصادی تغییر

ایران (منکی بر تولید و صدور نفت) بر کسی پوشیده نیست. کافی است اشاره کنیم که از همان آغاز کشف و استخراج و صدور نفت در ایران توسط انگلیسی‌ها، روابطی که در این زمینه حاکم بوده است، یکی از بارزترین مظاهر وابستگی و تحت سلطه بودن ایران محسوب می‌شده است.

درست به همین دلیل، در دوران نهضت ملی به رهبری دکتر محمد مصدق، هدف اساسی و مقدم مبارزات ضد استعماری و استقلال طلبانه‌ی مردم ایران، خلعید از شرکت نفت انگلیس و ملی کردن صنعت نفت ایران و بارگرداندن آن به صاحبان اصلی‌اش (ملت ایران) بود. و در این مسیر تا قبل از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، موفقیت‌ها و پیروزی‌های درخشانی هم نصیب مردم ما گردید. و در همین رابطه بود که امپریالیست‌ها نیز فعالتانه دست بکار طرح و اجرای انواع توطئه‌های ضد انقلابی شده و مقدم بر هر چیز، نفت ایران را تحریم نمودند (مقایسه کنید با اشتیاق و استقبال کنونی آنها برای خرید نفت از رژیم خمینی) و سرانجام نیز به دلیل عدم ارتقاء ضروری جنبش در جهت اهداف بالاتر مراحل بعدی یعنی عدم برخورد قاطع در ریشه‌کن کردن ارتجاع، (و مشخصاً طبقه فئودال و وابسته‌ی حاکم و در رأس آن دربار شاه مزدور) به مثابه‌ی پایگاه داخلی امپریالیسم و همچنین در سایه اتحاد عملی و اعلام نشده‌ی وطن‌فروشان حرفه‌ای و در رأس آنان حزب توده - نفتی (که از آغاز نهضت ملی ایران، آشکارا علیه شعار ملی کردن نفت، موضع گرفته بود) در کنار ارتجاع دین فروش به سردمداری باند کاشانی (که خمینی دجال نیز مشاور او بود) با دربار شاه خائن که در مجموع سد راه پیشرفت مبارزات ضد استعماری مردم و پیشوای کبیر آن دکتر محمد مصدق بودند، امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکائی، موفق به پیاده کردن طرح کودتای ضد انقلابی ۲۸ مرداد و نتیجتاً سقوط دولت ملی مصدق شدند.

و چنین بود که پس از ۲۸ مرداد صنعت ملی شده‌ی نفت ایران مجدداً و بطور کامل به تصرف غاصبانه‌ی امپریالیست‌ها (از طریق کنسرسیوم) درآمد و

در آستانه‌ی تعیین دبیرکل جدید برای "اوپک" (سازمان کشورهای صادرکننده نفت)، رژیم خمینی تلاش می‌کند که علیرغم مخالفت‌های احتمالی، این سمت را برای نماینده‌ی خود احراز نماید. (۱) و این در شرایطی است که سیاست‌های خائنه‌ی خمینی منجمله در زمینه‌ی عرضه و فروش نفت و ساخت و پاخت‌های او با امپریالیسم و صهیونیسم و غارتگران بین‌المللی نفت، هرروزه ابعاد گسترده‌تری بخود می‌گیرد و در این رهگذر، نه تنها منابع و ثروت‌های عظیمی از ملت ایران رابه تاراج داده، بلکه باعث تضعیف و تجزیه‌ی اتحاد کشورهای عضو اوپک گردیده و از این طریق دهها و صدها میلیارد دلار از ثروت‌های نفتی این کشورها را نیز به جیب کارتل‌های غارتگر نفت و کشورهای امپریالیستی سرازیر کرده است! تلاش خمینی برای احراز پست دبیرکل "اوپک" بدین منظور است که او فکر می‌کند بدین وسیله می‌تواند اولاً بخشی از نیازهای تبلیغاتی خود را نامین نماید. ثانیاً - برای رژیم رسوا شده و پوسیده‌اش، اعتبار و آبرویی کسب نماید. ثالثاً - از این موقعیت به عنوان تریبون برای نمایش دجال‌بازی‌های مسخره و تکرار شعارهای میان‌تهی و دروغین‌اش استفاده نماید. رابعاً - از همه‌ی اینها مهمتر، با ایفای نقش‌های خائنه‌تر و تفرقه‌افکنانه‌تر در رابطه با منافع خلق و میهن ما از یکسو و سایر کشورهای صادرکننده نفت از سوی دیگر، به بندوبست بیشتر با امپریالیست‌ها و کارتل‌های غارتگر نفتی بپردازد تا زمینه‌ی غارت هرچه بیشتر منابع نفتی ما را توسط آنان فراهم سازد و از این طریق بتواند نیازهای سرسام‌آور مالی‌اش در جهت سرکوب خلق و انقلاب و نیز مخارج هنگفت جنگ افروزی و جنگ طلبی‌اش را تامین نماید!

اهمیت نقش نفت در سیاست و اقتصاد ایران

اهمیت نقش نفت در صحنه‌ی سیاسی، اقتصادی و تاریخ مبارزاتی میهن ما بخصوص با توجه به سابقه‌ی اقتصاد تکپایه‌ی

رکورد شکنی های خیانت بار - در زمینه به تاراج دادن نفت ایران، ...

تصمیمات "اوپک" و علیرغم همه رسوایی ها و فضاحت هایش به اجرا گذاشت. بطوری که امروز رژیم خمینی به عنوان پیشواز نقض مقررات "اوپک" به نفع امپریالیست ها و به ضرر خلق ایران و تمامی کشورهای عضو اوپک نقش ستون پنجم را در این سازمان ایفا می کند و به صورت عمده ترین مسئله در قبال تصمیمات "اوپک" درآمده است. زیرا:

اولاً - رژیم خمینی مدتهاست که برخلاف تصمیمات و با نقض مصوبات "اوپک"، نفت ایران را به نازل ترین قیمت به بازار عرضه می کند. ثانیا - باز هم برخلاف تصمیمات و مصوبات "اوپک" خیلی بیش از سهمیه ای که برای ایران تعیین گردیده، نفت صادر می کند.

در سایه چنین سیاستی است که رژیم خمینی، به نفع امپریالیست ها "اوپک" را جداً تضعیف و در معرض تلاشی قرار داده است. در همین رابطه خبرگزاری ها در تاریخ ۱۳ آذرماه جاری چنین گزارش دادند:

"مشکلات و مسائل سازمان اوپک به حدی است که امکان بقا و ادامه ی حیات این سازمان را به خطر انداخته است. مشکل بزرگ وزیران نفت کشورهای صادر کننده در ۱۹ دسامبر در شهر وین، یافتن راهی برای مقابله با بازار روبه گساده نفت و نحوه ی توزیع و تقسیم آن در میان کشورهای عضو است... از میان اعضای "اوپک" با آنکه حتی عربستان سعودی و متحدینش در حوزه ی خلیج تاکنون همچنان به فروش بیشکای ۳۴ دلار ادامه داده اند ولی این استقامت و پایداری آنها هم رو به سستی گذاشته است. به اعتقاد کارشناسان نفتی، کشوری که بیش از هر کشور دیگر، مقررات سازمان "اوپک" را نادیده گرفته، دولت ایران است که برای تامین هزینه ی جنگ با عراق نفت خود را به قیمت نازل به فروش می رساند و گذشته از قیمت نازل، دولت ایران میزان استخراج و تولید خود را هم به دو برابر سهمیه ی تعیین شده، افزایش داده و نفت تولید شده ی اضافی را با تخفیف فاحش در بازارهای بین المللی به فروش می رساند..."

در تاریخ ۹ آذر ۶۱ نیز مجله ی کریستین ساینس مانیتور چنین گزارش داد:

"در حالی که ارتش ایران و ارتش عراق، قادر نیستند در صحنه ی جنگ بر یکدیگر فائق آیند، شکی نیست که ایران در جنگ پشت پرده توانسته است به پیروزی هائی دست یابد... ایران با استخراج و فروش نفت به میزانی که از زمان شاه به این طرف سابقه نداشته، پرداخته و اکنون به گفته ی منابع صنعت نفت، روزانه ۲/۷ میلیون بشکه نفت تولید می کند. گردانندگان امور در ایران در نظر دارند که تولید نفت را در این کشور به ۳ میلیون بشکه در روز برسانند. سهمیه ی تولید نفت که از سوی اوپک برای ایران تعیین شده ۱/۲ میلیون بشکه در روز است اما مقامات رژیم ایران به دفعات این خواست سایر اعضای اوپک را نادیده گرفته اند. هدف اوپک این بوده و هست که در اثر کاهش بازار فروش نفت، همه ی کشورهای عضو، سهمیم باشند..."

سیاست های ضد خلقی خمینی در رابطه با نفت، نه تنها عملاً به اجرا گذاشته شده است، بلکه بطور علنی و رسمی هم بارها توسط مقامات بلند پایه اش و بخصوص غرضی خائن (وزیر نفت خمینی) اعلام گردیده است: منجمله در تاریخ ۱۷ آبان گذشته خبرگزاری ها چنین گزارش دادند:

"محمد غرضی وزیر نفت ایران در ملاقات با خبرنگاران در تهران گفت، علی رغم خواست اوپک که ایران از تولید نفت خود بکاهد تا قیمت نفت در حد فعلی باقی بماند، ایران به افزایش تولید نفت خود ادامه خواهد داد. محمد غرضی آنچه را که تهدیدات عربستان سعودی و دو کشور عربی دیگر تولید کننده نفت در هموردی و رقابت با ایران در قیمت گذاری و فروش نفت خواند، بی اهمیت شمرد و رد کرد. عربستان سعودی، کویت و امارات متحده ی عربی که از اعضای سازمان اوپک هستند، تهدید کرده اند که در رقابت با ایران در فروش نفت، ممکن است نفت خود را که از قرار هر بشکه حدود ۳۴ دلار به فروش می رسد،

کاهش دهند. و این در حالی است که ایران نفت خود را از قرار هر بشکه ۲۵ تا ۳۱ دلار به فروش می رساند."

چند ماه قبل نیز همین جناب غرضی (در پایان اجلاس هیه اوپک (در ژنو) طی مصاحبه ای با وقاحت تمام مواضع رژیم خمینی را با چنین مضمونی اعلام کرد: "ما (رژیم ایران) دست به هر کاری می زنیم تا از هر طریق و به هر وسیله ای که ممکن باشد بتوانیم نفت خود را به فروش برسانیم." وی همچنین در پاسخ به سوال دیگری در رابطه با قیمت نفت ایران و تاثیر عرضه ی زیاد نفت بر کاهش قیمت آن در کمال پرروئی جواب داد که "قیمت نفت را خدا تعیین می کند!"

خریداران اصلی نفت ایران

چه کسانی هستند؟

رژیم خمینی بر اساس ویژگی دجال گریش، از جمله در رابطه با معاملات و قراردادهای مربوط به نفت نیز سعی دارد واقعیت خیانت ها و بندوبست هایش را با هوچی گری و تبلیغات دروغین، پرده پوشی نموده و آن ها را وارونه جلوه دهد.

همان گونه که شنیده اید، رژیم گاه به گاه با سروصدای زیاد اعلام می کند که با فلان کشور یک قرارداد پایاپای امضاء کرده تا در ازای فروش نفت کالاهای مورد نیاز را خریداری نماید... بدین وسیله رژیم می خواهد وانمود کند که گویا در زمینه ی صدور و فروش نفت ایران:

اولاً - از دایره ی وابستگی به امپریالیست ها و مشخصاً کارتل های نفتی بین المللی (و منجمله کسرسیوم) آزاد شده و خلاصه در این مورد به استقلال کامل دست یافته است.

ثانیاً - چگونگی فروش آن هم به دلیل این که بر اساس مباداهای کالا به کالا است، بسیار مطلوب و پاسخ گوی نیازهای جامعه است.

ثالثاً - کشورهای طرف معامله هم نه در زمره ی امپریالیست ها بلکه اکثراً از کشورهای ضد امپریالیست می باشند!

در حالی که واقعیت امر اینست که علی رغم تبلیغات دروغین رژیم خمینی، رقم اصلی میزان نفت صادراتی ایران هم چنان منعلق به همان کارتل های بزرگ و غارتگر نفتی و امپریالیستی به اضافه ی اسرائیل می باشد (منظور از اسرائیل هم همان "رژیم اشغالگر قدس" است که خمینی در عین حال که

به او نفت می فروشد و از او اسلحه دریافت می کند، در همان حال ادعا می کند که از طریق ادامه ی جنگ با عراق و تصرف بغداد به اصطلاح قصد نابودی اش را دارد!!)

و جالب است که بدانیم میزان فروش نفت ایران فقط به امپریالیسم ژاپن، روزانه به چهارصد هزار بشکه می رسد. که به این رقم بایستی رقم فروش نفت به امریکا و اروپای غربی و اسرائیل را نیز افزود.

برای روشن تر شدن مطلب کافی است یادآوری کنیم که کل میزان نفتی که رژیم خمینی در سال گذشته از طریق قراردادهای به اصطلاح پایاپای با برخی از کشورهای جهان سوم (که تازه برخی از آن ها از وابستگان به امپریالیسم هستند) و با کشورهای غیرامپریالیستی فروخته است، مجموعاً به اندازه ی مقدار نفتی است که فقط طی چند روز به ژاپن و دیگر کشورهای امپریالیستی صادر کرده است. در همین رابطه بد نیست بدانیم که بزرگترین رقم فروش نفت از طریق معامله پایاپای، ۹ میلیون تن با سوریه (که همراه با اسرائیل و در خصومت با عراق از نزدیکان و از تامین کنندگان بخشی از اسلحه ی ایران می باشد) بوده است در حالی که در بقیه موارد، به مراتب کم تر از این بوده است.

به عنوان مثال می توان به قرارداد پایاپای رژیم با برزیل اشاره کرد که علی رغم تبلیغات کذائی، مجموع میزان نفتی که در طی سال جاری مسیحی (که اکنون روبه پایان است) رژیم بر اساس این قرارداد فروخته است، رقمی در حدود ۳ میلیون بشکه است. نازده این یکی از مهم ترین قرار دادهای پایاپای رژیم با به اصطلاح کشورهای غیرامپریالیستی! بوده است.

و چنین است که علی رغم دجال بازی های مسخره ی خمینی به منظور پرده پوشی خیانت های گسترده اش در زمینه ی حراج کردن نفت ایران به نفع امپریالیسم و صهیونیسم و در جهت تامین نیازهای مالی خود رژیم در جهت اهداف جنگ طلبانه و سرکوبگرانه اش واقعیت قضایا امروز در همه ی جهان منعکس گردیده و کوس رسوائی رژیم خمینی در اطراف و اکناف عالم به صدا در آمده است.

در اینجا لازم می دانیم که من باب نمونه، چند مورد از گزارشات متعددی را که در مطبوعات مهم جهان وسیعاً منتشر گردیده، عیناً نقل کنیم:

ایران در ردیف مهمترین تامین کنندگان نفت ژاپن

نشریه ی اقتصادی "تایمز مالی" در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۸۲ (۲۵ آبان ۶۱) در گزارشی تحت عنوان "ایران در ردیف مهم ترین تامین کنندگان نفت ژاپن" چنین نوشته است: "ایران به صورت یکی از مهم ترین واردکنندگان نفت به ژاپن در می آید. این را باید مدیون معادلهای دانست که محموله های نفتی ایران را به کمپانی های عمده ی تجاری ژاپن رسانده و با خرید کالاهایی از قبیل فولاد، ماشین آلات ساختمانی و مواد دیگر از همان کمپانی ها برای ایران معاوضه می کند.

این رابطه باعث ده برابر افزایش در خریدهای نفتی ژاپن از ایران از اواخر سال ۱۹۸۱ شده است. هم چنین کمپانی های ژاپنی در حال بستن مجموعه ای از تاسیسات سنگین و دیگر قرار دادها با تهران گردیده اند. گرچه جزئیات مربوطه باید در آمار رسمی تجاری ژاپن نشان داده شود.

وارد کنندگان نفت ژاپن در ماه های اول سال ۱۹۸۲ به علت قیمت های بالائی که به وسیله ی شرکت ملی نفت ایران تقاضا می شد، قراردادهای نفتی را عقب انداختند. در ماه آوریل به هر حال شرکت ملی نفت ایران به چند کمپانی تجاری ژاپن پیشنهاد قراردادهای جدیدی را با پائین آوردن شدید قیمت ها ارائه کرد.

در همان موقع به آن ها گفته شد که تنها کمپانی هایی که خریدار مداوم نفت ایران باشند، به عنوان صادرکننده به ایران مورد قبول قرار خواهند گرفت. کمپانی های تجاری ژاپن در پاسخ به ابتکار ایران سریعاً اقدام کردند و نتیجه آن شد که ژاپن اکنون روزانه چهارصد هزار بشکه نفت را از ایران وارد می کند. این بدان معنی است که ایران بین ده تا دوازده درصد از نفت ژاپن را تامین می کند.

کمپانی های تجاری ژاپن که به طور مرتب با ایران رابطه دارند، از طریق وزارت بازرگانی اطلاع یافته اند که آن ها می توانند به مقدار نصف قیمتی که از ایران نفت خریداری می کنند، قراردادهای صادراتی را تامین کنند.

آن ها هم چنین مجبور گردیده اند که قراردادهائی را امضاء کنند که مانع از تخلیه ی بقیه در صفحه ی ۱۷

کابوس وحشتناک و روزافزون سردمداران رژیم خمینی از نفوذ مردم در ارگانهای حکومتی

رژیم خمینی در طول قریب به ۴ سالی که از عمر حکومت ننگینش می‌گذرد، هرچه از مردم فاصله بیشتر و بیشتر گرفته، ترس و هراسش نیز از مردم افزون و افزون‌تر گشته است. حکام مرتجع در اولین ماه‌های حکومتشان تلاش ضدانقلابی گسترده‌ای را در جهت از سر راه برداشتن نیروهای انقلابی و به ویژه مجاهدین از یکسو و ممانعت از ورود مردم آگاه به ارگان‌های دولتی و تصفیه آنان از این مراکز را از سوی دیگر آغاز نمودند، نمونه‌های این تلاش ضد انقلابی را در برگ‌برگ کارنامه‌ی سیاه ارتجاع می‌توان به وفور مشاهده کرد. کیفیت و نحوه‌ی برگزاری چندین انتخابات قلابی و نمایشی و نفیض عقاید گسترده در ادارات، مدارس و موسسات مختلف، به انحلال کساندن یا از محتوا حالی کردن سوراها، تصفیه و پاکسازی‌های گسترده و سراسری و ... همه و همه در جهت به قبضه درآوردن تمام قدرت و تشکیل یک لایه و قشر حکومت کننده کاملاً یکدست (هرچند هم نازک) از مرتجعین و سرسپردگان - سان بود، که در آن نه تنها از نیروهای انقلابی و نه حتی از جناح‌های رقیب حکومتی خبری نباشد، بلکه کوچک‌ترین اثری هم از مردم معمولی و غیرواسته به جریان‌های انقلابی و ملی در آن به چشم نخورد. چرا که سامه‌ی ضدانقلابی این حکام تسخیر می‌داد که مردم معمولی هم دیر یا زود در اثر عملکردهای به غایت ارتجاعی آن‌ها، بی‌به ماهیتشان برده و جذب نیروهای انقلابی خواهند شد.

با تکمیل پروسه‌ی ضد خلقی شدن رژیم و همزمان با شروع مبارزه‌ی مسلحانه و تصمیم رژیم مبتنی بر قلع و قمع انقلابیون و در راس همه مجاهدین، رژیم تلاش خود را در جهت تصفیه و جلوگیری از نفوذ مردم به درون ارگان‌های حکومتی نیز شدت بخشید، چرا که رژیم می‌خواست در سایه‌ی ترور و خفقان و تکیه بر سرنیزه حکومت می‌کند، رژیم می‌خواست که نظاهرات ۵۰۰ هزار نفری مردم را به رگبار می‌بندد و صدها نفر را به خاک و خون می‌کشد و صدصد فرزندان آنان را به جوخه‌های اعدام می‌سپارد، رژیم می‌خواست که جز جنگ، گرانی و فقر و بیکاری چیزی برای مردم به ارمغان نیاورده است، جادارد

که این اندازه از مردم وحشت داشته باشد و طبیعی است که چنین حکومتی برای مهار کردن و سرکوب نیروهای انقلابی و مردم دست به هر کاری بزند و منجمد، امام ردالت پیشگانش فتوی به وجوب جاسوسی بدهد، در هر مدرسه و کارخانه و کوی و برزن جاسوس و گرمه و جملابه دست بگمارد، و هنوز سه سال از سحر مراکز ساواک به دست همین مردم نگذشته، رسماً و قانوناً در صدد احیاء و بازسازی همان ساواک برآید (اگرچه به طور غیر رسمی از قبل‌ها آن را دایر کرده بود) و در این راه از دست دراز کردن پیش هیچ سلطان بزرگ و کوچکی هم خودداری نکند.

ولی علی‌رغم همه‌ی این اقدامات از احیاء و بازسازی و تکمیل ساواک گرفته تا تصفیه‌های گسترده‌ی ادارات و موسسات و دهها و صدها اقدام امنیتی و ضد انقلابی دیگر نه تنها خیال سردمداران رژیم جنایت پیشه‌ی خمینی آسوده نشده است، بلکه هرچه زمان می‌گذرد و رژیم هرچه بیسر منزوی می‌شود و همان درصد ناچیز نیروهای خود را هم به تدریج در حال از دست رفتن می‌بیند و سکاف‌ها و تضادهای درون حکومتی هم افزایش می‌یابد، کابوس نفوذ مردم و نیروهای مردمی برایش وحشتناک‌تر می‌شود. این ترس و وحشت به حدی است که اگر ناچندی پیش سعی می‌کرد، برای مقابله با چنین پدیده‌ای به افزایش تدابیر امنیتی و اطلاعاتی و گسترش نهادهای سرکوبگرش بسنده کند و حتی - المقذور این وحشت را در سطح عموم مطرح ننماید، ولی امروز این ترس و وحشت به آن حدی رسیده است که سران رژیم گاه و بیگاه، صریح و غیر صریح در سطح عموم به مناسبت‌ها و اشکال مختلف و به نحو بسیار مبتذل و مضحکی آن را بیان می‌کنند. به اصطلاح رئیس جمهوری رژیم خمینی که ۱۷ میلیون نفر به او رای داده‌اند!! روز ۲۳ آبان خطاب به واحد شناسائی (نیاز به توضیح ندارد) حزب جمهوری بیانات مفصلی ایراد می‌کند. سراسر این بیانات زبانونه، حول و حوش چگونگی جلوگیری کردن از ورود نفوذی به درون حزب است، تا آن اندازه از این موضوع وحشت دارد که می‌گوید: "کار حزبی

شدن هر حزبی هم با شما (واحد جاسوسی و نفیض) شروع می‌شود. " قبل از هر چیز ترس از مردم، آفرین باد به این حکومت مردمی! و یا جای دیگری می‌گوید: "... واحد شما بسیار مهم است شناسائی چیز بسیار با اهمیتی است ... در این راه (شناسائی افراد) هیچ‌اسکالی ندارد، و هیچ گناه ندارد، حیلی هم نواب دارد، و خدای تعالی در برابر این کار اجر هم می‌دهد و چون این کار یک دشمن‌تراشی هم هست و یک کار خاموش و بی‌ریائی است (معلوم می‌شود بقیه‌ی کارهای حضرات هم‌ماش با ریا می‌باشد)، یک خدمت خاموش است لذا توابش به نظرم اگر دوبرابر نباشد، شاید یک برابر و نیم واحدهای دیگر باشد."

می‌بینید که چگونه ترس از مردم کار را به جایی می‌رساند که خامنه‌ای خائن، زبانونه دستگاه تواب‌سنجش را به کار می‌اندازد و چگونه مضحکانه و کودکانه نواب کارشناسائی (بخوانید جاسوسی) را حداقل ۱/۵ برابر تواب سایر جنایات حزب و رژیم بحساب می‌آورد. او وقاحت و دریدگی را به جایی می‌رساند که می‌گوید: "... شما نوی‌آلبوم او (فرد مورد شناسائی) نوی کنابش نگاه کردید، نوی دفتر او نگاه کردید، نوی اشکافش نگاه کردید، یک چیزهائی فهمیدی، از دوستش تحقیق کردی، از خانمش تحقیق کردی، یک چیزهائی فهمیدید ... خوب است که او جای دیگر همین سخنرانی گفته است: "... سوابق یک انسان را دانستن، معنایش این نیست که از رموز خصوصیات و جزئیات زندگی یک انسان خیر شدن ... خدارحم کرده است، اگر قرار بود خصوصیات و جزئیات زندگی طرف را هم در بیاورند آن موقع چه می‌کردند، به کی نگاه می‌کردند و از که تحقیق می‌کردند، زهی بی‌شرمی و وقاحت!!"

جالب اینجاست که خامنه‌ای حتی به خود واحد شناسائی و به راز نگهدارشان هم چندان اعتمادی ندارد و توصیه می‌کند که: "... کاری که به شما محول شده کننده‌ی آن بایستی از اعتماد بالائی برخوردار باشد!!"

البته خمینی پیرکفتار، مراد و مرشد خامنه‌ای، کمتر از او توانسته

است ترس و وحشتش را مخفی کند و در ملاقات با دفتر به اصطلاح حکیم وحدت (انجمن - های اسلامی دانشگاه‌ها) پس از مقدمه‌ی خیلی مختصری چنین می‌گوید: (۶/۶ آذر/۶۱) "... آن چیزی که ... به فشرهائی که ملاقات کردم، سفارش کردم و امروز که به شما جوان‌های عزیز سفارش می‌کنم و تاکید می‌کنم، اینست که انجمن‌های اسلامی باید توجه کنند که در زمینه‌ی انجمن‌ها از این منحرفین نفوذ نکنند. شما مطمئن باشید که این منحرفین و منافقین موقعی که دستشان از یک کشور کوتاه شده است، با هر حیل‌های که شده است می‌خواهند در کشور خصوصاً در دانشگاه که مرکز علم است مرکز همه‌ی جهات کمال انسانی است می‌خواهند نفوذ کنند و چه بسا اشخاصی که ظاهراً بسیار ساده و در حضور شما بیشتر از شماها قید و بند اسلام و فریاد و السلام می‌زنند، خدای نخواستند از منحرفین باشد، این‌ها همین طوری که شیطان به هر صورتی در می‌آید و با هر حیل‌های انسان را منحرف می‌کند، این‌ها هم شیاطین هستند که به هر صورتی و به هر شکلی در می‌آیند و ممکنست که در بین شما خدای نخواستند یک نفوذی بکند و اگر خدای نخواستند همه‌ی نفوذی بشود بدانید که انحراف در پیش است ..."

راستی که نفرت و خشم روزافزون مردم از خمینی دجال و حکومت ضدبشری‌اش و استقبال آنان از انقلابیون مجاهد چنان این پیر کفتار خون‌آشام را به هراس و وحشت انداخته و خواب و خوراک را بر او حرام کرده که به قول خودش همه‌ی فشرهائی را که به دربار او شرفیاب می‌شوند از نفوذ منحرفین و منافقین برحذر می‌دارد. و در دیدار با به اصطلاح دانشجویان که از او حمایت می‌کنند، در مطلع سخنانش، به عنوان مهم‌ترین مطلبش، چندین و چندبار از نفوذ و نفوذی، منحرف و منافق، و این که مبدا در میان شما بیابند که انحراف حاصل می‌شود و ... یاد می‌کند.

آری، در شرایطی که خمینی و رژیمش ضرب سست‌های جانانه‌ای، از نفوذ نیروهای انقلابی و مردمی در ارگان‌های تصمیم‌گیری و سیاسی و اجرایی خود خورده‌اند، در شرایطی که هر روز گروه بیشتری از مردم

آزاده و انقلابی و منجمله بسیاری از کسانی که در سیستم - های دولتی و ارسنی به کار مستولند از خلبان و کاردار و سفیر گرفته، تا ورزشکار و ملی - پوش به نیروهای مقاومت و سازمان مجاهدین خلق می‌پیوندند، و در حالی که رژیم نمی‌تواند کاهی اوقات حتی سری‌ترین اطلاعات و ... خود را حفظ کند و به بیرون درز می‌کند و ... در حالی که گروه‌های بسیاری از کارمندان و مامورین و ... دولت و ارسن، در خفا و پنهان به تنها از صمیم قلب برای رژیم کار نمی‌کنند، بلکه مستقیم و غیر مستقیم به انقلابیون خدمت می‌کنند و در خدمت جنس و انقلاب درآمده‌اند، در حالی که هنوز چند ماه از عمل فیرمانانه‌ی لویزان و ... به دست برسل انقلابی ارسن نگذسد که خمینی و دارو سفاکش را از خواب حرکوسی بیدار کرد و به باد لویزان عاصورای ۵۷ و بایان کار شاه انداخت و ... چگونه سران رژیم می‌توانند علی‌رغم همه‌ی تدابیر درهای به مردم اعتماد داشته باشند؟ و چگونه می‌توانند دیوانه‌وار به همه‌چیز و همه‌کس شک نکنند؟ حتی به افراد نزدیک به خود، حتی به خانواده‌ی خود.

تاریخ دیکتاتور به خود زیاد دیده است، آن‌ها هم هر کدام به فراخور حال و محدوده‌ی قدرت خویش و شرایط زمانی و مکانی کارهائی کرده‌اند، از فرعون و یزید گرفته تا نادر شاه افشار که حتما همه سینه‌هاوند که چگونه از ترسش، بسرش را هم کور کرد و وقتی که در یکی از جنگ‌ها شکست خورد، فرمان داد که خدا را هم به نوب ببندند، و شاه را هم که نه خمینی و نه انقلابیون و نه مردم از باد نبرده‌اند و داستان ساواک و سرکوب و خفقانش را و ... ولی به خامنه‌ای و مرشدش خمینی و سایر همیالکی‌ها بایستی گفت: هرچه اشرار همه دارند، تو تنها داری، و اگر سایر اشرار هم گریزی از سرنوشت محتوم و زوال و نیستی داشتند توهم خواهی داشت.

آری، خمینی و ارادلو او باش پیرامونش را از این کابوس گریزی نیست و هر روز نیز این کابوس برایشان وحشتناک‌تر بقیه در صفحه ۱۸

جوانه‌های شکوفائی ادبیات

در نسل انقلابی مجاهدین

در اولین شماره‌ی نشریه‌ی مجاهد که در اول مرداد سال ۵۸ منتشر شد، در مقاله‌ای به قلم برادر مجاهد مسعود رجوی دیدگاه خود را در رابطه با رسالت قلم به عنوان "ابزاری زبان مانند" و "جسم فنی و مادی آگاهی‌های انسانی" و در نهایت "نمادی از هستی، فردی انسان، سمل آگاهی و دوشادوس آزادی" بیان کردم، و بالطبع ادبیات را نیز در زمره‌ی لطیف یافته‌ترین محصولات و دساوردهای ذهن انسانی می‌سایم. که طبعاً در این رابطه، "قلم" واجد نقش بسیار برجسته‌ای است.

گرچه هنر و ادبیات دارای بروسی رشد و گسترش مستقل نسبی است، لکن تکامل آنها نیز مانند سایر شاخه‌های علوم و شناخت‌های انسان دارای رابطه‌ی تنگاتنگ، هم‌باجه‌ان‌بینی و اندوژوئی و هم‌با حرکت تکاملی می‌باشد.

تا آنجا که شعر و هنر و ادبیات (سوی ارزش‌های مستقل نسبی خودشان) از محتوای واقع‌گرایانه‌ی ایدئولوژی و جوهر انقلابی و تکاملی حرکت عمومی تاریخ برخوردار، و مالا مال از واقعیت‌های متحول و زشت و زیبای اجتماعی باشد، دیرپاتر و دارای نقش انقلابی و دوران‌سازتری می‌باشد.

بنا بر همین اعتقاد، ما به اندازه‌ی توان خود در رشد و گسترش ادبیات انقلابی، و در بستر مبارزه بر علیه حکومت پلیدی و ضد مردمی و ضد فرهنگی خمینی تلاش کردیم و امروز پس از گذشت چندین سال، گواهان راستینی بر این باور و اعتقاد را در گستره‌ی جامعه می‌بینیم، شعرا و هنرمندانی اگر چه نوپا و تازه کار ولی بالنده و روبه‌رشد و مغز استخوان امیدوار به خدا و خلق جوانه‌هایی تازه شکفته و خونین رنگ و آتش برگ در گستره‌ی هنر و ادبیات ایران که اندک اندک چهره می‌نمایند.

* * *

این روزها در کنار گزارشات مختلفی که از جریان درگیری‌ها

و نه‌احتمات رزمندگان مجاهد با درخشان صدخلق حاکم و با شرح مقاومت‌ها، شکنجه‌ها و شهادت‌ها بدست ما می‌رسد، به انبوهی از اشعار و سروده‌های انقلابی برمی‌خوریم، سروده‌هایی که اگر چه هنوز نه در شکل، ولی در محنوی توانسته‌اند، احساسات و فریادهای خشم و کین و امید و مقاومت سرایندهگان خود را به خواننده انتقال دهند. (۱) این شعرها را افراد مختلف با ویژگی‌های متفاوت سروده‌اند، در بین این آثار شعرها و نوشته‌های بسیاری از رزمندگان و میلیشیای مجاهد خلق که در سرتاسر میهن در شهر و کوه و جنگل به نبرد مشغولند، به چشم می‌خورد، همچنین بسیاری از این اشعار را هواداران سازمان، از کارگران و دهقانان و دانشجویان گرفته تا سربازان و حتی زنان خانه‌دار و نوجوانان ۱۳، ۱۴ ساله سروده‌اند.

اگر این سروده‌ها را کنار هم بگذاریم، با بررسی کوتاهی متوجه خواهیم شد که همگی این آثار در استخوان‌بندی اصلی، از ویژگی‌های مشترکی برخوردارند که در رابطه با شرایط خاص سیاسی و اجتماعی ایران، می‌توان آنرا بخش زنده‌ای از ادبیات و جوانه‌های شکوفائی ادبیات مقاومت در نسل مجاهدین دانست، نسلی که بی‌تردید تجسم و ترسیم عواطف و احساسات شورانگیز و عمیق انقلابی‌اش از توان هنری و ادبی یک یا چند هنرمند" با تمامی اخلاص هم" بیرونست؛ بیان چنین احساسات متعالی و پرشوری که در عرصه‌ی خونین‌ترین نبردها و قهرمانانه‌ترین حماسه‌ها به جوشش و غلیان آمده است توانی بس عظیم و گسترده را طلب می‌کند، برای تجسم و ترسیم این دریای موج و طوفان خیز عواطف و احساسات، گذشته از تلاش صادقانه و بی‌امان هنرمندان متعهد و مردمی، که از گذشته‌ها تاکنون قلم خود را در راه منافع خلق بکار گرفته‌اند، به نیروی لایزال یک نسل احتیاج داریم، نسلی که خود داستان رنج‌های عظیم و امیدها و مقاومت‌ها و قهرمانی‌های

این مورد اگر به شرایط خاص تاریخی و اجتماعی و ادبی ایران و در این رابطه به گسترش خاص شعر توجه داشته باشیم پاسخ خود را خواهیم یافت.

بی‌تردید، در میهن ما شعر یکی از غنی‌ترین و گسترده‌ترین و سیاسی‌ترین شاخه‌های هنر و ادبیات از دیرباز تا به امروز بوده است، توجه به خصلت بوده‌گیر بودن شعر در ایران، مسئله را روشن‌تر می‌کند، بد نیست که در این رابطه و به ساهدی صادق بر این مسئله توجه داشته باشیم، که گذشته از عنا و گسترش تاریخی شعر در ایران، شاید تنها شاخه‌ای از هنر (۳) که بطور ملموس از دیرباز تاکنون شهادتی چند را در کساکش انقلابات و فراز و نشیب‌های سیاسی تقدیم کرده، این شاخه از هنر بوده، به عنوان مثال در گذشته‌های دور می‌توان از عمادالدین نسیمی و نعیمی رهبران جنبش مردمی حروفیه نام برد که سرانجام بدست آخوندهای خونخوار زمان خود و اسلاف ایدئولوژیک خمینی زنده زنده پوست کنده شدند و در زمان ما نیز نام شاعرانی شهید، آزادیخواه و انقلابی چون فرخی، عشقی، گلرخی، سلطانبور و ملاآواره - شاعر مبارز گرد - که به گوش همگان آشناست، به همین علت می‌توان گفت رشد و پویائی این شاخه از هنر می‌تواند شاخصی برای رشد و گسترش هنر و درک فضای حاکم بر ادبیات باشد هرچند که مسئله را مطلق نمی‌کنیم و بحث و بررسی بیشتر

سکفت‌انگیز خود را بسراید. خود عواطف و احساسات خود را به زنجیر کلمات کند و خود خالق و پدیدآورنده‌ی هنرمندان نسل خویش گردد، نظری به تاریخ هنر در کشورهایی که با انقلاب، دنیای کهن را در هم کوبیدند و به دروازه‌های دنیائی نوپا نهادند این مسئله را ناآید می‌کند که، بسیاری از چهره‌های درخشان ادبی و هنری در تلاطم انقلاب‌ها، از میان انقلابیونی بی‌پاخاستند که نا معز استخوان به خلق و منافع و آرمانهای آنها معنقد بودند و تنها آنان توانستند بار عظیم تجسم و ترسیم احساسات نسل و زمان خود را بر شانه‌های استوار خویش حمل نمایند. (۲)

نکته‌ای که توجه به آن در همین جا لازمست، این است که، ما در اینجا درباره‌ی شعر یعنی رشته‌ای خاص از هنر و ادبیات صحبت می‌کنیم ولی آنرا به کل مقوله، ادبیات تعمیم داده و رشد و گسترش شعر انقلابی را نشان پویائی و گسترش ادبیات انقلابی می‌دانیم تعمیمی بجا و درست. چرا که در

پاورقی:

۱ - موفق بودن در انتقال احساسات مسئله‌ی بسیار مهمی است که در هنر باید به آن توجه داشت. تولستوی در کتاب "هنر چیست" در بخش اول به این مضمون اشاره می‌کند که، هنری یعنی توان انتقال احساسات، یعنی اگر کسی بتواند با خواندن - شنیدن - دیدن و... اثر هنری ما، از همان مراحل احساسی که ما گذشته‌ایم بگذرد، ما در کار خودمان موفق بوده‌ایم، البته این موفق بودن هنر در انتقال احساسات سوای مفید یا مضر بودن آنست. سودمندی یا مضر بودن هنر را جهت‌گیری ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی هنر تعیین می‌کند، در سروده‌های مقاومت علی‌رغم نارسائی احتمالی در شکل، این هنرمندان پرشور و تازه‌کار توانسته‌اند احساسات خود را به خوبی انتقال دهند.

۲ - مثلاً "بارآوری ادبیات انقلابی در جریان انقلاب اکتبر و بعد از آن که کهکشان‌های ستارگان درخشان ادبیات جهان را در خود پرورد، توجه به رشد و گسترش ادبیات مقاومت در فلسطین و دیگر کشورهای در حال انقلاب و یا انقلابی از سوئی، و عقیق بودن و درجاردن هنر و ادبیات بورژوازی به علت سپری شدن دوران تاریخی آن از سوئی، با توجه به اینکه بورژوازی تا هنگامی که دوران تاریخی آن سپری نشده بود می‌توانست از لحاظ هنری بارور باشد و بود، در میهن خودمان نیز، پویائی هنر و ادبیات پس از انقلاب مشروطیت به خوبی مبین این نظر است.

۳ - در این رابطه در سطح تاریخ و جهان نیز بنا بر عقیده پاره‌ای از اهل فن شعر در بین رشته‌های مختلف هنری و ادبی

در این زمینه را به فرصت‌هایی مناسب‌تر واگذار می‌کنیم.

* * *

به هر حال، اکنون انبوهی از سروده‌هایی که در آغاز از آن یاد کردیم در دست ماست، از این پیشتر بخش کوچکی از این آثار در نشریه‌ی اتحادیه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور، تحت عنوان سروده‌های مقاومت به چاپ رسید و از این پس نیز تحت عنوان سروده‌های مقاومت به چاپ خواهد رسید ویژگی‌هایی که در این بخش از ادبیات انقلابی ایران خود را نشان می‌دهد به تدریج و به اختصار مورد بررسی قرار خواهد گرفت قصد ما از بررسی این سروده‌ها، در شرایط کنونی بحث و بررسی هنر و ادبیات بطور عام و فراگیر نیست، بلکه اوج نهادن و معرفی هنر زنده و مقاومتی است که در میدان‌های نبرد و مقاومت دوش به دوش فرزندان خلق می‌رزمند و داستان خشم و کین و امید و آرمان بوده‌ها را به سهم خود با زبانی آتشین می‌سراید، شعری که هم‌آواز تفنگ ما می‌خروشد، شعر مقاومت:

در این شماره و در آغاز به یاد آزادی که برای آن از دیرباز جنگیده‌ایم و باز هم تا بدست آوردن آن خواهیم جنگید، شعری به همین نام از میان سروده‌های مقاومت انتخاب کرده‌ایم که در کنار دو شعر دیگر از اشعار مقاومت به نام‌های "گزارش" و "گفتم ولی تو" در صفحه‌ی مقابل ملاحظه می‌کنید.



از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. مثلاً (جان بورخس) در کتاب ادبیات چیست؟ ص ۱۴ می‌نویسد: ... ادبیات شاخه‌های گوناگونی دارد. ... به لحاظی شما می‌توانید بگوئید که شعرا در این شاخه‌ی ادبیات است، ادبی‌ترین زیرا بیشترین حد مواد خام را بکار می‌گیرد، که کلمات باشند روزگاری تنها نوع ادبیاتی که وجود داشت شعر بود. نثر فقط برای نگارش قوانین و مدارک و نظریه‌های علمی مورد استفاده بود. ... در میان یونانیان قدیم شعر سه گونه بود: تغزلی، نمایشی و حماسی. ... سرانجام شعر حماسی به داستان دراز بدل شد. ... و شعر نمایشی به فیلم و نمایشنامه و... به این ترتیب می‌بینیم رشد شعر به عنوان پیش‌تاز دیگر شاخه‌های ادبی از سابقه‌ی تاریخی خاصی نیز برخوردار است.

سروده‌های مقاومت

سرودی برای آزادی

این شعر به مناسبت حمله‌ی رزمندگان مجاهد به پاسگاه خوشابر، درگیلان سروده شده است. در این حمله واحدهای عملیاتی مجاهد شهید اسماعیل پیروز و مجاهد شهید محسن دلیر از گروهان مجاهد شهید نظام‌الدین عنقائی شرکت داشتند. در این عملیات موفقیت آمیز که با ۸ ساعت راه‌پیمایی در جنگل همراه بود، پاسگاه محاصره شد و فرمانده و معاون وی گداز افراد منفور آن منطقه بودند به هلاکت رسیدند. هم‌چنین مقادیری سلاح نیز به غنیمت گرفته شد.

تفسیر می‌شوی،
در غرش مسلسل رزمندگان خلق،
تفسیر می‌شوی، در غرش سترگ مجاهد،
کاندر فضای تیره‌ی زندان شحنگان،
فریاد مرگ شب را،
سر داده است سرکش و نستوه و استوار.

تفسیر می‌شوی،
اندر شکوه استقامت این "خلق قهرمان"
گاینک، ستوار و پرتوان
هر چند مجروح و زخم خورده و در سوگ
اما، لبریز انتقام، فریاد می‌زند.
در زیر تازیانه‌ی جلاد، صد پاره می‌شود
اما،
هر پاره‌اش ترانه‌ی پیکار دیگری است.
نام بلند تو،
اینک ترانه‌ی روز و شبان ماست.

قنوس‌های سرخ
با عشق، با امید، با بال‌های گشاده،
در آرزوی تو،
در کوره‌های شعله‌ور و داغ انقلاب
صد پاره می‌شوند.

قنوس‌های عاشق و بی‌تاب
چونان (علی) و (محسن) و (هادی) (۱)
زیرا که راه ما
در قلب سرخ کورهِی سوزان انقلاب
ذوب است و جوشش و پویش

تفسیر می‌شوی
در کوچه‌های غم‌زده‌ی شهرهای ما
گاینک، در جای جای ایشان
هر روز جمعه‌ی خون برپاست.

تفسیر می‌شوی،
"ای واژه‌ی عظیم هستی، آزادی"
در اشک مادران، در نفرت کبیرزنان.
در خشم پرصلابت مردان کینه‌ور.
در‌های‌های‌گریه‌ی معصوم کودکان.
تفسیر می‌شوی،
در خشم‌گرد و شرزه‌ی این "خلق قهرمان".

اینک کدام قبیله، کدامین قطب؟
جز اشتیاق وصال تو
انبوه خلق را،
چونان براده‌های کوچک و مشتاق و بی‌قرار
مجدوب می‌کند؟
بذر کدام امید

پاورقی‌ها:

در قلب‌های خلق کبیر اسیر ما
گل می‌دهد
آری تفسیر می‌شوی
در لحظه‌لحظه‌ی گذار
سال سقوط و مرگ خمینی
* * * *

تفسیر می‌شوی
وقتی که چشم "مسعود"، در ماتم بزرگ سردار
خون گریه می‌کند.
وقتی که خون سرخ مجاهد، بر خاک می‌چکد.
وقتی که بر بلند چوبه‌ی اعدام،
سرو بلند قامت رزمنده‌ی اسیر
چون پرچم ظفر، با باد می‌وزد.
تفسیر می‌شوی
وقتی خروش سرخ اعدا می
در پای جوخه، خون جوان تازه، به رگ‌های انقلاب
تزیق می‌کند.

وقتی، اسلام انقلابی
بر تارک مقاومت خلق
تن شسته در، رود خروشان خون ما
خورشید می‌شود.
* * *

تفسیر می‌شوی
وقتی، صدای دلنشین غرش تفنگ میرزا
بار دگر،
در قلب جنگل سبز شمال
چون رعد می‌خروشد در گوش جانیان
وقتی که خلق ما، مغرور و سرفراز
با رزم و خون و صبر، رسالت حق را
فریاد می‌زند.
* * *

آری،
وقتی که معنی بودن، آزاد زیستن است
دیگر چه باک؟
از رنج و از اسارت و از مرگ
دیگر چه باک؟
وقتی که بودن ما، دیگر نه صرف بودن
حتی نه رفتن است
و هر قطره خون ما
"بذر رزم آوری دگر" (۲)

بگذار
در راه وصل تو، ای جوهر تمامی هستی
در شط خون
به سوی رهائی شنا کنیم.

جمعه ۱۸/ تیر ۶۱
حمید رابونیک

گزارش

رخش سواران پرامید
به ستاره فخر فروشان
آنان که می‌تازند،
که بر ایشان حسد برد خورشید.

گشایندگان راه رهائی
همانندگان دریا
خروشان و پرطپش،
که خود، آنان قلب خلقند

موج‌های روشنایی و نور
آنان که خدای را بدانگونه نماز برند
که نیازشان است

عاشقان صبح و نور و غرور
فاتحان موحد

آرزوی فرهاد که با آن تیشه زند

و مرگ را چون سرودی بر لب، خنجری بردست دارند
باروهای سر به فلک کشیده،
"که طلسم تداخل به برجشان،

کلام مقدس عشق و ایثار است"

سرخ‌صمان خلق را چنان به سنگ ایمانشان فرو می‌گویند
که دشمن را، هراس سهم است
و چنان ابهتی است آنان را
که فاتحان بی‌تردید هر نبردند

امید خلق به حق

در بلندای وجودشان شکل می‌گیرد
و باطل را به جز از نیست شدن
در نبردشان راهی نیست.

... آه ... چه بیهوده تلاش می‌کنم،
کلمات آلوده‌اند
که وجودشان خود هدیتی است انسان را
با کلام گفتنشان
همانند گفتن گنگی است از سفر معراج
پهلوانان تاریخ
عاشقان انسان
نه!! نامشان فقط

(مجاهدین خلق ایران) است.
لاله - و

برای مجاهد خلق

گفتم ولی تو

بیگانه با من و کوچد، چون آب و تشنگی
آمد:

سرسبز، مهربان و تماشائی
از شعله‌های آتش چشمش

در چشم من شراره‌ی خشمی کاشت
گوشم شنید - اینت پیام

در دستهای من چیزی گذاشت
اینقدر آشنا، انگار ما یکی بودیم

گفتم - ولی تو؟ نام تو؟

خندید و چون نسیم، از پیچ کوچه رفت.

هد - شاهد

۲ - مضمونی در شعری از
مجاهد شهید رضا رضائی:
سخن از رفتن نیست
سخن از ماندن هم نیست
سخن این است که خاکسترتو
تخم رزم آور دیگر باشد.

اعلام کردند که اگر از تشیع
جنازه‌ی وی جلوگیری شود آنها
را تکه‌تکه خواهند کرد
- هادی علوی، مجاهد
دلیری که در جریان اعدام
انقلابی هاشمی‌نژاد مزدور، طی
یک عمل فدائی به شهادت رسید.

بستند و پس از آن به وی نزدیک
شدند که در جریان این عمل
پاسداران یک عابر بیگناه کشته و
۲ تن مجروح شدند، هنگام
تشیع جنازه‌ی محسن قهرمان،
روستائیان داس به دست و با
خشم و کینه به فالانزهای مزدور

یک درگیری نابرابر با مزدوران
خمینی پس از شلیک آخرین
گلوله‌هایش به سوی مزدوران
رژیم، در رشت به شهادت رسید.
پاسداران خمینی در وحشت از
این مجاهد خلق، جسد وی را
پس از شهادت به رگبار مسلسل

۱- مجاهد شهید علی‌پور
ابراهیمی که با عمل فدائی
حسینی خود در جریان اعدام
انقلابی احسان بخش خائن امام
جمعه‌ی رشت، به شهادت رسید.
- محسن دلیر، مجاهد
قهرمانی که در خرداد ۶۱ طی

“واضربوا منهم کل بنان”

سرانگشتان رژیم را در هر کجا قطع کنید

گزارش مشروح چند نمونه از عملیات انقلابی
رزمندگان مجاهد خلق در شهرستانها

با شروع مرحله دوم استراتژی مبارزتی مسلحانه به منظور اسیران ماسن نظامی دسم، رزمندگان مجاهد خلق و سلسلهای قهرمان در شهرستانها با عرس مسلسلهای خود، به استقبال پاسداران ظلمت و ساهی سائید و بسازی از این عاملان حقان و سرکوب و سکنجه را، بهسزای اعمال خیانتباران رسانیدند. در طی این مدت عملیات بسازی در شهرستانهای سرار، کرگان، رست، بابل، همدان، و... و سایر نقاط انجام بدرفت که اخبار باره ای از آنها فلا در نسریدی انحادیدی انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج از کشور، درج گردید.

ایک مسروح بعدادی از این عملیات را برای بالابردن تجربیات رزمندگان و آگاهی مردم قهرمان میهنان، درج می کنیم.

* * *

اعدام انقلابی سرپرست کمیته های ضد خلقی اراک

در ساعت ۶/۳۰ دقیقه بامداد روز چهارشنبه سوم شهریور، یک واحد از رزمندگان مجاهد خلق در اراک پس از شناسائی های اولیه، در نزدیکی خانه مصطفی حوشناس، سرپرست کمیته های ضد خلقی اراک و مدیر عامل شرکت خانه سازی ساکائی و مسئول انجمن ضد اسلامی این شرکت کمین کرده و پس از خروج وی از خانه، با مونتور به تعقیب انومبیل او می پردازند. در بین راه واحد عملیاتی متوجهی مقصد این مزدور خائن شده و خود را زودتر از او، به مقابل شرکت ساختمانی ساکائی می رسانند و پس از پارک کردن

اعدام انقلابی یکی از سران شکنجه گر و بسیج کننده چماق داران حزب منفور جمهوری، به همراه یک پاسدار در همدان

روز ۶۱/۷/۵، یک واحد عملیاتی مجاهدین خلق در همدان، پس از شناسائی اولیه، هنگام غروب به قصد عملیات اعدام، ناصر شریفی تبار (معروف به ناصر سبانه) - از مشهورترین عاملان شکنجه و سردسندی حماق داران و آدم کشان حزب جمهوری، که بارها ارجنک رزمندگان مجاهد خان سالم بدر برده بود - در اطراف دکهای در حناان بوعلی همدان که یانوق او بود، کمین می کنند، فرمانده عملیات، به دلیل شلوغی حناان و عبور و مرور مردم، مدتی عملیات را به تاخیر می اندازد. اما ده دقیقه بعد متوجه می شود که مزدور فوق، قصد رفتن دارد، در همین هنگام مسئول آتش، با سرعت مسلسل خود را بیرون کشیده و ابتدا با شلیک چند تیر هوائی عابری را مطلع می کند و پس از خلوت شدن محوطه، رگبار مسلسل خود را به روی این عامل سرسپردهی خمینی و پاسدار همراهش، محمود بیخیری می کشاید و هردو را به هلاکت می رساند. مجاهد قهرمان سپس مسلسل خود را بالای دست گرفته و با فریاد "درود بر رجوی" و "مرگ بر خمینی" فاصلهی صحنهی عملیات نامحل استقرار مونتور را، از میان مردمی که با خوشحالی برایش راه باز می کردند، طی کرده و واحد، سالم به پایگاه خود بازمی گردد. این عملیات که به فاصلهی چند روز پس از اعدام انقلابی ۲ مزدور دیگر خمینی در همدان انجام گرفت، تاثیرات مثبت و مضاعفی بر روی مردم قهرمان این شهر گذاشت، زیرا ناصر شریفی تبار (معروف به ناصر سبانه) عنصر فاسدی بود که مانند بسیاری از ایادی خمینی، در زمان شاه به ارتکاب اعمال کتیف شهرت داشت و پس از انقلاب به خدمت خمینی جلاد درآمده بود و تا این مدت، در بسیج چماق داران و راه اندازی دسته های اوپاش و چاقوکش حزب منحوس جمهوری، و سرکوب و اراغ مردم و دستگیری و شکنجهی انقلابیون نقش فعالی داشت و مورد نفرت شدید تمام مردم همدان بود.

اعدام انقلابی معاون کمیته ضد خلقی همدان و یک پاسدار

در تاریخ ۶۱/۶/۳۱، یک واحد عملیاتی مجاهدین خلق در همدان، پس از شناسائی های اولیه، هنگام غروب، در نزدیکی خانهی معاون کمیتهی ضد خلقی شهر کمین می کنند، دقایقی بعد مزدور فوق به همراه دو پاسدار، با انومبیل عازم زورخانهی واقع در خیابان پیروزی می شود. واحد عملیاتی، مونتور سیکلت خود را در جای حساب شده ای قرار داده و مجدداً به کمین آن ها می نشیند. پس از مدتی هنگامی که سه مزدور، از زورخانه بیرون می آیند، آتش مسلسل های رزمندگان مجاهد خلق، آنان را هدف قرار داده و دوس درجا به هلاکت می رسند، پاسدار سوم که رانندهی انومبیل تیر بوده، ضمن رها کردن سلاح خود با وحشت می گریزد اما رزمندگان او را نیز هدف قرار داده و به شدت محروح می کنند و خود را دادن شعارهای "درود بر رجوی" و "مرگ بر خمینی" صحنهی عملیات را ترک کرده و سالم به پایگاه باز می گردند. رژیم هیچگاه هویت معدومین را که از عناصر مهم او بودند به درستی اعلام نکرد و روز بعد تنها به این نکته اکتفا نمود که یکی از پاسداران که برای ماموریت از نهران به همدان رفته بود به همراه پاسداری دیگر به قتل رسید! خیر اعدام مزدوران خمینی به دست رزمندگان مجاهد، به سرعت در شهر پیچیده و مردم با شادی از آن صحبت می کردند. حالب اینجاست که ظهر همان روز، یکی از اعضای شورای فرماندهی سپاه همدان، در یک مصاحبه که از رادیو همدان پخش شد از نابودی مجاهدین و از بین رفتن ۱۰۰٪ آن ها صحبت کرده بود که خود این مطلب پس از پخش اخبار عملیات، باعث خنده و تمسخر زیاد در سطح شهر شد.

تهاجم رزمندگان مجاهد به یکی از مراکز غارت رژیم در همدان

در تاریخ ۶۱/۸/۲۹، واحد عملیاتی مجاهد شهید "حسین بیرانوند" از گروهان مجاهد شهید "حسین علی ایزدی" با حملهی منهورانه به یکی از مراکز

غارت رژیم در همدان، تمام موجودی آن را مصادره کردند. رزمندگان مجاهد در جریان این عملیات، ابتدا یک مزدور بسیج ضد خلقی را که با کلاشینکف به تکپناتی و حفاظت مشغول بود، با حملهی سریع و غافلگیرانه، خلع سلاح کرده و از پای درآوردند و سپس مبلغ ۲۰۱ هزار تومان از دارائی خلق را که توسط عمال خمینی جلاد به یغما رفته بود، به نفع خلق مصادره کردند.

رزمندگان قهرمان در پایان عملیات موفقیت آمیز خود، برای کارکنان این مرکز مالی و نیز مردمی که به آنجا مراجعه کرده بودند، کار توضیحی کرده و جنایات صدسری خمینی جلاد را افساء نمودند که با استقبال مردم حاضر مواجه گردید. آن ها سپس با شعارهای "درود بر رجوی" و "مرگ بر خمینی" منطقه را ترک کرده و سالم به پایگاه خود بازگشتند.

ایران، زندان بزرگ...

خمینی سیکار که هیچ، حداقل غذای لازم برای زنده ماندن را هم به انقلابیون اسیر نمی دهند، و آنچه که هست، فشار است و شکنجه و اعدام، و اگر کسی از زندانیان جان سالم بدر برد باید با گرسنگی و مرگ تدریجی دست و پنجه نرم کند... اما در زندان بزرگتر او - یعنی تمام ایران - بعد از آنکه فشار و اختناق، مرگ و نیستی، و هزاران بلای دیگر را با سعیت و وحشیگری تمام سار همهی زندانیان آن - یعنی تمام هموطنانمان - کرد و تلاش نمود تا تفاوت "زندان کوچک" را با "زندان بزرگ" به حداقل!! خود برساند، فقط مانده بود که سیکار را هم "داندای" تحویل زندانیان بدهد که آن هم انجام شد. در نتیجه اگر امروز یک نخ سیکار یک یا دو تومان است، از فردا بایستی منتظر بود که به یمن این اقدام مشتعع رژیم محضر خمینی جلاد، قیمت هر نخ سیکار به ۱۰ تا ۱۵ تومان برسد... و این است جزئی کوچک از کارنامهی درخشان!! خمینی جلاد در اتمام و اکمال همهی کارهای نیمه تمام شاه! پاورقی: (۱) - اشاره به شعار جهاد سازندگی در برنامهی تلویزیونی آن.

رکوردشکنی های خیانت بار - در زمینه به تاراج دادن نفت ایران...

بقیما از صفحه ۱۲

نفت خریداری شده در دیگر بازارهای گرد. ولی واردکنندگان ژاپنی می توانند در شرایط خاصی نفت خریداری شده از ایران را دوباره به کشورهای در خاور دور بفروشند. اما این فقط از طریق تایید شرکت ملی نفت ایران می تواند صورت بگیرد. کمپانی هایی که با ایران قرارداد امضاء کرده اند می گویند که در حال حاضر سیستم متصل کننده خرید نفت به محصولات، نسبتاً خوب کار می کند که بخشی از آن به خاطر ارزان بودن بیش از حد نفت ایران می باشد. مع الوصف کمپانی ها شک دارند که این سیستم بتواند در رابطه تجاری دیگری مابین ایران و دیگر کشورها تکرار شود. یک عضو هیئت رئیسه کمپانی مطرح کرد که اروپای شرقی برای بکار گرفتن چنان روابطی، روابط حقوقی لازم را دارا می باشد، اما فاقد کالاهایی است که ایران خواستار آن است...

کمپانی های تجاری ژاپنی که قراردادهای ۶ ماهه یا ۹ ماهه برای وارد کردن نفت در ازاء صدور محصولات به ایران را امضاء کرده اند، مایل نیستند جزئیات این قراردادها را اعلام کنند. به نظر می رسد که این موضوع بعضاً به خاطر ترس از ایجاد اختلال در میان دیگر صادر کنندگان عمده نفت که شامل عربستان سعودی می شود، می باشد که در تکیه نفت آن کشور ۳ دلار بیشتر از نفت ایران تمام می شود.

نفت حراج شده ایران برای آمریکا

مجله کریستین ساینس مانیتور در تاریخ ۸ نوامبر ۸۲ (۱۷ آبان ۶۱) در رابطه با فروش نفت حراج شده ایران به آمریکا و همچنین پیشنهاد معاملات بسیار جالب با تخفیف های بسیار عالی " توسط رژیم خمینی به کمپانی های آمریکائی چنین گزارش داد: " در سال ۱۹۸۱ آمریکا ۳۰۰ میلیون دلار کالا که ۸۰٪ آن را محصولات کشاورزی تشکیل می داد به ایران صادر و در مقابل، ۶۴ میلیون یوند پسته، قالی و کالاهای دیگر وارد کرده است. اما ۶ ماه پیش آمریکا این

رکورد را شکست و ۵۳ میلیون دلار از قیمتی ترین کالای ایران یعنی نفت را جهت ذخایر استراتژیک خود خریداری نمود. این خرید که از طریق یک کمپانی تجاری سوئیس انجام شده بود (برای آمریکا) حراج به حساب می آمد. چرا که ایران نفت خود را به قیمت ۴/۵ دلار کمتر از نرخ پایه ای اوپک به آمریکا فروخته است. ایران که در حال حاضر شدیداً به پول نقد احتیاج دارد تا مخارج جنگش را با عراق تامین نماید، ممکن است به طور مخفیانه پیشنهاد مشابهی به شرکت های نفتی خصوصی بدهد. باری دووین، محقق دانشگاه "جرج تاون" و نویسنده کتابی در زمینه تجربیات آمریکا در ایران ادعا می کند که " معاملات بسیار جالب با تخفیف های عالی به کمپانی های آمریکائی پیشنهاد شده".

(قابل ذکر است که مجله " کریستین ساینس مانیتور " گزارش فوق را تحت عنوان " ایران پس از سه سال هنوز آمریکا را شیطان بزرگ می داند!!؟ چاب کرده است.)

نفت ایران برای اسرائیل

ماهنامه " میدل ایست " در ماه نوامبر ۸۲ (آبان ۶۱) طی گزارشی تحت عنوان " نفت ایران برای اسرائیل " چنین نوشت: " اخیراً مدرکی که حاکی از روابط بیشتری بین اسرائیل و رژیم ایران است، آشکار شده است. منابع دیپلماتیک آلمان غربی در بیروت به " میدل ایست " گفتند که اسرائیل مقادیر قابل ملاحظه ای نفت ارزان از تهران دریافت کرده است. این خبر به وسیله دوایر تجاری " مارونایت " در شرق بیروت و مقامات " سو " در ایتالیا تایید شد. منابع مطلع می گویند که این رابطه از تلاش های ایران مبنی بر بازداشتن اعراب از تحمیل تحریم نفتی بر حامیان اسرائیل طی اشغال لبنان ناشی می شود. یک دیپلمات ایتالیائی متخصص در امور ایران اخیراً در روزنامه " ریپابلیکا " نوشت: " هنگامی که در مراحل اولیه جنگ خلیج مساله ارسال سلاح و لوازم یدکی

که ۵ دلار به عنوان کمیسیون جهت واسطه ها منظور گردید. "

نفت خمینی در تانکهای بگین با قیمتی نازل

روزنامه ایل مانیفستو چاپ ایتالیا نیز در ۲۸ اوت ۸۲، در گزارشی تحت عنوان " نفت خمینی در تانکهای بگین با قیمتی نازل " علاوه بر درج مطالبی که فوقاً به نقل از ماهنامه ایل میدل ایست نقل کردیم، چنین نوشته است:

" به نظر منابع صاحب نظر و مطلع و موثق و هم چنین به تایید اخبار موجود در محلات تجارتی فالانژشین متعلق به مسیحیان شرق بیروت، سیاست پیش بینی نشده ای تهران مبنی بر انعقاد قرارداد و صادرات نفت مخصوصاً با تل آویو سهم عمده ای در متزلزل نمودن قیمت نفت اعراب منطقه خلیج فارس داشته است. این سیاست نفتی غیرمسئولانه ای تهران نه تنها ادامه ای تضاد بین عملکردها از یک طرف و مواضع خشن مطروحه در برابر غرب از طرف دیگر می باشد، بلکه مؤید تداوم روابط اقتصادی - استراتژیک آن ها با اسرائیل این مجهول ترین گرهی موجود در خاورمیانه است... از این واقعیت ها می توان حداقل به دو ملاحظه یگی با کارا کتر اقتصادی و دیگری اساساً با کارا کتر سیاسی دست یافت. تهران با این موضع خود باعث جلوگیری از هرگونه فشار به مصر برای تحریم نفتی اسرائیل شد؛ مصری که بنا به قراردادهای کمپ دیوید موظف است روزانه ۴۰۰،۰۰۰ بشکه نفت یعنی نصف احتیاجات دولت صهیونیستی را تامین کند (بقیدی احتیاجات نفتی اسرائیل، به مقدار کمی از انبارهای داخلی و بدطور عمده از بازار آزاد و بنابرین با قیمت های بسیار بالاتر از آن که تهران در اختیارش می گذاشت تامین میشود)

به نام OREIKOTORIVING AND FINANCIAL COMPANY در این معامله دخالت داشت... رور ۲ اوت ایران با این گروه قراردادی امضاء کرد که ۵۰ میلیون دلار اسلحه و مهمات انبارهای سوریه و فلسطین در جنوب لبنان که به دست اسرائیلی ها افتاده بود را تحویل بگیرد. در عوض تهران ارسال نفت به اسرائیل با قیمت بشکه ای ۲۲ دلار در برابر قیمت های ۳۱ و ۲۹ دلار بازار آزاد را شروع کرد. در حقیقت قیمت نهائی که توسط اسرائیل پرداخت شد ۲۶ تا ۲۷ دلار بود

می توان به این هدف که تهران بارها تکرار کرده: " راه بیت - المقدس از بغداد می گذرد " داشت؟ و دیگر این که شاید این بار رهبران ایران آنقدر وقیح هستند که می خواهند این طور وانمود کنند که اسلحه ها را برای بازپس دادن به فلسطینی ها خریده اند؟! "

آری، اینست شمای از مواضع به اصطلاح صدام پریالیستی! و ضد صهیونیستی! خمینی دجال این امام خائنین و زوالت - پیشگان و اینست مفهوم واقعی " در افتادن با استکبار جهانی! " و " حمایت از مستضعفین ایران و جهان! " و بالاخره اینست مفهوم " کسب استقلال سیاسی و اقتصادی " البته به سبک خمینی!! و بدین گونه است که امپریالیست ها و صهیونیست ها با درک واقع گرایانه ای مفهوم عینی شعر و شعارهای به اصطلاح خصمانه ای خمینی دجال و با لبخندهای رضایت آمیز، او را حمایت می کنند و مشخصاً نیاز های مالی اش را در آستانه ای ورشکستگی و افلاس کامل، منجمله از طریق " روی دست بردن " نفت ایران، تامین می کنند. همان هائی که در دوران ملی کردن نفت توسط دکتر محمد مصدق، نفت ایران را تحریم کردند تا بدین وسیله نهضت ملی ایران را به شکست بکشاند و دولت مصدق را ساقط نمایند... و جالب این که اشتیاق و استقبال امپریالیست ها در رابطه با خرید نفت از رژیم خمینی، در شرایطی رو به افزایش است که علی القاعده به دلیل ادامه ای جنگ ایران و عراق و علی رغم تهدیدات و حملاتی که این کشور به مراکز صادراتی نفت ایران و حتی کشتی های نفتکش که در این مراکز بارگیری می کنند، امنیت نفتکش ها در خلیج فارس نیز تضمین شده نیست و قدر مسلم این که میزان بیمه ای کشتی های که در این منطقه رفت و آمد می کنند، به نحو سرسام آوری بالا رفته است.

مطلب فوق الذکر به خودی خود دلیل روشنی است بر این که تخفیف هائی که رژیم خمینی برای فروش نفت به امپریالیست ها و کارتل های نفتی شان قائل است ناچه اندازه زیاد است که علی رغم کساد بازار نفت و علی رغم بالا بودن و بالاتر رفتن نرخ بیمه نفتکش ها و نیز خسارات احتمالی دیگر، بازهم چنان نفت حراج شده ایران، برای آن ها بسیار " مقرون به صرفه " است. البته از حق نگذریم، حراج کردن نفت توسط خمینی، تنها

رکوردشکنی های خیانت بار - در زمینه به تاراج دادن نفت ایران، ...

سرسپردگی حزب توده به رژیم خمینی، اوج شکوفانی ضدانقلابی "توده-نفی"

در اینجا بی‌مناسبت نیست که به ماهیت و سیاست‌های عمیقاً ضدانقلابی حزب مردم‌فروش توده اشاره کنیم که چگونه و با چه وقاحت خائنانه‌ای هنوز رژیم خمینی را "ضدامپریالیست" و "رهبان انقلاب" لقب می‌دهد و هم‌چنان با سرهم‌بندی یک مشت اراخیف و لاپائلات مسخره به توحید و تقدیس عملکردهای ارتجاعی و ضدانقلابی آن مشغول است و هم‌ای آن با شرکت مستقیم در لو دادن و سرکوب اصل‌ترین فرزندان انقلابی و ضدامپریالیست میهن ما و به خصوص مجاهدین خلق "وظیفه‌ی تاریخی" خود را در خیانت به خلق و انقلاب ایران و همگامی با ارتجاعی‌ترین دشمنان خلق و انقلاب به‌جوش آورده است. اتم‌واکمل به انجام می‌رساند! بدیهی است که چنین صحنه‌ای به هیچ وجه عجیب نیست، بلکه نقطه‌ی اوج شکوفانی ضدانقلابی جریان "توده - نفی" است که در امتداد ضدیت‌ها و خصومت‌های وطن‌فروشان‌اش بر علیه نهضت ملی و بر علیه پیشوای آن دکتر محمد مصدق (قهرمان ملی‌کردن نفت ایران) و در ادامه‌ی همسویی با امثال کاشانی خائن و اربابان انگلیسی‌اش و در امتداد سازش‌کاری‌ها و خوش‌خدمتی‌های گوناگون در آستان رژیم ضد خلقی شاه و متقابلاً در تکمیل موضع‌گیری‌های ضدانقلابی در مورد انقلابیون پاکبختی که مسلحانه بر علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند، حزب "توده-نفی" اکنون به چنین "مدارج عالیّه" ای دست یافته است.

سیاست‌های پراگماتیستی و غیر انقلابی در رابطه با رژیم خمینی

اگرچه به یمن مبارزات انقلابی و تاریخ‌ساز مجاهدین خلق ایران چه در دوران قبل از

دلایلی نیست که امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را به خریدن نفت ایران و به طور کلی حمایت از رژیم خمینی بر می‌انگیزد، چرا که ابعاد گسترده‌ی خوش‌خدمتی-های خمینی به امپریالیسم و اسرائیل بسی فراتر از این در بسیاری زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و استراتژیک و ... صدق دارد چه در رابطه با داخل ایران (که سرکوب خلق و اعدام بهترین فرزندان انقلابی و ضدامپریالیست و در بیستابیش آنان مجاهدین خلق، بهترین نمونه‌ی آن است) و چه در رابطه با مسائل منطقه (که اصرار بر ادامه‌ی حنک با عراق و نفی خمینی در فاجعه‌ی اخیر لسان از آن حمله است) و جدحی در سطح بین‌المللی ... مگر کسی فراموش کرده است که یکسال قبل، رژیم خمینی در آستانه‌ی ورشکستگی کامل قرار داشت به طوری که رژیم در رابطه با همین وخامت شدید اوضاع اقتصادی و نه‌کشیدن دخاثر ارزی مجبور شد دست‌به‌فروش جواهرات سلطنتی و حتی طلاهای گران‌بهره‌ی پول رایج مملکت بگذارد، بزند؟! مگر در رابطه با همین افلاس و درماندگی نبود که حتی زلاندنو هم قراردادش با رژیم را در زمینه‌ی فروش گوشت معلق کرد؟! در آن شرایط، صرف‌نظر از سیاست ترور و خفقان مطلق خمینی، اگر حمایت‌های گسترده‌ی تسلیحاتی و مقدم بر آن کمک‌های مالی (منجمله از طریق خرید نفت ایران) توسط امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها نبود، آیا رژیم با چنان وضعیت فلاکت‌باری، می‌توانست اوضاع را تحت کنترل خود داشته باشد؟! هزینه‌های روزافزون و سرسام‌آور جنگ در مرزها و سرکوب در داخل را چگونه می‌توانست تأمین کند؟! البته خمینی دجال کاملاً می‌تواند به این نوع "استقلال" مباهات کند. زیرا آنقدر در خیانت به خلق و به غارت دادن و تباه کردن ثروت‌ها و حرث و نسل میهن ما دستش باز است که امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را وادار می‌کند روی او "حساب" کنند و حتی به دنبال او بیفتند!!

۳۰ خرداد و چه به خصوص بعد از آن که بدون شک درخشان‌ترین صفحات مبارزات انقلابی جهان را رقم زده است، اکنون ماهیت رژیم ضدبشری خمینی در تمامی جهان و به ویژه در رابطه با نیروهای آگاه و مردمی، به طور همه‌جانبه افشاء شده و در سطح وسیعی بوسیدگی این رژیم و حتمیت سقوط آن مورد تأیید است، اما هنوز هستند جریان‌ها و دولت‌هایی که علی‌رغم دعاوی ترقی‌خواهانه و ضدامپریالیستی-شان و بر اساس تحلیل‌های غلط و منابر بودن از سیاست‌های پراگماتیستی و غیر انقلابی، از بند و بست‌های خائنانه‌ی رژیم خمینی با امپریالیسم و صهیونیسم و بانادیده گرفتن سیاست‌های ارتجاعی، ضدانقلابی و جنایات ضدبشری و کم‌نظیر رژیم خمینی، به برخی روابط و منافع خود در رابطه با این رژیم چشم دوخته و هنوز یک موضع‌اصولی و انقلابی بر علیه آن و به‌حمایت از خلق و انقلاب ایران نگرفته‌اند و این درحالی است که آثار و نتایج سیاست‌های ارتجاعی و امپریالیسم-پسند رژیم خمینی هر روز آشکار و آشکارتر شده است.

افزایش درآمد نفت و کمک‌های امپریالیسم و صهیونیسم هم نمی‌تواند رژیم خمینی را از سقوط محتوم نجات دهد

مدتی است که با بالارفتن درآمدهای حاصل از نفت ایران که توسط خمینی به حراج گذاشته شده، علاوه بر خود رژیم، محافل امپریالیستی از طریق مفسرین و مطبوعات و سایر رسانه‌هایشان سعی دارند که در ازاء منافع سرشاری که از قبل رژیم خمینی به جیب می‌زنند، چنین وانمود و تبلیغ کنند که گویا این رژیم تا حدود زیادی موفق به حل مشکلات اقتصادی خود گردیده است و جالب این که برای تکمیل و محکم‌کاری تبلیغاتی‌شان، هم صدا با رژیم خمینی، نتیجه‌می‌گیرند که گویا رژیم خمینی دیگر تثبیت شده و خطری هم موجودیت آن را تهدید نمی‌کند!! بدیهی است که برای مردم آگاه و مبارز ایران و به ویژه رزمندگان و انقلابیون و حتی در سطح وسیعی از افکار عمومی بین‌المللی، بی‌آینده بودن و عدم امکان "تثبیت" رژیم

خمینی، امری واضح و غیر قابل تردید و انکار می‌باشد، زیرا: نه بوسیدگی و ناتوانی ذاتی و تاریخی رژیم مبتنی بر ماهیت قرون وسطائی‌اش، امکانی برای تثبیت شدن این رژیم می‌دهد و نه عملکردهای به غایت ارتجاعی و ضدبشری آن، به خصوص در شرایطی که بزرگ‌ترین امید آینده‌اش (بهشتی) راهم از دست داده و بالاخص که یک سازمان انقلابی سراسری با پشتوانه‌ی عظیم توده‌ای با ابعاد و عظمت سازمان مجاهدین خلق ایران، با قهر انقلابی و از

تا آنجا که به تبلیغات رژیم خمینی مربوط می‌شود، هیچگاه ذره‌ای از دعاوی و شعارهای به اصطلاح ضدامپریالیستی، ترقی‌خواهانه و استقلال طلبانه‌ی دروغین خود در "حرف" فروگذار نکرده ... اما در صحنه‌ی "عمل"، درست برعکس تبلیغات ریاکارانه و کاذبش، چنان با دست باز و بدون هیچگونه محظوری به وطن‌فروشی و بندوبست با امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و خدمتگزاری به آنها مشغول بوده که حقیقتاً بسیاری از نوکران حلقه به گوش امپریالیسم رانیزرو سفید کرده است.

طریق مبارزه‌ی مسلحانه، چنگ در چنگ این رژیم ضدبشری انداخته و هر زمان ضربات کوبنده‌ی خود را بر پیکر بوسیده‌اش وارد می‌کند. اما با وجود این، بد نیست این نکته را نیز خاطر نشان کنیم که هر قدر هم رژیم خمینی بتواند با حراج کردن خائنانه‌ی نفت ایران، صدور و فروش آنرا افزایش دهد. باز هم نخواهد توانست به اندازه‌ی رژیم شاه درآمد داشته باشد و هر قدر هم رژیم خمینی بخواهد و تلاش کند، قادر نخواهد بود که حتی در حد رژیم شاه به اصطلاح "رونق اقتصادی و رفاه اجتماعی" نامین نماید. (یعنی همان چیزهایی که اکنون ادعا می‌شود که گویا رژیم خمینی-البته به صورت خیلی محدود و جزئی-به آن دست یافته و با استناد به آن و بزرگ جلوه دادنش هم هست که چه خود رژیم و چه محافل امپریالیستی، سعی دارند نتیجه‌گیری و تبلیغ کنند که رژیم خمینی تثبیت شده است!!)

خواهد شد زیرا به غریزه‌ی ضد انقلابی خود، سرنوشت جباران پیشین را دریافته‌اند و بالنتیجه؛ واقعیت نه چندان دوری را می‌بینند که در میان امواج خشم خلق‌های سلاح برگرفته به پیشتازی انقلابیون مجاهد محو و نابود خواهند شد، و به راستی که قرآن، کابوس خمینی و عاقبت حکومت ضدبشری‌اش را چه زیبا بیان کرده است:

غافل از این‌که به فرض محال اگر هم رژیم موفق شود که میزان ذخائر و دارائی‌ها و سطح تولید و به طور کلی وضعیت اقتصادی خود را به حد رژیم شاه برساند، بی‌تردید هرگز نخواهد توانست از سقوط محتوم نجات یابد، حتی اگر از انواع کمک‌های امپریالیستی در حد اشباع برخوردار گردد. چرا که: مردم ایران وهمه‌ی جهانیان بعینه شاهد بودند (تمامی سردمداران و مزدوران رژیم خمینی هم شاهد بوده‌اند) رژیم شاه هم علی‌رغم همه‌ی درآمد-

های نفتی و به اصطلاح رونق اقتصادی و علی‌رغم برخورداری از آن همه کمک‌های امپریالیستی ... و علی‌رغم به اصطلاح "جزیره‌ی ثبات" اش، هرگز نتوانست خود را از سقوط محتوم و زوال همیشگی نجات دهد. اگر قرار بود که به اصطلاح پیشرفت‌های اقتصادی مورد ادعای رژیم خمینی، ضامن بقا و عامل تثبیت این رژیم باشد، آیا رژیم شاه نیایستی حداقل نا ده‌ها سال بعد، پابرجا می‌ماند؟! بدون شک سرنوشت رژیم خمینی بسی تیره‌وارتر از رژیم شاه خواهد بود، هم چنان که صدها بار بیشتر از رژیم شاه مورد تنفر و انزجار مردم قرار دارد. و هرگونه تلاش و توطئه‌ای هم از جانب خود رژیم خمینی و چه از جانب امپریالیست‌ها برای تثبیت و استمرار این حکومت ضدبشری با شکست مواجه خواهد شد و سرانجام رژیم خمینی در خشم خروشان خلق خواهد سوخت و خاکستر پلیدش نیز در زباله‌دان تاریخ دفن و محو خواهد گردید.

بقیه از صفحه‌ی ۱۳

کابوس وحشتناک و روزافزون ...

"یحسبون کل صیحه علیهم هم العدو فاحذرهم، قاتلهم الله انی یؤفکون" (دشمنان خدا و خلق به همه چیز و همه‌کس مشکوکند و از این رو) هر فریاد و هر صدا (و هر کسی) را بر علیه خود تلقی می‌کنند. آن‌ها دشمن (خدا و خلق و آزادی) هستند پس، از آن‌ها بترس و بپرهیز. خدا آن‌ها را نابود کند! چگونه برگردانیده می‌شوند!

حماسه‌های
مجاهد خلق
لحظه‌های
انتقال

عدم پذیرش مصاحبه‌ی تلویزیونی و توبه، سرنوشتی جز این در انتظارش نخواهد بود، ولی صدیقه هرگز نپذیرفت و با لحنی عاری از هراس به آنان گفت "مرگ را بر خیانت به خدا و خلق ترجیح می‌دهد". هر بار که پاسداران او را برای بازجویی به اطاق شکنجه یا به قول خودشان "عزیز" می‌بردند، آخوند بازجو او را به سلول‌های دیگر زندانیانی که غرفه در خون، با صورت‌هایی متورم، و باهای خونفشان و سوخته، بی‌هوش در کنج سلول افناده بودند، می‌برد و با لحنی و قیح به او می‌گفت "از دیدن این "محاربین" عبرت بگیر و سرحسی مکن، طبق دستور کنی امام!! ما درباره‌ی شما محاربین و مقصدین به هر کاری مجاز هستیم، مگر توبه کنید" ولی صدیقه هم‌چنان سرسخت و استوار مقاومت می‌کرد و لاجرم... شکنجه‌ها شروع می‌شد ولی بازهم این شکنجه‌گران خوشحوار بودند که در پایان در برابر نفرت مقدس این دانش‌آموز نوجوان از خمینی، و ایمان وی به خدا و خلق از پای درمی‌آمدند. روزهای برسکوه قیام مردم در برابر شاه، بیسی از دوسال فعالیت در قسمت دانش‌آموزی سازمان و بی بردن به ماهیت رژیم خمینی و حقایقی که در جامعه وجود داشت و سرانجام گذر از تاریک‌ترین زوایای زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها و دیدن جنایات و پلیدی‌های مزدوران خمینی عزم صدیقه را در مبارزه با این کفتار وحشی و فریبکار و تسلیم نشدن بیش از پیش استوار کرده بود.

چند روز بعد از آخرین بازجویی که طی آن صدیقه تا سرحد مرگ شکنجه شد، حکم اعدام به وی ابلاغ شد. در این هنگام او در کنار دیوار درحالی که سعی می‌کرد روی پای خود بایستد مشغول زمزمه‌ی یکی از سرودهای سازمان بود و بی‌آن که از شنیدن حکم اعدام عکس‌العملی نشان بدهد، لبخندی زد و با نفرتی عمیق به چشمان حیوان درنده و سفله‌ای که در لباس پاسدار به او زل زده بود نگاه کرد و خاموش ماند... و ساعتی بعد با باز شدن در سلول و

گزارشی از مقاومت و شهادت قهرمانانه

میلیشیای رزمنده‌ی مجاهد خلق صدیقه بیات

دیدن پاسداران مسلح دانست که زمان میعاد فرارسیده است. مدتی قبل از آن که پاسداران برای بردنش به محل تیرباران، بیایند صدیقه خود را آماده کرده بود و داشت با قلبی آرام راز و نیاز می‌کرد. در که باز شد بی آن‌که اجازه بدهد پاسداران به او چیزی بگویند برای آخرین بار به درود دیوار سلول و دژ خمینی مزدوران خمینی‌نگاهی کرد و در حالی که سعی می‌کرد با قدم‌هایی استوار با پای شکسته و مجروح خود راه برود از سلول بیرون آمد.

از آنجا تا محل تیرباران راهی نبود، و هنوز کاملاً از سلول دور نشده بود که پاسداران چند نوجوان پسر و دختر را، در حالی که به سختی می‌توانستند راه بروند و به وسیله‌ی پاسدارها بر روی زمین کشیده می‌شدند از سلول‌های دیگر بیرون آوردند. آن روز عده‌ی زیادی را تیرباران کرده بودند و چند دقیقه قبل نیز فریادهای "مرگ بر خمینی زنده باد آزادی" و سپس شلیک گلوله‌های بی‌دری و چند لحظه بعد صدای تیرهای خلاص، تیرباران جندس دیگر را اعلام کرده بود. هنوز چشم‌هایش به نور بیرون عادت نکرده و پا از محوطه‌ی سلول‌ها بیرون نگذاشته بود که نگاهش به محل تیرباران افتاد.

دیوار سیمانی مقابل چشمش به علت تیرباران‌های بی‌دری، سوراخ سوراخ، و هنوز از خون اعدام‌شدگان لحظاتی قبل خیس بود. اجساد چند دختر و پسر نوجوان و یک مرد مسن تقریباً پنجاه ساله، با صورت‌هایی متلاشی و بدن‌هایی که هنوز خونی گرم از آن‌ها جاری بود کنار دیوار به چشم می‌خورد. یکی از پاسدارها با پا مشغول غلظانیدن و دور کردن یکی از جسد‌ها از کنار دیوار بود و بقیه در حالی که با حالتی حیوانی تازه‌واردین را می‌نگریستند، تفنگ‌هایشان را برای شلیک دوباره آماده می‌کردند. همه که وارد حیاط شدند، آخوندی چند نکه کاغذ و چند خودکار را بین محکومین به اعدام تقسیم کرد و به آن‌ها گفت وصیت‌نامه خود را بنویسید، نوبت به صدیقه که رسید، با صدائی آرام به آخوند گفت: "من چیزی برای نوشتن ندارم، ولی وصیتی دارم که

بقیه از صفحه ۱۰

می‌خواهم الان آن را انجام بدهید... آخوند مزبور لحظاتی مکث کرد و بعد پرسید "البته اگر اشکالی نداشته باشد" که صدیقه گفت نه... می‌دانم اشکالی ندارد... کاری است که شما آن را بارهادر هنگام اعدام انجام داده‌اید و الان خود من تقاضا می‌کنم که از پیش از اجرای حکم یک شیشه از خون مرا بگیرید، آخوند لحظه‌ای با تعجب به صدیقه نگاه کرد و پس از مکث کوتاهی گفت... تاخیر در حکم جایز نیست و این امر ممکن است که در کار... که صدیقه نگذاشت حرفش را تمام کند و گفت... بنا به ادعای خودتان، باید آخرین وصیت محکوم را اجرا کرد و پس از گفتگوی کوتاهی که رخ داد با خواست صدیقه موافقت شد و لحظاتی بعد وی در کنار دیوار ایستاده بود و خون قطره قطره از لوله‌ی پلاستیکی باریکی که به

بازوی لاغرش وصل بود در شیشه‌ای که در دست یکی از پاسداران قرار داشت می‌چکید. شیشه که پراز خون شد، پاسدار آن را از لوله‌ی پلاستیکی جدا کرد و هنوز چند قدمی از صدیقه دور نشده بود که صدیقه دوباره در کنار دیوار ایستاد و با صدائی که از اعماق وجودش برمی‌خاست فریاد زد:

"پس از اعدام من... این شیشه‌ی خون را به پیشگاه امام رذالت‌پیشه‌تان ببرید و به او بگوئید بنوش! بنوش ای دژخیم، این خون مجاهد خلق است که تا آخر در برابر تو مقاومت خواهد کرد و بدان که آینده از آن اوست... بدان که... صدای شلیک گلوله‌های پاسداران که به طور نامرتب شلیک می‌کردند به دنبال صدای وحشت‌زده‌ی آخوند که فریاد زد... بکشید این... را، برحاست و آخرین کلمات وی را در گلو خاموش کرد، بقیه‌ی محکومین در همان لحظات اول به علت شلیک گلوله‌ها به سر و سینه‌هاشان، جان سپردند ولی صدیقه به علت شلیک گلوله به پا، و سکمش روی زمین افناده بود و

مردم از فرزندان مجاهد خود حمایت می‌کنند...

مجاهد خلق:

"شرف و انسانیت تو عزم مراد مبارزه صد چندان کرد"

آنچه که در زیر می‌خوانید، گزارشی است از حمایت یک تن از هم‌میهنان شرافتمند و آگاه میهن‌مان از یک خواهر رزمده‌ی مجاهد خلق.

آن روز به علت موارد مشکوکی که در حول و جوش پایگاه وجود داشت، قرار شد شب را در جای دیگری بگذرانیم. ساعت ده شب بود که پس از پایان کاری که به عهده‌ی من بود، آدرس یکی از هواداران سازمان را از مسئولم دریافت کردم و به طرف خانه‌ی او راه افتادم. خانه‌ای که آدرس آن به من داده شد در کوچه... در یکی از محلات قدیمی جنوب شهر بود و ظاهری کهنه و رنگ و رورفته و فقیرانه داشت. با احساسی آمیخته از ترس و اضطرابی مبهم دستم را روی زنگ گذاشتم و پس از کمی تأمل فشار دادم، چند لحظه بعد در باز شد و من خود را در برابر مرد قوی هیکلکی که عرق‌گیر وزیر سلولار به تن داشت دیدم... با تردید سراغ فردی را که آدرس داده بودند گرفتم... از سر راهم کنار رفت و درحالی که مرا به داخل خانه دعوت می‌کرد با صدائی آرام گفت: بفرمائید همین جاست.

هنوز جان داشت، چند لحظه بعد یکی از پاسداران موقعی که برای زدن تیر خلاص بالای سر صدیقه آمد با صدای بلند گفت... حیفه که زود راحت بشی" و به سراغ نفر بعدی رفت و درحالی که سعی می‌کرد لباس‌هایش خونی نشود گلوله‌ای در جهمه‌ی او شلیک کرد. چند لحظه بعد دوباره فریادهای مرگ بر خمینی زنده باد آزادی، درود بر مجاهدین سکوت حیاط را شکست و ۶ نفر دیگر در محاصره‌ی پاسداران به محل تیرباران وارد شدند... آخوند که در گوشه‌ی حیاط ایستاده بود زیر لب با حالتی عصبی زمزمه کرد لعنتی‌ها... هرچه می‌کسیم نمایی ندارند و راه افتاد ناگاه‌ها را برای نوشتن وصیت‌نامه بس آن‌ها تقسیم کند... این‌نوسه بر اساس چند گزارش از مقاومت‌ها و نحوه‌ی شهادت مجاهد شهید صدیقه بیات و از وضع داخلی زندان اصفهان و نحوه‌ی شکنجه و تیرباران و بازجویی انقلابیون مجاهد خلق به دست درخیمان صد خلقی پاسدار، تنظیم شده است.

محصوری بود که در کنار آن پسوی کوچکی قرار داشت، روی فرش رنگ و رورفته‌ی اتاق سفره‌ای پهن بود و کاسه‌ای آبگوست و مقداری نان روی سفره قرار داشت.

مرد مزبور بی‌تکلف نشست و همان طور که مشغول خوردن بقیه شامش بود مرا به خوردن دعوت کرد، ولی من با آن که از ظهر چیزی نخورده بودم گفتم "خیلی ممنون شام خورده‌ام، خانم و بچه‌ها کجا هستند؟" او جواب داد "منو که می‌بینی زن و بچه ندارم، تو این دنیا تکو تنها راحت و آسوده‌زندگی می‌کنم،" در حالی که دلهره‌ی بیشتری پیدا کرده بودم، خودم را جمع‌وجور کردم و در گوشه‌ی اتاق نشستم و با خود گفتم "خدایا من کجا آمده‌ام؟ تازه اگر از اینجا بروم این وقت شب کجا بروم؟"

پس از خوردن شام شروع به سوال در مورد سازمان و عملکردهایش کرد و من سعی می‌کردم در یکی دو جمله مختصراً پاسخش را بدهم و اوهم که گوئی متوجه شده بود دیگر چیزی بقیه در صفحه ۲۰

بقیه از صفحه ۹

طرز ساختن دستگاه پلی کپی دستی

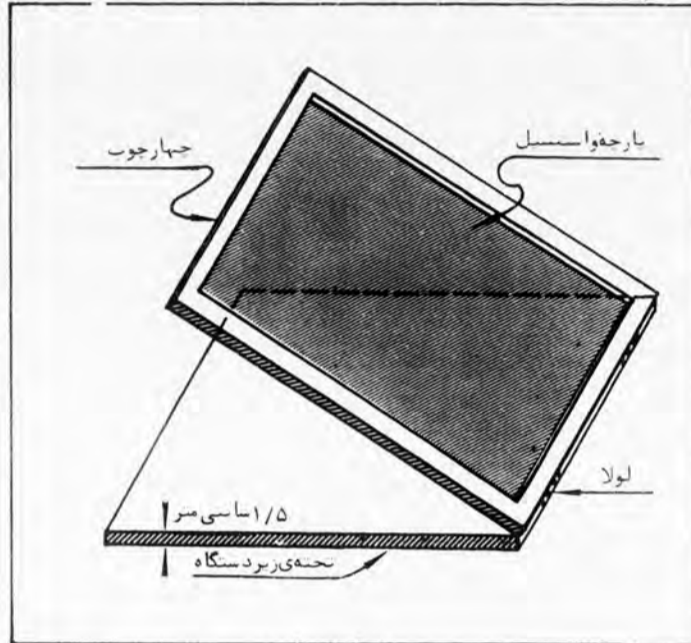
نفرات بیشتری، همراه با تقسیم کار استفاده کرد، برای دونه‌فر، کارها را به این صورت بایستی تقسیم نمود که یک نفر مسئول

درست کنیم. برای این کار ۴ قطعه نخته یا عرض ۲ سانتی‌متر و ضخامت ۱/۵-۱ سانتی‌متر لازم است که طول دو قطعه ۲۶ و دومی دیگر ۳۲ سانتی‌متر می‌باشد. این نخته‌ها را با منحنی منگنه به هم وصل کنید تا مطابق شکل (۳) چهارچوب درست شود. بعد از چهارچوب یک قطعه نخته به ابعاد ۲۶×۳۶ و ضخامت ۱/۵-۱ سانتی‌متر که یک رویه‌ی آن کاملاً صاف باشد، تهیه کنید. اگر این قطعه از نئوپان باشد بهتر است.

پس از آماده شدن نخته و چهارچوب یک طرف آن‌ها را (در قسمت عرض) با لولا و منحنی با بیج به هم وصل کنید. به طوری که در شکل (۴) مشاهده می‌کنید. بعد یک تکه پارچه‌ی نازک و نرم را روی نخته قرار (طرفی) که روی نخته قرار می‌گیرد) با یونز یا منگنه نصب کنید، سعی کنید پارچه حتی - المقذور کسیده شده و محکم باشد. به این ترتیب دستگاه آماده است.

کنید، چون چسب معمولی به قسمت‌های مومی استنسل نمی‌چسبد.

۵- در صورت کم‌رنگ شدن یا برنگ شدن بیش از اندازه‌ی نوشته‌ها باید فشار خط کش و تعداد دفعات کشیدن آن را کم و زیاد کنید، هم چنین دقت کنید که در موقع کشیدن خط کش چهارچوب و کاغذها از جایشان حرکت نکنند و گر نه

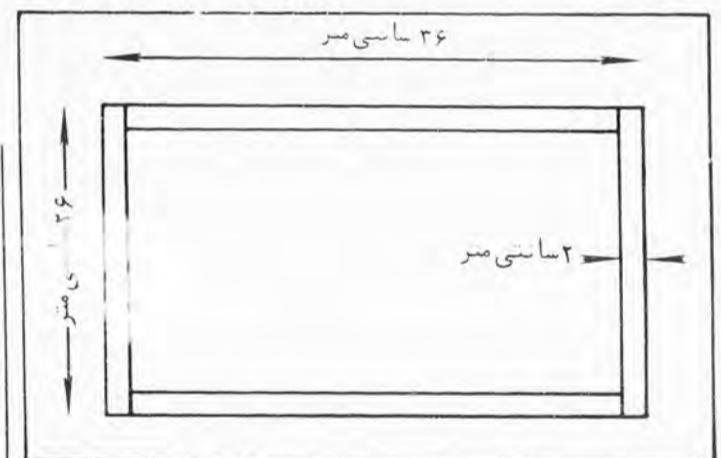


شکل ۴

نوشته‌ها یهن و سایه‌دار خواهد شد.

۶- پس از اتمام کار تکثیر پارچه را با نفت یا بنزین شستشو بدهید، که مرکب برای دفعات بعد هم قابل استفاده باشد.

حرکت دادن چهارچوب و تعویض کاغذ باشد، و نفر دیگر هم خط کش را روی پارچه بکشد. در صورتی که کار تکثیر، ۳ نفره



شکل ۳

انجام شود، مسئولیت حرکت دادن چهارچوب و تعویض کاغذ را می‌توان تفکیک نمود.

۲- برای این که نخته تمیز بماند و مرکبی نشود می‌توانید روی آن را با پلاستیک بپوشانید.

۳- پارچه‌ای که در این دستگاه استفاده می‌شود باید حتی المقذور نازک و نرم و دارای سوراخ‌های متناسب باشد (بیش از اندازه ریز یا درشت نباشد) تا مرکب را به مقدار لازم از خودش عبور بدهد. (پارچه‌ی ململ یا مشابه آن برای این کار مناسب است.)

۴- برای نصب استنسل به چهارچوب می‌توانید از چسب زخم یا تنسوپلاست استفاده

چ- طرز کار با دستگاه: کاغذ استنسل نوشته شده را به چهارچوب، در طرفی که به نخته می‌چسبد، نصب کنید. به طوری که روی مثبت استنسل به طرف پارچه باشد. سپس مرکب پلی‌کپی را ابتدا روی خط کش و بعد از خط کش روی پارچه بکشید تا به تمام نقاط آن مرکب برسد. اکنون کاغذهای پلی‌کپی را روی نخته بگذارید و چهارچوب را روی آن قرار داده و با خط کش روی پارچه بکشید، بعد چهارچوب را بلند کنید و کاغذ چاپ شده را بردارید و کار را ادامه دهید. د- نکاتی که باید رعایت شود: ۱- در مورد این دستگاه هم برای افزایش بازده می‌توان از

ایران،

زندانیان بزرگ خمینی

(در رابطه با اقدام اخیر شرکت دخانیات)

سرپرست شرکت دخانیات ایران اعلام کرد: "... عاملین توزیع سیگار باید به هر شخص سیگاری در محل خود یک بسته سیگار در روز به صورت پاکت باز شده تحویل دهند که با این عمل تا حدی از احتکار و قاچاق آن جلوگیری به عمل خواهد آمد..."

خبر، حکایت از راه حل جدیدی دارد که دست‌اندرکاران خشک مغز رژیم خمینی، برای ریشه‌کن ساختن!! مسئله‌ی احتکار و کمبود و گرانی سیگار در پیش گرفته‌اند، و البته این اولین بار نیست که با چنین اقدامات داهیهانه‌ای!! از جانب رژیم مواحه گشته‌ایم و پیش از این نیز شاهد اقدامات مشابهی از قبیل: شلاق زدن گرانفروش جزء و باز گذاشتن دست چپاولگران اصلی، برجیدن دکها و حمله به دکهداران بدون ایجاد زمینه‌ی کار مناسب برای آنها، اعدام قاچاقچی همراه با افزودن به زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی آن، و یا ارائه‌ی راه‌حل استفاده از "تیپاله" به جای نفت برای مقابله با کمبود سوخت (۱)،

آن هم در کشوری که بر روی دریائی از نفت قرار گرفته و بالاخره این کشف بزرگ که اگر هر خانواده یک گاو و چند مرغ و خروس داشته باشند، هم مسئله‌ی گوشت حل می‌شود و هم لبنیات و تخم مرغ و شاید به حد صادرات!! هم برسد و ...، بوده‌ایم. راه‌حل‌های مسخره‌ای که ارائه‌ی آنها در این دوره‌ی تاریخی - چه به لحاظ پیشرفت علوم و صنعت و تکنیک و چه به لحاظ پیچیدگی مسائل اجتماعی و ضرورت راه‌حل‌های انقلابی و جامع برای مقابله با آن - از رژیم خمینی با ماهیت پوسیده، ارتجاعی و قرون وسطائی و دیدگاه‌های ماقبل سرمایه‌داریش دور از انتظار نیست.

اما گذشته از اینها، آنچه ما را به نوشتن این سطور واداشت، تداعی خاطره‌ای از زندان رژیم شاه بود. در حقیقت رژیم شاه، مزدوران ساواک برای اینکه کاغذ "پاکت سیگار" مورد استفاده‌ی انقلابی زندانیان سیاسی قرار بگیرد، سیگار را بدون پاکت به داخل زندان می‌دادند... البته بگذریم از اینکه در زندان بقیه در صفحه ۱۶

حماسه‌های مجاهد خلق، لحظه‌های انقلاب

بقیه از صفحه ۱۹

مردم از فرزندان مجاهد...

بیدار کنم آماده‌ی رفتن شدم و پس از نگاهی به او که هنوز آرام و عمیق در خواب بود یادداشتی به این مضمون برایش نوشتم:

(برادر عزیز، شرف و انسانیت تو عزم مرا در مبارزه‌ام صدجندان کرد، اینک اگر شب‌ها ناچار شوم در گوشه‌ی خیابان‌ها بخوابم در مبارزه برای خلقی که راهش را یافته و رهبرانش را شناخته است، تردیدی به خود راه نخواهم داد، پیروز باشی.)

بعدها فهمیدم که او یک راننده‌ی تاکسی است و برادری که مسافر وی بوده پس از این که متوجه سمپاتی وی و آمادگیش برای کمک به مجاهدین می‌شود در همان چند دقیقه‌ای که مسافر تاکسی او بوده آدرسش را می‌گیرد و به سازمان رد می‌کند.

فکر می‌کردم به خمینی و به سردمداران رژیم خمینی، به جنایات و بی‌شرمی‌های پیرکفتار خون‌آشامی که تمامی مرزهای بی‌رحمی و بی‌شرمی را پشت سر نهاده، به فتوای وی در مورد خون کشیدن‌ها، تجاوزها و تیرباران‌های زنان باردار کودکان خردسال و سالخوردگان، به رذالت‌های پاسداران و کمیته‌چی‌ها و از سوی دیگر به مردم، به ساده‌ترین مردم که یکی از آن‌ها در آن سوی اتاق آرام در خوابی عمیق فرورفته بود، مردی که با شناختی ساده و روشن از خمینی دشمن خود، و از مجاهد خلق دوست واقعی خود با پناه دادن به من در حد توان خود از انقلاب و پیشتازان انقلاب حمایت می‌کردند.

* * *
صبح، هنوز هوا گرگ و میش بود که پاورچین وی آن که او را

نرسید سفره‌اش را که جمع کرد رخنخوابش را گوشه‌ی اتاق انداخت و گفت: "آجی من همین یک اتاق را دارم توهم جای را ببند از آنور و بخواب" من که از قبل حدس می‌زدم اتاق دیگری بجز آن اتاق در اختیار او نباشد، پستوی کوچکی را که در پشت اتاق بود نشان دادم و گفتم، من می‌توانم آنجا بخوابم؟ جواب داد: "چرا نمی‌تونی آجی، هرچور که راحتی"، من به داخل پستو رفتم، جایی برای خوابیدن نبود، حتی نفس کشیدن هم در آنجا دشوار بود، خودم را به دیوار چسبانیدم، زانوهایم را جمع کردم و به صورت چمباتمه نشستم، دقایقی نگذشت که صدای نفس‌های آرام مرد بلند شد گوئی سال‌هاست به خواب رفته، من ناصبح بیدار بودم و گاه و بیگاه او را نگاه می‌کردم و

نقشه از صفحه ۸

شناسائی ماشین و وقت عبورش را خوب به ما گفت ..."

چگونه می توان رزمندگان مجاهد را در صحنه نبرد یاری کرد؟

گزارش سوم

"... پس از اینکه از دیوار

بغلی پریدم نوب حیاط خانه، به سمت درب ورودی رفتم. درب را باز کردم و اسلحه را کشیدم و گفتم من مجاهد خلقم پاسداران در تعقیبم هستم. یک لباس به من بدهید، زیاد این طرف و آن طرف نروید. مادر خانه گفت: "قربون شما بروم، منم یک پسر داشتم. مثل شما مجاهد بود که اعدامش کردند" معلوم شد که تمام افراد خانه هوادارند. با صمیمیت خاصی برخورد می کردند، یک مقدار غذا آوردند، خوردم. سپس یک پیراهن خواستم که برایم آوردند. جریان درگیری را برایشان گفتم. خیلی سوال داشتند، راجع به سازمان و بچه ها که نا آنجا که می توانستم برایشان می گفتم. چون هوا تاریک شده بود و می خواستم بروم، مادر این خانواده را جهت چک کردن کوجه بیرون فرستادم تا ببیند که آیا پاسدار هست یا نه. آمد و گفت: خبری نیست. موقع خداحافظی یک قرآن آورد تا من از زیرش رد شوم. دم در کوجه هم آهسته به من گفت: "اون خانه را می بینی؟" گفتم: "بله". گفت: "خدا لعنتش کند آن خانهی کمیته چی پسر مرا لو داد. اگر فرصت کردید، انتقام مرا ازش بگیرید. داغ یک مادر است حتما ازش بگیرید." اشک در چشمانش جمع شده بود. گفتم: "حتما مادر" و سریع از منطقه خارج شدم.

گزارش چهارم

"... در هفته که یکبار گوشت می دادند، سیما با کارت مسجد به قصابی می رفت، باید ۳ ساعت نوب صف می ایستاد تا بتواند نیم کیلو گوشت بگیرد. قرار شده بود که توی صف با همسایه ها بیشتر آشنا شود. زن همسایه ی شمالی خانه مان، زن جا افتاده ای بود، که به نظر می رسید هوادار است. ۲ نفر را نشان داد و آدرس خانه شان را هم گفت و اضافه کرد که: شوهرانشان حزب اللهی اند و در اداره ی خواهرش کار می کنند. به زبان بی زبانی به من می گفت: که هوای آنها را داشته باشم. خواهرش در بیمارستان پرستار است و به علت کمک و رسیدگی به چند مجروح که احتمالا از بچه های مجاهد بوده اند، از وی یکبار بازجویی کرده بودند."

رسیدیم، دیدیم، خوشبختانه صاحب بنگاهی تنهاست و پشت میزش نشسته، از قبل مشخص کرده بودیم ماشین را در کوجه بغل بنگاه پارک کردیم و حسین به صورت آماده، پشت ماشین نشست، بطوری که بتواند بیرون بنگاه و همچنین خود بنگاه را زیر نظر داشته باشد. من رفتم تو (داخل)، سلام و علیک کردم. سلاح را درآورده و در یک حوله پیچیدم تا از بیرون معازه دیده نشود و گفتم: من از سازمان مجاهدین آمده ام و یک سری سوالات دارم و ... طرف ابتدا یکای خورد، و پس از اینکه خودش را جمع و جور کرد، گفت: من از کجا بدانم شما طرفدار مجاهدین هستید؟ سیانورم را درآوردم و کمی برایش صحبت کردم که خمینی چه به روز مردم آورده و سازمان چه هدف هایی دارد و از شهدا و زندانیان و اوین برایش گفتم ... پس از اینکه اطمینان یافت، به سوالات مکتوب من جواب داد. در پایان وقتی از او پرسیدم که کدامیک از بنگاه های منطقه به رژیم کمک می کند، آدرس ۲ تا بنگاه را داد ... جریان لو دادن یک خانه ی نیمی توسط بنگاهی را نیز گفت ...

گزارش دوم اردیبهشت ماه ۶۱

بخش هایی از گزارش مصادره یکی از بانک های خمینی: "... موقعی که رفتم به سمت صندوق بانک، دیدم که همشاش، ۲۰۰۰۰ تومان پول دارد. در این ضمن فرمانده شروع کرد به کار توضیحی و اینکه به چه دلیل ما (مجاهدین) می جنگیم و اینکه ماهیت خمینی چیست و ... پس از اتمام صحبتش، من با صدای بلند به فرمانده گفتم که: "همشاش ۲۰۰۰۰ تومان است. بقیه کجاست؟ که در این میان، رئیس بانک گفت: "بخشنامه کرده اند که بیش از ۳۰ هزار تومان نباید در شعبه ی فرعی نگهدارید، هر روز صبح ساعت ۸/۳۰ یک ماشین ... که دوتا پاسدار تویش هستند پول اینجا می آورند و به بقیه ی شعبات نیز می بزنند. پول ها توی آن ماشین است. به ما اجازه نمی دهند که پول زیاد نگه داریم. منظورم این بود که رئیس بانک،

زودتر می آید و جمعه هم به کمیته نمی رود."

* * *

حال که تا حدودی با مفهوم اطلاعات و شیوه های کسب آن آشنا گردیدیم، می خواهیم ببینیم که با توجه به اینکه رزمنده ی مجاهد، مخفی است چگونه می توان این اطلاعات را به وی رساند.

شیوه ی عمده ای که در این مقاله سعی داریم تشریح کنیم، همان شیوه ی ارتباط غیر مستقیم است، که در مقاله ی پیشین توضیح دادیم. به این نحو که هواداران غیر مرتبط می توانند در ارتباطات اجتماعی شان، وضعیت دشمن را بطور غیر مستقیم بگویند تا به این ترتیب در سلسله ارتباطات به "مجاهدین" برسد.

استفاده از اماکن عمومی نیز شیوه ی دیگریست در جهت رساندن شناسائی ها و اطلاعات. بدین صورت که می توان آدرس عوامل اختناق را در باجه تلفن، روی دیوار، پشت صندلی اتوبوس دو طبقه، درب توالت نوشت و از این طریق اطلاعات را به دست سازمان رساند. راه دیگری که می توان در این زمینه استفاده نمود، کانال افرادی است که با خارج از کشور ارتباط دارند. مثلاً اگر دانشجوی هواداری را در خارج از کشور می شناسید، می توانید ضمن نوشتن نامه، آدرس او را بدهید و از طریق دانشجوی هوادار اقدام به رساندن اطلاعات و شناسائی نمائید.

کانال دیگر خود رزمندگان مجاهد می باشند که در صورت برخورد با آنها می توان اطلاعات را به آنها داد. به گزارشات زیر توجه نمائید:

گزارش اول تیرماه ۶۱

"مطابق دستور فرمانده، قرار شده بود که سری به دو بنگاه معاملات ملکی در شرق تهران بزنیم و بپرسیم که آیا پاسداران جهت گرفتن نسخه ی سوم به آنجا مراجعه کرده اند یا نه؟ به همین جهت من و حسین طرح خودمان را ریختیم و یک سری سوالات که می خواستیم از صاحب بنگاهی بکنیم، نوشتیم و عازم شدیم. بنگاه ... در خیابان ... بود. وقتی که

خواستند. به پیوست گزارش شکل فعالیت ارتجاع از طریق مساجد که توسط A تهیه شده، ضمیمه است. ضمناً لیست دوم هم از طریق A بدست آمده که خبرچینان محلی سیستم، همراه آدرشان می باشد که از طریق مسجد بدست آورده است." قربانت: کریم

گزارش دوم شهریورماه ۶۰

"هر روز سطل آشغال های اداره را که جمع می کردم، کاغذهای انجمن ضداسلامی را به خانه می بردم، تا سرفرصت ببینم چیزی گیر می آید یا نه؟ یک روز که تکه شان را به هم می چسباند، دیدم آدرس جدید معاون انجمن ضد اسلامی را نوشته است که همراه با یک سری آدرس دیگر به دستم آمد که به رابط دادم."

گزارش سوم آذرماه ۶۰

"... یکی از آشنایان کارمند بانک است، توی بازار شعبه ی ... است. چون از هواداری من مطلع بود لیستی برایم آورد و گفت: ببین این آدرسها را بگیر، بده به سازمان تا اینها را بزند ... نگاه کردم دیدم آدرس خانه ی چندتا رئیس کمیته بود."

گزارش چهارم فروردین ماه ۶۱

"خواهرم سمیات پروپاقرص سازمان است تا به حال کمک مالی زیادی کرده است. توی کوجه شان یک فرش فروش فالانز می نشیند که پسرش توی کمیته ی منطقه ی ... پاسدار است. به خواهرم گفته بودم که شناسائی او را درآوردم. او هم یک هفته توی کوجه و پشت پنجره ی آشپزخانه مواظب بود تا اینکه شناسائی اش را درآوردم. نام ... آدرس ... با موتور هوندا ۱۲۵ قرمز رنگ، تردد می کند، شبها دیروقت به خانه می آید، ولی صبحها بین ۷/۳۰ تا ۸ از خانه خارج می شود، سلاح هم دارد که مخفی می کند. دو شب در هفته نمی آید ولی عوض شب جمعه

اگر با عملیات و یادگیری مجاهدین مواجه شدید چه کمکی می توانید بکنید؟

وقتی که عملیات یا درگیری با پاسداران توسط مجاهدین، در خیابان ها صورت می گیرد، عناصر رژیم سعی می کنند که در وهله ی اول، منطقه را محاصره کنند و پس از وارد کردن نیروی کمکی، رزمندگان را به دام بیندازند. بنابراین شما می توانید در خارج کردن یا مخفی نمودن و یا گمراه کردن دشمن، مجاهدین را یاری کنید. مثلاً اگر مزدوران دشمن از شما سوالاتی در مورد نوع و رنگ ماشین، تعداد نفرات، ترکیب مرد و زن افراد مجاهد کردند، می توانید استباه جواب دهید و یا درهای خانه را باز بگذارید تا در صورتی که مجاهدین وارد شدند و احتیاج داشتند، بتوانید به آنها کمک کنید و یا انومبیل در اختیارشان قرار دهید. بارها شده است که طی یک عملیات، واحد رزمنده ی مجاهد بیش از ۶ ماشین عوض کرده است تا دشمن نتواند ردی از آنها بگیرد و بالاخره پس از انجام ماموریت، سالم از صحنه گریخته است.

گزارش اول خردادماه ۶۱

"... حدود ساعت ۱۰ اونیم صبح که نشست داشتیم پاسداران خمینی به پایگاه حمله کردند. یک تیم از بچه ها از جلو خارج شدند که مرکب از ... بودند. من و یک خواهر دیگر از راه فرار پشت، خارج شدیم. افراد تیم اول ظاهراً سرکوجه حدود نیم ساعت درگیر می شوند و پس از به هلاکت رساندن ۳ پاسدار، خودشان نیز تماماً به شهادت می رسند. من و خواهر از پنجره ی حیاط خلوت پریدیم توی بالکن عقبی و سه یا چهار تا خانه را رد کردیم. یک دیوار بود که از روی آن رد شدیم و وارد حیاط یکی از خانه های کوچه ی بالائی شدیم. رفتم داخل خانه و خودمان را معرفی کردیم و از آنها لباس

چگونه می‌توان رزمندگان مجاهد را در صحنه نبرد یاری کرد؟

حواستیم. همدی اهالی محل، متوجهی درگیری شده بودند. زن و مرد خانه خیلی کمک کردند. لباس‌ها را عوض کردیم زن خانه مرتباً می‌رفت سرکوجه و برایمان خبر می‌آورد. حدود ۲ تا ۳ ساعت در خانه‌شان ماندیم. سپس به پیشنهاد مرد خانه ماشین همسایه‌ی بغلی که مخالف رژیم بود را قرض کرد. سه تا از بچه‌های همسایه‌ی دیگر را نیز به عنوان گردش با ما سوار نمود و از منطقه خارجمان کرد."

گزارش دوم اسفند ماه ۶۰

"... بعد از اینکه پاسداری که سابقه‌ی کشتار و شکنجه داشت به هلاکت رساندم، سوار موتور شدم، به قادر گفتم: سریع از منطقه خارج شو، از روبرو یک بسیجی که صدای تیراندازی را شنیده بود به سمت ما آمد و ایست داد. به قادر گفتم: "سریع برو و توجه نکن" آن بسیجی تیراندازی کرد. تیر به دست قادر خورد و چون موتور ما سر پیچ بود، قادر تعادلش را از دست داد سرعت زیاد بود، موتور معلق شد، اما ما بلافاصله بلند شدیم. دیدم که الحمدالله قادر سالم است و خودهم همینطور اما چرخ جلوی موتور کج شده است، در این موقع چون حدس می‌زدم بسیجی به دنبالمان بیاید، به قادر گفتم: پشت یک ماشین قایم شو، خود هم سنگر گرفتیم به نحوی که به سرپیچ مسلط باشیم. بسیجی آمد. همین که در تیررس قرار گرفت با یک رگبار خاموش کردم، قادر سلاحش را برداشت از کوجهی بالائی به سمت غرب و به سمت خیابان ... رفتیم. دیدیم که یک مرد با پسرش دارند سوار ماشین می‌شوند. ظاهراً می‌خواست بچه‌اش را به مدرسه برساند، به سمت ماشین دویدیم، سلاح را به راننده نشان دادم و گفتم: ما از مجاهدین هستیم؛ به ماشین شما احتیاج داریم، گفت: خواهش می‌کنم و فوری پذیرفت پیاده شد. قادر نیز شماره تلفن او را گرفت تا در اولین فرصت، ماشین او را در محل مناسبی پارک کرده و به او اطلاع دهیم. چون کوجه خلوت بود و کسی ما را ندید، سریع از منطقه دور شدیم..."

گزارش سوم ۵ مهر ماه ۶۰

"... درگیری، شدید شده بود، یک تیر به پایم خورده بود پاسداران از جلو و عقب، خیابان را قرق کرده بودند و داشتند جلو می‌آمدند، فقط یک کوجهی باریک مانده بود که من وارد آن شدم. درب ساختمان چند طبقه‌ای که ظاهراً متعلق به جنگ‌زده‌ها بود، باز بود، رفتم تو. و در یکی از آپارتمان‌ها را زدم و سپس وارد شدم و خودم را معرفی کردم و گفتم: "من از مجاهدینم، پاسدارها دنبالم کرده‌اند و چادر هم چر خورده، می‌توانم مدتی اینجا بمانم؟" زن خانه گفت: "بیا تو؛ خودم درستش می‌کنم." تشک و لحاف را آورد، لباس‌هایم را عوض کرد و گفت: "بخواب اگر آمدند من می‌گویم مریض است! سپس او تمام خونها را شست و لباس‌هایم را نیز قایم کرد. آنروز ۲ - ۳ بار پاسدارها آمدند و تمام آپارتمان‌های آن ساختمان را برای پیدا کردن "مجاهدین" گشتند، ولی هربار که آنها می‌آمدند، خانم خانه با آنها برخورد می‌کرد که: "آهسته! هر جا می‌خواهید بگردید، سروصدا نکنید، چون دخترم حمله‌ی قلبی دارد." تا اینکه شب شد و با کمک یکی از همسایه‌ها رفتند و دکتر آوردند و پایم را پانسمان کردند. شب هم همانجا خوابیدم و فردا صبح بیرون آمدم."

گزارش چهارم اردیبهشت ماه ۶۱

"... از تلفن عمومی که بیرون آمدم، احساس کردم دو نفر که سوار بر یک موتور هوندای قرمز بودند، ضمن صحبت با سرنشینان یک بنز مشکی، مرا به هم نشان دادند، من پیاده به راه افتادم. خیابان را قطع کردم، رفتم آنطرف، وارد یک کوجه شدم که به خیابان اصلی تری باز می‌شد. وقتی وارد آنجا شدم، دیدم که آنطرف خیابان همان موتوری دارد می‌آید. مطمئن شدم که دنبالم هستند. دو مرتبه وارد کوجه شدم و با دویدن خود را به خیابان اولی رساندم. درخلاف جهت سوار تاکسی شدم، به

راننده گفتم: "سریع و مستقیم برو"، او که متوجهی التهاب من شده بود، گفت: "مگر دزدی کرده‌ای؟" گفتم: "نه بابا از مجاهدین هستم، سیانور را نیز درآوردم، نشانش دادم"، گفتم: "مخلص مجاهدین هم هستم"، سریع از چند فرعی رفت تا حوالی خانه‌مان پیاده شدم، هر چه اصرار کردم از من پول نگرفت."

چگونه می‌توان دشمن را گیج کرد، منحرف نمود و حساسیتش را پائین آورد؟

اگر به طریقی بتوان انرژی نظامی دشمن را خنثی و یا منحرف نمود یا حساسیت‌اش را کم نمود، طبیعتاً می‌توانیم، بطور غیرمستقیم به رزمندگان در صحنه نبرد کمک نماییم. جهت این کار باید از کانال‌هایی که رژیم معمولاً اطلاعات کسب می‌کند، وارد شده و به وی یک سری اطلاعات گمراه کننده بدهیم و طوری بدهیم که وی روی آنها حساب باز کرده و اقدام کند تا هم، انرژی‌اش خنثی شود و هم حساسیت‌اش پائین بیاید. به عنوان نمونه یکی از هواداران قهرمان سازمان که در خیابان دستگیر شد و به اوین منتقل گردید و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت شکنجه‌گران از وی خانه‌ی تیمی خودش و سایر هواداران را می‌خواستند. اما او آدرس خانه‌ی یکی از فامیل‌های مزدورشان در تهران را به عنوان محل زندگی به دژخیمان معرفی نمود. پاسداران ضدخلقی خمینی به خانه‌ی مزبور با قبیل و قال و عربده‌کشی زیاد هجوم بردند و پس از گذاشتن انرژی فراوان در این رابطه چیزی گیر نیآوردند و دست از پادرازر بازگشتند. برای خنثی کردن نیروهای دشمن می‌توان از تضادهای درونی نیروهای سرکوبگر آنها نیز استفاده نمود. مثلاً بین کمیته و سپاه، بین مزدوران ارتجاع و شهرپایانی، بین بسیج و کمیته‌ها و ... اختلاف وجود دارد که طبیعتاً این تضادها از ماهیت ارتجاعی خود سیستم می‌جوشد و می‌توان

از زمینه‌های این تضاد استفاده نمود.

بدیهی است که وقتی می‌توان از اینگونه تاکتیک‌ها به نحو مطلوب استفاده نمود که مسئله‌ی مطرح شده، مورد توجه دشمن باشد و با بیانی یا شیوه‌ای نیز مطرح شود که جلوی هرگونه شائبه‌ای را بگیرد.

وقتی رزمندگان مجاهد به دفعات با موتور عملیات می‌کنند و می‌گریزند، طبیعتاً سیستم نظامی دشمن نسبت به موتوری‌ها حساس است و می‌توان از این حساسیت استفاده کرد، مثلاً با تلفن به آنها اطلاع داد که یکی از "برادران" در فلان خیابان ترور شده و مردم جمع شده‌اند. استفاده از این شیوه و کسب راندمان مطلوب، نیازمند یک درک و اطلاع ولو نسبی از تاکتیک‌های روز و حساسیت دشمن و همچنین شیوه‌ی اجرای قابل قبول است.

به این کارها نباید کم‌بهیا داد، هواداران مجاهدین خلق، ساعت‌ها، جلادان رژیم خمینی را در خیابان‌ها به دنبال "نخودسیاه" فرستادند و یا در حین تظاهرات تاریخی ۳۰ خرداد، میلشیا‌های مجاهد خلق، با یک برنامه‌ی حساب شده از قبل، از تلفن عمومی‌های پرت افتاده، شماره‌های تلفن مراکز رژیم را می‌گرفتند و قطع نمی‌کردند و بدین ترتیب ارتباطات آنها را به شدت مختل می‌نمودند. و اکنون به چند گزارش منتخب در این زمینه توجه نمائید:

گزارش اول مهر ماه ۶۰

"یکی از جاسوسان رژیم که با پوش مغازه‌ی شیرینی فروشی در خیابان ... به فعالیت‌های ضد انقلابی‌اش مشغول بود و با کمیته‌ی محل ارتباط فعال داشت، شماره‌ی تلفن او را گیر آوردیم. پنج‌شنبه ساعت ۶ رفتم مغازه‌اش، مقداری خرید کردم، در یک موقعیت مناسب یک ساک که در زیر چادرم مخفی کرده بودم، در گوشه‌ای از مغازه گذاشتم و خارج شدم. خودم را سریع به یک تلفن عمومی رساندم و به صاحب شیرینی فروشی زنگ زدم و گفتم: "من از مجاهدین خلق هستم، جزای کسانی که فرزندان راستین خلق را لو بدهند جز نابودی چیزی نیست. یک بمب توی مغازه‌ات در ساک جاسازی کرده‌ام که تا نیم‌ساعت دیگر منفجر می‌شود. به مشتری‌ان مغازه بگو که بیرون بروند تا به آنها آسیبی نرسد"

و سپس تلفن را سریع قطع کردم در همین موقع سیمین پیدایش شد، گفتم که من کار را تمام کردم و رفتم. سیمین رفت که ببیند، اوضاع چطوری می‌شود. اینطور که بعداً سیمین گزارش داد مشخص شد که صاحب مغازه بلافاصله با شاگردش و همه‌ی مشتری‌ها بیرون ریخته و داد و هوار می‌کشیده که آی، بیچاره شدم. منافقین! بمب! توی مغازه‌ی من گذاشتند. بعد می‌رود از مغازه‌ی بغل که خیاطی بود به کمیته زنگ می‌زند. بعد از ده دقیقه ۲ ماشین از کمیته‌ی محل آژیرکشان می‌آیند. فرمانده‌شان آن بسته را از دور دیده و ظاهراً به یک گروه دیگر که مامور خنثی سازی بمب بودند با بی‌سیم خبر می‌دهد. به هر حال پاسدارها دور مغازه را محاصره کردند. یک لندرور سبز رنگ هم نیم‌ساعت بعد رسید تقریباً سه‌ربع از ماجرا می‌گذشت سه نفر ریش‌پوشیده شدند. یکی‌شان لباس مخصوص پوشید و یک کلاه‌ی سرش گذاشت و رفت جلو چند حلقه و طناب دستش بود و بعد آمد بیرون مغازه و رفت توی جوی آب و شروع کرد به کشیدن طناب و ظاهراً ساک را اینطرف و آنطرف می‌برد، بعد از مدتی بلند شد و رفت سر ساک، زیپ ساک را باز کرد و از توی آن مقداری رشته‌ی سیم و یک نایلکس بیرون آورد. نایلکس را باز کرد، دو تا لنگه کفش پاره، نویش بود! پاسدارها حسابی کفری شده و با صاحب مغازه دعوا کردند، که: بابا این بسته‌ی بمب که می‌گفتی؛ همین دو تا لنگه کفش بود! مردم هم خنده‌شان گرفته بود. با تمسخر به یکدیگر بلوغ نظامی فرزندان راستین امام امت را که به چنین کشف بزرگی نائل شده بودند، تحسین می‌کردند! و پاسداران ضدخلقی دست از پا درازتر بساطشان را جمع کردند و رفتند."

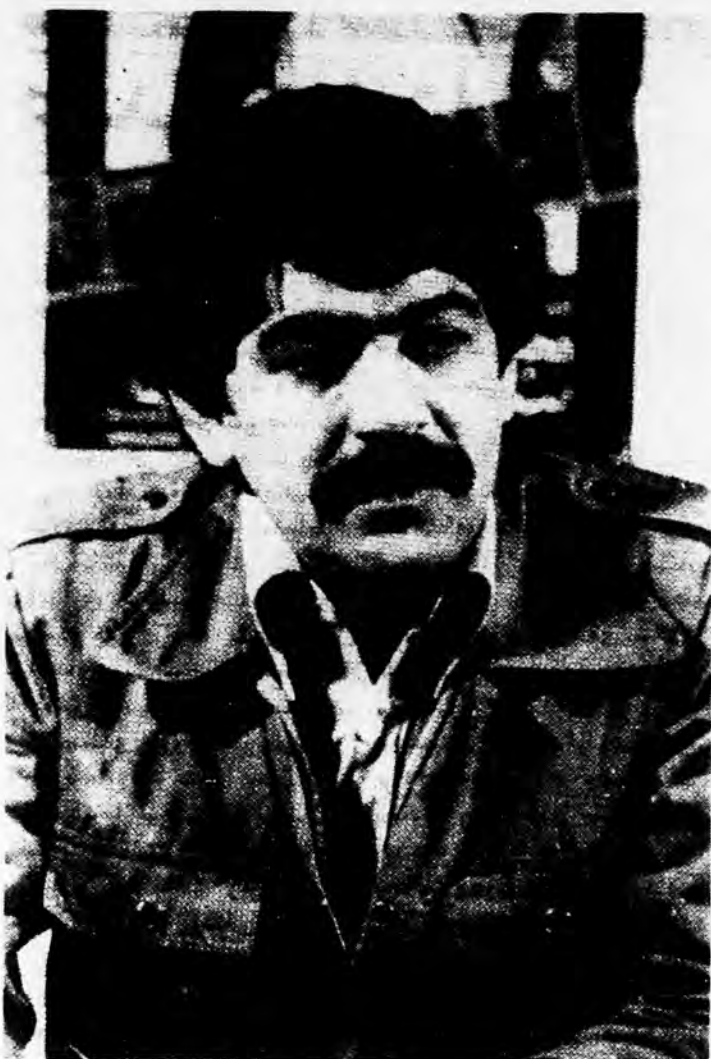
گزارش دوم فروردین ماه ۶۱

"وقتی که از ناحیه (...آموزش و پرورش به ناحیه (...منتقل شدم، توانستم ادرس خانه‌ی رئیس امور تربیتی ناحیه را توسط یکی از همکارانم بدست آورم. ضمناً می‌دانستم که خانه‌ی دخترش هم سه خانه آن طرف‌تر از خانه‌ی خودش است و با یکی از معلمین امور تربیتی نیز ازدواج کرده است. دوشنبه رفتم و آدرس را عبوری چک کردم و مشخصات بقیه در صفحه‌ی ۲۵

بروزی بر بهترین وقایع سیاسی و تاریخی نجات‌بخش در دوران حکومت حسینی (۲)

صدای سردار

بقیه از صفحه ۶



مسائل و مشکلات خود، و سرپوش گذاشتن بر تضادهای درونی خویش، و گشودن راه تصفیهی قطعی سازمان، تمام قوای خود را بسیج کرده بود، اما در این میان ناگهان اتفاق نازهای رخ داد که همه چیز را تحت‌الشعاع قرار داد و به سیر تحولات شکل نازهای بخشید. در ۳۱ شهریور هواپیماهای جنگنده‌ی عراقی که از مرزها گذشته و تا قلب

دفاع و حمایت از مردم را مشروع و وظیفه‌ی نیروهای انقلابی شمردیم، اما نه به نفع ارتجاع و در زیر پرچم خمینی؛ و لذا مستقلاً در جهت انجام وظایفمان اقدام کردیم و در این راه شهدائی نیز تقدیم نمودیم. به یاد دارید که برادرمان شهید دکتر احمد طباطبائی در راه انجام همین وظیفه به شهادت رسید. اما

آنها به جریان انداخت منتهی این بار با سوء استفاده از جنگ، محاکمه‌ی سعادت را با تبلیغات بیشتر و در پشت درهای بسته انجام داد و همزمان با آن کلیه‌ی اعلامیه‌ها و نشریات سازمان نیز از طرف دادستانی ممنوع شد. البته می‌دانید که در همین اثنا مسئله‌ی آزادی گروگانها، یا باصطلاح حل مسئله‌ی گروگانهای آمریکائی نیز مطرح شده بود. ما هم متغایلاً از افساگری و رسوا کردن ارتجاع عاقل نمادیم و فوق‌العاده‌های "مجاهد" را در رابطه با سدادگاه برادرمان سعادت مسرر کردیم. اما به هرحال دادگاه سعادت نیز با محکومیت وی به پایان رسید، و خود من هم احضار شدم و تحت تعقیب دادستانی فرار گرفتم. حمایت‌های گسترده‌ی داخلی و خارجی از برادرمان سعادت، به ارتجاع که هنوز تنه‌ی حینیت و آبروئی داشت و به اندازه‌ی امروز ماهیت پلید خود را آشکار نکرده بود، اجازه داد که در آن روز خون سعادت را بر زمین بریزد؛ و سعادت به ۱۰ سال زندان محکوم شد؛ اما به لحاظ سیاسی سرانجام ارتجاع، آن مبارزه‌ی طولانی را که از اردیبهشت ۵۸ بین او و ما بر سر سعادت شروع شده بود، به سازمان باخت و بالاخره هم در بدترین شرایط مجبور شد که دادگاه سعادت را برگزار کند، و بالاخره در این جریان سازمان و سعادت برنده شدند. در این ایام، در حالی که جنگ همچنان ادامه داشت، و آخرین دور بازی گروگانگیری و گروگانها نیز شروع شده بود، ما

سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های بنی‌صدر در پائیز و زمستان گذشته حتماً از یادتان نرفته، که مشخصاً در سخنرانی عاشورا در میدان آزادی، مسئله‌ی شکنجه‌وزندانها را مطرح نمود، که بدنبال آن، مسئله شکنجه‌ی یکی از مسائل روز جامعه شد. برای ارتجاع قاعدتاً بسیار ناخوش آیند و سنگین بود که چنین مسئله‌ای، از زبان رئیس‌جمهور حکومت مطرح شود. البته قربانیان شکنجه و وحشی‌گری‌های رژیم فی‌الواقع ما بودیم.

تهران پیش آمده بودند، هدف‌های متعددی را در خاک ایران و از جمله فرودگاه مهرآباد را بمباران کردند. بدنبال بیش از یک سال کشمکش‌ها و برخوردهای محدود مرزی، سرانجام جنگ تمام عیاری بین ایران و عراق آغاز شده بود.

با بروز جنگ تضادها موقتاً فروکش کرد. محاکمه‌ی برادرمان سعادت به تعویق افتاد! دک‌های خیابانی گروه‌های سیاسی تعطیل شدند؛ جنگ در صدر مسائل فرار گرفت و در حالیکه خمینی با سخنرانی‌های شاد و غلاظ خود همه را در رابطه با جنگ تحریک و بسیج می‌کرد و آنها را به زیر پرچم خود فرامی‌خواند و رژیم صدام و بغداد را هم یک سبه به دنبال شاه روانه می‌کرد و پست سرهم برای ارتش و مردم عراق دستورالعمل صادر می‌نمود، همه‌ی نیروهای سیاسی کشور در برابر آزمایش جدیدی قرار گرفتند. این آزمایش، چگونگی موضعگیری در رابطه با جنگ بود. ما جنگ را غیرعادلانه و به زیان ملت‌های ایران و عراق و به نفع امپریالیسم تحلیل کردیم و تجاوز رژیم عراق را به خاک ایران محکوم نمودیم، اما نقش و مسئولیت ارتجاع و خمینی را نیز که با تحریکات خود و داعیه‌ی باصطلاح "صدور انقلاب" باعث اشتعال آتش جنگ شده بودند، فراموش نکردیم. ما دفع تجاوز و

میلیتاریسم می‌گردید، و در عین حال تیراژ آن گاه به مرز نیم میلیون نسخه می‌رسید.

پایان خیمه‌شب‌بازی گروگان‌گیری

پس از جنگ و محاکمه‌ی برادرمان سعادت، موضوع مبارزه مسئله‌ی گروگانهای آمریکائی بود، که ارتجاع پس از اینکه مدت بیش از یکسال انواع سوء استفاده‌های قدرت طلبانه‌ی خود را از آنها به عمل آورده بود، در جهت آزادی آنها قدم برمی‌داشت. و اینک نوبت ما بود که آنچه را که ارتجاع و

ارتجاع آشکارا مشاهده می‌کرد که علی‌رغم آن همه فشاری که رسماً به سازمان وارد کرده، و آن همه جنایت و سرکوب و کشتار غیررسمی که به دست عمال و یادی چماق دارو پاسداران حامیشان بر علیه سازمان مرتکب شده، نتوانسته است ما را حتی یک لحظه از حرکت و پیشرفت باز دارد. اینک ارتجاع در آئینده‌ی پیشرفت سازمان تهدید هر چه جدی‌تری را علیه موجودیت خود احساس می‌کرد.

ما با ارتجاع در این زمینه و صحت پیش‌بینی‌های سازمان، در عین اینکه باعث رسوائی و انزوای هر چه بیشتر ارتجاع بین اقشار وسیعی از مردم شد، اتوریته و جادبه‌ی سازمان را هم در بین آنان به مقدار زیادی بالا برد.

همزمان با طرح مسئله‌ی گروگانها و آزادی آنها تضادهای درونی رژیم، و هم چنین جمافداری مجدداً شدت و اوج نازهای گرفت. ما که از اهدافی ثابت جمافداری و جمافداران ارتجاع بودیم، در این فاز نیز این جریان جنایت‌بار فریبانی زیادی از ما گرفت؛ از جمله در ۱۳ آذرماه برادرمان حسین سالار محمدی در آمل با گلوله‌ی پاسداران به شهادت رسید. در ۱۴ آذرماه، در رودسر برادرمان اردشیرخانی با گلوله‌ی پاسداران شهید شد. برادر دیگرمان داوود سلیمانی در ساری و در ۲۶ آذر با دشنه‌ای که او باش در قلبش فرو کردند، به شهادت رسید. برادرمان حمیدرضا رضائی در ۲ دیماه در تهران در حمله‌ی او باش و پاسداران به انجمن کارکنان مسلمان شهید شد. برادرمان بهرام فرحناک در رشت در ۱۳ دی در اثر دشنه‌ای که او باش در قلبش فرو کردند به شهادت رسید. برادرمان بهرام کردستانی در خرم آباد در اول بهمن و همینطور خواهرمان

حزب حاکم، به ناحق و با فریبکاری و شادبازی و ضد امپریالیست نمائی از قتل مسئله‌ی گروگانها خورده بودند، از حلقوم آنها بیرون یکسیم. مقالات و سرمقاله‌ها و همچنین سلسله افشاگری‌های "مجاهد" را تحت عنوان پشت پرده‌ی گروگان‌گیری در این زمینه حتماً به خاطر دارید. سرانجام ماجرای گروگانها و مبارزه‌ی افشاگرانه‌ی

با انتشار فوق‌العاده‌ی درباری جنگ و فوق‌العاده‌ی در رابطه با ماه محرم، علاوه بر فوق‌العاده‌های مربوط به محاکمه و دفاعیات برادرمان سعادت انتشار "مجاهد" را پس از ۴ ماه تعطیل، دوباره از سر گرفتیم (البته در شرایطی که کلیه‌ی نشریات و انتشارات سازمان ممنوع بود). "مجاهد" مخفیانه چاپ می‌شد، و بدست و همت

کینه و دشمنی ارتجاع با نیروهای انقلابی و به ویژه با سازمان شدیدتر و عمیق‌تر از آن بود که حتی جنگ و تجاوز خارجی نیز بتواند آنها را تحت‌الشعاع فرار دهد، و هنوز بیش از یک ماه از شروع جنگ نگذشته بود که دوباره دادستانی ارتجاع در میان حیرت و ناباوری عمومی مسئله‌ی محاکمه‌ی سعادت را پیش کشید و

بروزی بر بهترین وقایع سیاسی و تاریخی و تحولات در دوران حکومت حسینی (۲)

صدای سردار

مهری صارمی در خرم‌آباد در ۸ بهمن ماه در اثر گلوله‌ی پاسداران شهید شدند. اما این بار ارتجاع، چماقداری را در رابطه با تضادهای درونی خود رژیم نیز به خدمت گرفته بود و آنرا مشخصاً علیه آقای بنی‌صدر و جناح وی در حکومت به کار می‌برد. حوادث مشهد، اصفهان و کوجصفهان را شاید به خاطر داشته باشید. به کار گرفتن چماقداری بر علیه جناح آقای بنی‌صدر در رابطه با تشدید تضادهای درونی سیستم، همزمان با کوشش ارتجاع برای باصلاح حل مسئله‌ی گروگانها، دوباره اوج گرفته بود و طبعاً "منقابلاً" این تضادها نیز تشدید می‌شد. سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های بنی‌صدر در پائیز و زمستان گذشته حتماً از یادتان نرفته، که مشخصاً وی در سخنرانی عاشورا در میدان آزادی، مساله شکنجه و زندانها را مطرح نمود، که بدنبال آن، مسئله‌ی شکنجه یکی از مسائل روز جامعه شد. برای ارتجاع قاعدتاً "بسیار ناخوش آیند و سنگین بود که جنب مسئله‌ای، از زبان رئیس جمهور حکومت مطرح شود. البته قربانیان شکنجه و وحشی‌گری‌های رژیم فی‌الواقع ما بودیم و لذا "مجاهد" نیز به انبساط گزارشات مستند در مورد شکنجه اقدام نمود. حمینی مجدداً "محبور بد" دخال شد و هیئت به اصطلاح بررسی شکنجه را تشکیل داد، که از سرانجام آن نیز همه آگاه هستید.

نقطه‌ی عطف رسید. حوادث ۱۴ اسفند دانشگاه تهران که در آن میلیشیای قهرمان مجاهدین، توطئه‌ی چماقداران ارتجاع و حزب حاکم را خنثی نمود و آنها را به سختی گوشمالی داد، نه تنها در رابطه‌ی دو جناح حاکمیت، بلکه می‌توان گفت در کل سر تحولات سیاسی جامعه یک نقطه‌ی عطف شمرده می‌شود. این جریان برای مرتجعین انحصارطلب درس‌های بسیار جدی در برداشت، و با همه‌ی مشکلاتی که گرفتارش بودند، باردیگر پرداختن به تضادهای درونی سیستم را در اولویت قرار می‌داد. تاکنون هر وقت که این تضاد اوج گرفته بود خمینی کوشیده بود تا مشخصاً با دخالت خود آنرا مهار کند و البته نتیجه‌ی کار هم، همیشه به نفع ارتجاع بود؛ لکن کوشش‌های خمینی هم فقط در این حد موثر بود، که بطور موقت، بر این تضاد سرپوش بگذارد و از هر بار فروکش کردن مسئله مدت چندانی نمی‌گذشت که تضاد بغرنجتر و شدیدتر از بیست دوباره بروز می‌نمود. ماجرای ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران شدیدترین صورت بروز این تضاد با آن موقع بود. ارتجاع که ضربتی سختی خورده بود، تصمیم گرفت تا با انداختن موضوع در به اصطلاح مجرای قانونی رئیس جمهور راتحت تعقیب فرار دهد، تا آن زمان چماقداران بغربا دو سال ناحب و ناز بی‌امان کرده بودند، و جریان روزافزون خود احساس می‌کرد.

نشریه‌ی "مجاهد" بخصوص با جانفشانی‌ها و تلاش و تحمل تحسین برانگیزی که میلیشیا در پخش و توزیع آن به خرج می‌داد، و با مقالات و سرمقاله‌ها و افشاگری‌های خود در کسب پیروزی‌های سازمان و افشاء و انزوای ارتجاع، نقش برجسته‌ای ایفاء می‌کرد. اقدامات سازمان در پایان سال ۵۹ در رابطه با مسئله‌ی کردستان، و انعکاس مصاحبه‌های آقای قاسملو در نشریه، حاوی پیام جدیدی بود، که بلافاصله نیز انعکاس وسیعی پیدا کرد.

روند تشدید تضادهای درونی سیستم، که - قبلاً - گفتیم - با انتخاب آقای بنی‌صدر به عنوان رئیس جمهور شکل تازه‌ای به خود گرفته بود و ارتجاع و حزب جمهوری نیز با کوشش برای قبضه‌ی انحصاری قدرت و محدود کردن جناح آقای بنی‌صدر بدان دامن می‌زد، در مراسم چهارده اسفند دانشگاه تهران به یک

افشاء و انزوای ارتجاع، نقش برجسته‌ای ایفاء می‌کرد. اقدامات سازمان در پایان سال ۵۹ در رابطه با مسئله‌ی کردستان، و انعکاس مصاحبه‌های آقای قاسملو در نشریه، حاوی پیام جدیدی بود، که بلافاصله نیز انعکاس وسیعی پیدا کرد و ارتجاع و جبهه‌ی متحد آن و انواع اپورتونیست‌های رنگارنگ چپ و راست نتوانستند خشم و عصبانیت

به این ترتیب سال ۵۹، سال قدرت‌یابی و سلطه‌جویی انحصارطلبانه و هیستریک ارتجاع و حزب چماقداران، سال اوجگیری افسارگسیخته چماقداری، سال تجاوز وسیع ارتجاع به حقوق و آزادی‌های سیاسی و در یک کلمه آزمایش ناموفق نیمچه دمکراسی بعد از سقوط رژیم شاه، سال تکامل مرزبندی‌های درون جنبش، سال آزمایش‌های سخت و پی‌درپی برای نیروها و جریان‌های سیاسی، سال افشاء و نزول بی‌سابقه‌ی ارتجاع، و در عین حال سال ارتقاء و صعود بی‌سابقه‌ی سازمان ما بود. خلاصه سال ۵۹ سال بروز و تشدید روزافزون تضادها بود.

خود را در این رابطه نشان ندهند. آخرین شماره‌های مجاهد در سال گذشته، همچنین مصاحبه‌های تاریخی برادران مسعود را در برداشت، که این مصاحبه‌ها در حل مسائل و مشکلات نظری جنبش گامی بسیار بزرگ به جلو بود؛ و حتماً فراموش نگردانید که در ضمن این مصاحبه‌ها به حمینی نیز به عنوان مسئول اول و مسئول اصلی تمام اوضاع کشور اشاره کرده بود. این بحسین اشاره‌ی ما ازین صیل به سخن حمینی بود. به این ترتیب سال ۵۹، سال قدرت‌یابی و سلطه‌جویی انحصارطلبانه و هیستریک ارتجاع و حزب چماقداران، سال اوج کبری افسارگسیخته چماقداری، سال تجاوز وسیع ارتجاع به حقوق و آزادی‌های سیاسی و در یک کلمه آزمایش ناموفق نیمچه دمکراسی بعد از سقوط رژیم شاه سال تکامل مرزبندی‌های درون جنبش، سال آزمایش‌های سخت و پی‌درپی برای نیروها و جریان‌های سیاسی، سال افشاء و نزول بی‌سابقه‌ی ارتجاع، و در عین حال سال ارتقاء و صعود بی‌سابقه‌ی سازمان ما بود. خلاصه سال ۵۹، سال بروز و تشدید روزافزون تضادها بود.

سال ۵۹ در چنین فضائی به پایان رسید در حالی که سازمان علیرغم آن همه فشار و محدودیت با تدابیر سیاسی برجسته‌ی خود در برخورد با حوادث و تحولات، و با پیروزی‌های چشمگیر در برخورد با آزمایشاتی سخت و بغرنج، در صحنه‌ی سیاسی جامعه می‌درخشید و ارتجاع افشاء شده و مفتضح و فرورفته و غرق شده در انواع مشکلات لاینحل هر روز مزبورتر می‌شد و پایگاه‌هایش را در بین مردم از دست می‌داد. نشریه‌ی "مجاهد" بخصوص با جانفشانی‌ها و تلاش و تحمل تحسین برانگیزی که میلیشیا در پخش و توزیع آن به خرج می‌داد، و با مقالات و سرمقاله‌ها و افشاگری‌های خود در کسب پیروزی‌های سازمان و

در بندرعباس به شهادت رسید. در سال ۵۹، همچنین یکی دیگر از برادرانمان بنام محمود گل عموزاده در هشتم شهریورماه در اثر ضربات چاقوی اوباش چماقدار در قائمشهر به شهادت رسیده بود که من اسم او را در ذکر نام شهدا فراموش کرده بودم. ضمناً بازهم در تابستان ۵۹ یک برادر دیگرمان نیز به اسم هوشنگ رستمی به اتهام

تحریک دیپلمه‌های بیکار به حصن و نظاهرات در بیدادگاه ارتجاع به اعدام محکوم و برادران سد. این سومین هوادار سازمان بود که به بهانه‌های واهی و به ناحق، و در واقع به علت هواداری از سازمان به حکم حکام صدرع حمینی برادران می‌شد. بیست از آن در نایسان ۵۸ برادران عسکری در قم به حوخته‌های اعدام سیرده شده بودند.

به هر حال سال ۵۹ که بی‌بایست سال امنیت باشد به پایان رسید و سال ۶۰ آغاز گردید. حمینی سال ۶۰ را سال قانون نامید و پیام و وعده به اصطلاح رحمت و عطوفت نیز داد. البته بناه بردن حمینی به "قانون"، بیشتر در رابطه با تضادهای درونی سیستم بود، که او می‌خواست تا شاید بدین وسیله تضادها را سروسامانی بدهد؛ البته قانونی که مقسر آن دارودسته‌ی ارتجاع و در نهایت، خود خمینی بود. لکن سال قانون و سال رحمت و عطوفت نیز با کشتار مجاهدین آغاز گردید. این کشتارها در واقع، در رابطه با توطئه‌ای بود که ارتجاع بخصوص پس از حوادث ۱۴ اسفند طرح‌ریزی کرده بود. این کشتارها در واقع زمینه‌سازی جهت تسویه حساب نهائی با سازمان بود. در ۵ فروردین‌ماه برادرمان اصغر اخوان قدس در قزوین، در ششم فروردین‌ماه برادرمان اصغر فلاحی در قائمشهر در هشتم فروردین‌ماه برادرمان

در این ترتیب سال ۵۹، سال قدرت‌یابی و سلطه‌جویی انحصارطلبانه و هیستریک ارتجاع و حزب چماقداران، سال اوجگیری افسارگسیخته چماقداری، سال تجاوز وسیع ارتجاع به حقوق و آزادی‌های سیاسی و در یک کلمه آزمایش ناموفق نیمچه دمکراسی بعد از سقوط رژیم شاه سال تکامل مرزبندی‌های درون جنبش، سال آزمایش‌های سخت و پی‌درپی برای نیروها و جریان‌های سیاسی، سال افشاء و نزول بی‌سابقه‌ی ارتجاع، و در عین حال سال ارتقاء و صعود بی‌سابقه‌ی سازمان ما بود. خلاصه سال ۵۹، سال بروز و تشدید روزافزون تضادها بود.

مروری بر مهم‌ترین وقایع سیاسی و تاریخی، مجاهدین در دوران حکومت خمینی (۲)

صدای سردار

خیرالله اقبالی نژاد در رامسر، در ۱۳ فروردین ماه برادرمان تیمور طالش شریفی بازهم در رامسر، در اثر گلوله‌های پاسداران ارتجاع به شهادت رسیدند. در ادامه این کشتارها و در جهت اجرای توطئه‌های ارتجاع، بازهم دو خواهر میلیشیای مجاهد قهرمان بنام‌های فاطمه رحیمی و سمیه نقره خواجا در اول اردیبهشت ماه در قائم شهر به شهادت رسیدند. در دوم اردیبهشت برادرمان شهرام اسماعیلی در آمل، و در ۵ اردیبهشت برادر مجاهد علی فتح کریمی سریار انقلابی نیروی هوایی در سهرکرد، بدست شمال ارتجاع شهید شدند.

هفتم اردیبهشت:

راهپیمانی

۲۰ هزار نفری در تهران،

بزرگترین

راهپیمانی اعتراض آمیز

بعد از انقلاب

علیه رژیم خمینی

این کشتارها آن هم در طلبه‌ی بهار سال نو، سال به اصطلاح قانون، به خشم و انزجار عمومی دامن زد و موج اعتراض به ارتجاع در داخل و خارج از کشور و در حمایت از سازمان را برانگیخت. این اعتراض‌ها به راهپیمانی مادران مسلمان در هفت اردیبهشت در تهران منجر شد، یک راهپیمانی شگفت انگیز و نمایش نفرت مردم از ارتجاع و حمایت‌شان از سازمان، می‌دانید که جریان این راهپیمانی از قبل اعلام نشده بود. هنوز ما فکر می‌کردیم که با توجه به اعلام نشدن قبلی راهپیمانی اگر جمعیتی حدود ده هزار نفر جمع شوند، راهپیمانی موفقی محسوب خواهد شد. لکن هنوز ساعتی از شروع راهپیمانی نگذشته بود که خبر از جمعیتی صد هزار نفری رسید که لحظه به لحظه هم به تعداد آن افزوده می‌شد؛ بطوری که در پایان راهپیمانی جمعیت به مرز دویست هزار نزدیک شده بود. همه غرق حیرت و تحسین شده بودند و ارتجاع هم بی‌گمان به وحشت افتاده بود. در سراسر جهان، از بزرگ‌ترین راهپیمانی اعتراض آمیز علیه رژیم بعد از انقلاب،

نامه ما جواب داد. حضرت امام بیکار دیگر از عرش اعلای حبروت و تقدس کذائی خود به پائین نزول فرموده بود. حتما پاسخ عوام فریبانه او را به نامه‌ی ما به خاطر دارید، که از جمله مجدداً " مسئله‌ی خلع سلاح ما را پیش کشیده بود. بازهم انظار متوجه سازمان شد، که در برابر خمینی چه جوابی خواهد داد و چه موضعی خواهد گرفت؟ اما ما جواب خمینی را ضمن نامه‌ی

خمینی را یادآوری نموده و از وی خواستیم که حال که می‌خواهد تکلیف را تعیین نماید تکلیف ما را هم روشن کند، و به او گفتیم که در برابر تکلیفی که می‌خواهد تعیین کند برای ما

این کشتارها آنهم در طلبه‌ی بهار سال نو، سال به اصطلاح قانون، به خشم و انزجار عمومی دامن زد و موج اعتراض به ارتجاع در داخل و خارج از کشور و در حمایت از سازمان را برانگیخت. این اعتراض‌ها به راهپیمانی مادران مسلمان در هفت اردیبهشت در تهران منجر شد، یک راهپیمانی شگفت انگیز و نمایش نفرت مردم از ارتجاع و حمایت‌شان از سازمان، می‌دانید که جریان این راهپیمانی از قبل اعلام نشده بود. هنوز ساعتی از شروع راهپیمانی نگذشته بود که خبر از جمعیتی صد هزار نفری رسید که لحظه به لحظه هم به تعداد آن افزوده می‌شد؛ به طوری که در پایان راهپیمانی جمعیت به مرز دویست هزار نزدیک شده بود. همه غرق حیرت و تحسین شده بودند و ارتجاع هم بی‌گمان به وحشت افتاده بود. در سراسر جهان، از بزرگ‌ترین راهپیمانی اعتراض آمیز علیه رژیم بعد از انقلاب، سخن گفته می‌شد. تظاهراتی که راهپیمانی‌های عظیم زمان انقلاب را به یاد می‌آورد.

مفصلی در ۲۵ اردیبهشت به رئیس جمهور دادیم که مسئول اجرائی مملکت بود، و در ضمن گفتیم: که به شرط اجراء و تصمین عملی قانون اساسی، حاضریم سلاح‌هایمان را تحویل بدهیم. لکن در این زمان و در دنباله‌ی حوادث ۱۴ اسفندماه ۵۹ و درماندگی هیئت حل

حده چاره‌ای جز نوشتن وصیت نامه‌هایمان باقی می‌ماند؟ و بالاخره از او خواستیم که بگذارد تا ما هم به همراه هوادارانمان برای شرح اوضاع و سکايات و بیان مواضع، در کمال آرامش در اقامت‌گاه وی در جماران به حضورش برسیم. پس از آن خمینی ضمن یک سخنرانی به

پیراهنی که یک دانش‌آموز، و برادر مجاهد خلیل احاقی که یک کارگر بود. البته کشتار جمافداران ارتجاع و پاسداران حامی آنها در اطراف و انکاف کشور همچنان ادامه داشت، علاوه بر برادر مجاهد عباس فرمانبردار که در دوم اردیبهشت در قائم شهر در جریان تشییع جنازه خواهران شهید فاطمه رحیمی و سمیه نقره خواجا تیر خورده و در یازده اردیبهشت به شهادت رسیده بود، در هشت اردیبهشت خواهر مجاهد فاطمه کریمی در کرج، و در همان روز برادر مجاهد منصور سایانی در بندرعباس به شهادت رسیدند. اما راهپیمانی عظیم هفت اردیبهشت آثار شگرفی در مسیر تحولات اوضاع بجا گذاشت و بدان سرعت بختید، برادرمان مسعود ضمن پیامی به مناسبت اعتراضات سراسری علیه کشتار مجاهدین خلق و سیاست‌های مردم تهران و سراسر ایران، اعضا و هواداران سازمان را به آرامش دعوت نمود. از طرفی دیگر با توجه به وسعت انعکاس و پیامدهای راهپیمانی هفت اردیبهشت، معلوم بود که باز هم خمینی شخصاً وارد صحنه خواهد شد. او در سخنرانی ۱۰ اردیبهشت خود تهدید نمود که بالاخره تکلیف نهائی را تعیین خواهد کرد. در ۱۲ اردیبهشت ما آن نامه‌ی مشهور را به خمینی نوشتیم و ضمن شرح اوضاع و احوال کشور، جنایات و ظلم‌هایی را که در حق ما روا شده بود، و تحلیلی که تا آن موقع به خرج داده بودیم، مسئولیت‌های

چگونه می‌توان رزمندگان مجاهد ...

گزارش سوم مردادماه ۶۱

" دیدم که بازرسی ماسن خیلی زیاد شده، تنها کاری که از دست من برمی‌آید (برای خسته کردن پاسدارها) اینست که گهگاهی آت و آتغال زیاد می‌ریزم توی صندوق عقب، خود این کار باعث می‌شود که حدود ۱۰ دقیقه نوب بازرسی پاسدارها خسته و الاف شوند ..."

گزارش چهارم آذرماه ۶۰

" مدتی بود ارتباطم قطع شده بود، کاری از دستم بر نمی‌آمد. زیرا تا رسیدن موعد قرار زاپاس مدتی طول می‌کشید تصمیم گرفتم که یک کاری کنم؛ سه تا "سیجی" را که می‌شناختم، رفتم و آدرس پستی‌شان را از

خانه‌ی خودش و دخترش را بطور کامل برداشتم. عصر از تلفن عمومی به کمیته زنگ زدم، خود را همان مسئول امور تربیتی معرفی کردم و آدرس را هم دادم. طرف، خیلی مرا تحویل گرفت. سپس گفتم: " سه خانه آن طرف‌تر، تردهای مسکونی می‌شود، ظاهراً مال منافقین است و دارند بسته می‌آورند توی خانه، برادر طبق گفته‌ی امام ... " و سپس مشخصات خانه‌ی دختر فالانژ را دادم. طرف گفت: " چشم اقدام می‌کنیم." بعداً از دوستانم شنیدم که کمیته‌چی‌ها به خانه‌ی دخترش ریخته بودند و همه جا را بازرسی کرده بودند و وقتی که متوجه شده بودند که این خانه‌ی " حزب اللهی" است، به آدرس رئیس امور تربیتی مراجعه کرده و او را برای بازجویی به کمیته‌ی مرکز برده بودند و تا صبح روز بعد او را در کمیته نگه داشته بودند!

اختلاف از سروسامان دادن به تضادهای درونی سیستم، این تضادها دوباره رشد کرده بود. بازار اعلام جرم سران رژیم علیه همدیگر بشدت رواج داشت. اختیارات رئیس‌جمهور مرتباً محدودتر می‌شد و تهدید به بازپرسی و محاکمه‌ی وی دوباره شدت گرفته بود. در چنین شرایطی خود بنی‌صدر تحت فشار بود، و از بی‌قانونی و نقض قانون می‌نالید و معلوم بود که در برابر ما هم نمی‌تواند اجرای قانون را تصمین کند. چنان که خودش در مصاحبه‌ای در پاسخ سوالی در رابطه با نامه‌ی ما همین جواب را داد. از طرف دیگر در همین موقع بنی‌صدر مسئله‌ی مراجعه به آرای عمومی را مطرح کرد. پیشنهاد رفراendum از طرف رئیس‌جمهور و طرح بیست سیاسی موجود در جامعه، دوباره فضای سیاسی کشور را شدیداً بحرانی کرد. خمینی باز به خشم آمد و رئیس‌جمهور از فرماندهی کل فوا عزل شد و بقایای روزنامه‌های غیرحکومتی، از جمله انقلاب اسلامی و میزان تعطیل و توقیف شدند. روزنامه‌های حکومتی هم به ابتکار سازمان تحریم شد. هیولای اختناق و اسیداد زبرپرده‌ی دین آماده‌ی آخرین جهش بود و رژیم در آستانه‌ی یک پایه‌ساز به نفع ارتجاع حاکم قرار گرفت. (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۲۲

روی خانه‌شان برداشتم. آمدم چند تا نامه‌ی تهدیدآمیز نوشتم و پست کردم. خانه‌ی یکی از آنها نزدیک خانه‌ی خواهرم بود، بعداً از خواهرم شنیدم که یک هفته بعد از رسیدن آن، بسیجی مزبور خانه‌اش را تخلیه کرد!

گزارش پنجم مردادماه ۶۰

" در شهرستان ... یک نیم دانش‌آموزی بود که اینکار حالی بکار برده بود، خانه‌ی چند مزدور امور تربیتی و انجمن ضد اسلامی مدرسه، که با سپاه همکاری می‌کردند، را شناسائی نمودند، بعد رفتند توی سوراخ کلید درب ورودی، چسب آهن و چسب قطره ریختند، بطوری که سوراخ کلید کاملاً مسدود شد و همگی مجبور شدند، قفل‌هایشان را که اغلب به درب هم جوش خورده بود، عوض کنند."

پایان

بمناسبت شهادت امام حسن (ع)

امام حسن (ع)

سمبل صبر انقلابی
و زمینه ساز

حماسه جاودان عاشورا

۲۸ صفر یادآور شهادت دومین ستاره‌ی آسمان امامت، امام حسن مجتبی (ع) است. پیشوای بزرگی که بنا به شرایط خاص اجتماعی آن روز، با هشیاری و صبر انقلابی که در طول تاریخ تشیع سرمشق همهی پیروان راستین او شد و با اتخاذ تاکتیک‌های اصولی مناسب درصدد جمع‌آوری نیروهای وفادار به جنبش برآمد و با شکل و سازماندهی مخفیانه‌ی آنها، زمینه‌ساز انقلاب پرشکوهی گردید که در «عاشورای حسینی» به نقطه‌ی اوج خود رسید.

امام حسن (ع) ابتدائاً با افساگری و کار توضیحی وسیع در برابر سبلی از تحریفات و اکاذیب معاویه، به مقابله با او پرداخت. از سوی دیگر دشمن (معاویه) نیز در ضدیت و جنگا فروزی بر علیه جنبش اصرار ورزید. در چنین موقعیتی امام (ع) مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و طی خطبه‌ی مسئولیت آن‌ها را در مقابله با رژیم که با تحریف همهی اصول و مبانی ایدئولوژی انقلابی اسلام، مذهب را به وسیله‌ی جهت تثبیت حاکمیت خود تبدیل نموده، یادآور شد و آنگاه با جمع‌آوری سپاه به رویارویی نظامی با معاویه پرداخت.

اما هم‌چنان که اشاره کردیم واقعیت این بود که امر جنبش در آن زمان بسیار بفرنج‌تر و نارس‌تر از آن بود که توان درک پیام انقلابی و توحیدی پیشوایی چون حسن بن علی (ع) را داشته باشد، لذا در این دوران با جریانی از خیانت‌ها و خود-فروشی‌های سپاهیان و حتی فرماندهان لشکر امام مواجه می‌شویم.

امام حسن (ع) در مواجهه با بن‌بست جنبش در آن زمان، هم‌چون تمامی راهگشایان تاریخ، با اتخاذ تاکتیک انقلابی و هوشیارانه‌ی راه را گشود، او با انعقاد پیمانی که در اساس

افشاکننده‌ی ماهیت ضد خلقی و ضد اسلامی معاویه بود، حفظ و ادامه‌ی جنبش و زمینه‌ی رشد آن را تضمین نمود. پس از آن حسن بن علی (ع) با سازمان‌دهی و شکل مخفیانه‌ی معدود یاران وفادارش به کار آماده‌سازی جنبش عظیمی پرداخت که برای همیشه در تاریخ انقلابات جهان ثبت گردیده است.

درک عظمت کار حسن (ع) در آن مقطع تنها از عهده‌ی کسانی برمی‌آید که خود دست-اندرکار امر خطیر، عظیم و پیچیده‌ی انقلاب بوده و با نشیب و فرازهای آن زندگی کرده باشند، لذا در دوره‌ای که حرکت تاریخی امام حسن (ع) (منی بر انعقاد پیمان با معاویه) به دلیل پیچیدگی فوق‌العاده‌اش از یک طرف و قشری‌گری حاکم بر اندیشه‌های بسیاری از مدعیان از سوی دیگر، زیر علامت سوال قرار داشت و در برخوردی سطحی و ایستا، «پیمان حسن» و «قیام حسین» نه در یک ارتباط منطقی بلکه در ضدیت و معارضه با یکدیگر تلقی می‌شد، حسین (ع) با این ساده‌نگری به مقابله پرداخت و در جمله‌ای کوتاه چنین گفت: «برادرم داناترین مردم به خدا و رسول خدا (ص) و آشناترین خلق به کتاب بود...»

شهادت این رادمرد بزرگ اسلام را به تمامی پویندگان راهش، به ویژه به مجاهدین خلق که منجمله در دوران حاکمیت ضد بشری خمینی دجال، این خلف راستین معاویه ویزید... با درک صحیح و انقلابی از شرایط روز و با الهام از سرمشق‌های ایدئولوژیک پیغمبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع)، چه با صبر انقلابی و چه با نبردی قهرآمیز، به مبارزه با یزید زمان (خمینی دجال) پرداخته‌اند، تسلیم می‌گوئیم.



بمناسبت رحلت پیامبر (ص)

منادی قسط و آزادی

بقیه از صفحه‌ی آخر

اینک مجاهدین خلق، این پیروان راستین پیامبر و این پرچمداران مکتب توحید، در دوران حاکمیت خمینی خون‌آشام این جرثومه‌ی کثیف نسل ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها، پیام رهائی بخش محمد (ص) را از فراخانی تاریخ و از اعماق قرون و اعصار شنیده و با جانبازی در راه تحقق آرمان‌های رهائی بخش و توحیدی‌اش تا محو کامل هرگونه ارتجاع و دین فروشی و عوام‌فریبی و هرگونه ظلم و استثمار، رایب خونین انقلاب خلقی ستم‌کشیده و در بند را و فراتر از آن مسئولیت سنگین احیای ایدئولوژی رهائی بخش اسلام محمدی را به دوش می‌کشند.

نقش تاریخی خود را در افشای چهره‌ی دغلبازترین عنصر پلید تاریخ معاصر و محابره‌های تیره‌ی تحریف و عوام‌فریبی از آسمان روشن انقلاب خلق به خوبی ایفا کرده می‌روند که در آینده‌ی نه چندان دور طومار حاکمیت عقب‌مانده‌ترین و جنایتکارترین رژیم جهان را درهم بپیچند، تاصح پیروزی و خورشید رهائی طلوع کند.

۲۸ صفر رحلت پیامبر اسلام این برزیک رحمت و رهائی و پیام‌آور پاک خدائی را به عموم مسلمانان به ویژه پویندگان خستگی‌ناپذیر راهش که رسالت رهائی بخش او را تا تحقق جامعه‌ی توحیدی و عاری از طبقات به دوش می‌کشند، تسلیم می‌گوئیم.

فراخانی تاریخ و از اعماق قرون و اعصار شنیده و با جانبازی در راه تحقق آرمان‌های رهائی بخش و توحیدی‌اش تا محو کامل هرگونه ارتجاع و دین فروشی و عوام‌فریبی و هرگونه ظلم و استثمار، رایب خونین انقلاب خلقی ستم‌کشیده و در بند را و فراتر از آن مسئولیت سنگین احیای ایدئولوژی رهائی بخش اسلام محمدی را به دوش می‌کشند. و بدین گونه مجاهد خلق، در میان آتش و خون، با اتکا بر ایدئولوژی ناب توحیدی و مکتب حنیف اسلام و سیره‌ی رهبران تاریخی‌شان، در نبردی تاریخی و دوران‌ساز با خمینی خونخوار این شگفت‌انگیزترین جنایتکار تاریخ، با فدیهدی هزاران شهید و ده‌ها هزار اسیر،

اشرافیت جاهلی به زانو درآمد و مکه در سال هشتم هجری فتح شد و بدین سان جنبشی که از کشتگاه خدائی توده‌ها مایه می‌گرفت، سرازخاک برآورد، شاخه برافراشت، ستبر و قوی شد و آن چنان بر پایمالش استوار گردید که برزیکران را به شگفتی و حقیقت پوشان را به خشم آورد. آری، محمد (ص) با تکیه بر زحمتکشان و محرومان، پرچمدار آرمانی شد که منادی قسط و نافی تمامی آثار شرک و چندگانگی بود و اینک مجاهدین خلق، این پیروان راستین پیامبر و این پرچمداران مکتب توحید، در دوران حاکمیت خمینی خون‌آشام این جرثومه‌ی کثیف نسل ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها، پیام رهائی بخش محمد (ص) را از

برخی مشخصات

واحدهای جدید گشت توپوتا و انهدام، و احد از آنها توسط رزمندگان مجاهد

نیروهای مقاومت مردمی پشت‌سر-هم و یا در فاصله‌ی خیلی کوتاه (مثلاً شعاع یک فرعی) و به موازات هم حرکت می‌کنند.

اقدام اخیر رژیم خمینی جلاد و حضور این تعداد عناصر نظامی در شهر، دوران حکومت نظامی شاه خائن را تداعی می‌کند که برای نجات حاکمیت لرزانش از خشم و خروش انقلابی و فزاینده‌ی مردم، بیهوده می‌کوشید تا مردم را با توپ و تانک و مسلسل بترساند. غافل از این که نه حضور سرنیزه‌هایشان در شهر مانع شکل‌گیری و گسترش اعتراضات مردمی و هسته‌های مقاومت می‌گردد و نه حرکت دسته‌جمعی‌شان، آنان را از آتش انتقام خلق درامان خواهد داشت.

بر اساس گزارش ستاد عملیات مجاهدین در تهران از تاریخ ۷/۱۵ تا تاریخ ۸/۱۵ چهار واحد از توپوتاهای گشتی دشمن توسط رزمندگان قهرمان واحدهای عملیاتی مجاهد خلق منهدم و تمامی سرنشینان مزدور آن‌ها کشته و یا زخمی شدند.

تسلط بیشتری خیابان‌ها و ماشین‌ها را زیر نظر بگیرند.

تعداد مزدوران سرنشین آن بین ۴ تا ۶ نفر است و به جز راننده، بقیه مسلح به کلاشینکف و مسلسل یوزی می‌باشند.

توپوتاهای گشتی برای این که به‌رحال حضور خودشان را به مردم نشان دهند در ساعات مختلف روز به خصوص بین ۲-۱۱ و ۴-۵/۶ که معمولاً خیابان‌ها شلوغ‌تر و پرجمعیت‌تر است با سرعتی آهسته در شهر پرسه می‌زنند. آن‌ها برای گشت، به لحاظ منطقه‌ای، محدوده‌ی خاصی ندارند و گاه حتی در دور-افتاده‌ترین نقاط هم دیده شده‌اند، چرا که به هر حال باید تمامی شهر را، از وجود خود مطلع کنند.

نحوه‌ی نشستن آن‌ها در اتومبیل طوری است که راننده سمت جلو و بقیه سه طرف دیگر را کنترل می‌کنند. این واحدهای گشتی توپوتا از ترس و وحشت حمله و هجوم رزمندگان مجاهد خلق و

به همین دلیل هم، برای این که سراسر شهر را از وجود خود مطلع کنند و اختناق را پراکنده سازند، علاوه بر تبلیغات وسیعی که توسط رجالگان رژیم (به طور مثال موسوی اردبیلی و ناطق نوری و رئیس سپاه منطقه ۱۰ کشور) در این باره صورت گرفت، در شهر، چپ و راست، تند و آهسته حرکت می‌کنند، به مردم خیره می‌شوند و ناگهان در برخی نقاط ایستاده، از ماشین پیاده می‌شوند و شروع به بازرسی افراد پیاده می‌کنند.

در اینجا برای آشنائی با این واحدهای گشتی دشمن، برخی مشخصات و عملکردهای آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

مشخصات واحدهای

جدید گشتی دشمن

اتومبیل این گشتی‌ها که با هزینه‌ی گزاف از ژاپن وارد شده است از نوع توپوتای استیشن (شاسی بلند) می‌باشد، تا مزدوران بتوانند با اشراف و

افزایش شگفت انگیز سرکوب عمومی، گامی تدافعی و بازگشت ناپذیر

وحشیانه‌ی ارتجاع خود به بهترین صورت گواه صحت خط (قطع سرانگشتان سرکوبگر رژیم) در مرحله‌ی کنونی است که بایستی همه‌ی نیروهای مقاومت مردمی را در مسیر آن - بسته به توانائی و کم و کیف بالفعل نظامی یا سیاسی و تشکیلاتی شان - برانگیخت .

آمده است - اضافه بر روش‌هایی که تا بحال بکار می‌گرفته ناچار به اتخاذ تاکتیک‌هایی گردیده است که عموم مردم را در بر می‌گیرد . حال چنانچه بر اثر اعمال این شیوه‌های فاشیستی جدید ، ناگزیر مجاهدین و مقاومت مسلحانه ضرباتی نیز دریافت دارند ولی اگر توجه کنیم

با طرق مختلف و کیفیت‌های متفاوت می‌تواند مورد تهاجم واقع گردد . البته ما در اینجا به دلایل مختلفی از ورود در جزئیات تاکتیکی بیشتر پرهیز می‌کنیم و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب و برنامه‌ریزی برای اجرای آن‌ها را به عهده‌ی مسئولین و فرماندهان تیم‌های عملیاتی و هسته‌های مقاومت می‌گذاریم .

اما باید خلاصه کرد که رژیم خمینی در مرحله‌ی دوم مقاومت مسلحانه‌ی سراسری ، جبهه‌ی تدافعی خودش را با حضور نظامی گسترده و جنگ و ناخن مستقیم نشان دادن به تمام مردم ، به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر گسترش داده است تا شاید بتواند مانع رشد و گسترش توده‌ای و فعال مقاومت شود .

تیم‌های عملیاتی و هسته‌های مقاومت مجاهدین ، ضمن آن که بطور مستقیم ، تور نظامی دشمن را هدف قرار می‌دهند (البته با توجه به ارزیابی توان نظامی خودشان و همچنین با توجه به ضرورت طی کردن پروسی دیالکتیکی ارتقاء توان عملیاتی) بایستی با کشف نقاط ضعف دشمن و ارائه‌ی هدف‌های ساده‌تر به نیروهای کم‌تجربه‌تر ، از یک طرف به گسترش هرچه بیشتر نیروهای رزمنده و از طرف دیگر به گسترده‌تر کردن خط دفاعی دشمن - که ضرورتاً باعث تضعیف آن می‌شود - بپردازند . جبهه‌ی تدافعی دشمن ، هرچه گسترده‌تر گردد قدرت مانورش کم‌تر شده و او را بدین بست بیشتری می‌کشاند . مقاومت‌های ابداعی و عملیات ساده و توده‌گیر

اقدامات ضد مردمی جدید از یک سو برای مقابله با هرگونه تهاجم مجاهدین علیه مزدوران سرکوبگر رژیم صورت گرفته و از سوی دیگر دشمن بدین وسیله در صد آن است تا برای ممانعت از رشد و توده‌گیر شدن مقاومت ، فضای ارباب اجتماعی و جوناپا را تا آنجا بالا ببرد که مردم و طیف گسترده‌ی نیروهای گه‌آما دگی مقاومت بالفعل (ویا تهاجم به مزدوران سرکوبگر رژیم) را دارند خشتی و بلا اثر سازد .

ثالثاً - همان گونه که در مرحله‌ی اول ، خلق قهرمان ایران ، مجاهدین خود را بدانحاء طرق ، چه به لحاظ مالی و تدارکاتی و چه به لحاظ در اختیار گذاشتن مسکن و چه از طریق گمراه کردن دشمن - در حین نبرد با مزدوران خمینی پاکیز از صحنه‌ی عملیات و درگیری در پایگاه‌ها - یاری می‌کردند ، در این مرحله نیز تا آنجا که ارتباطات ما گشش داشته و دارد ، در حد توان خود حداکثر حمایت و یاری را دریغ نکرده‌اند و به طور اجتماعی نیز فی‌المثل در قبال طرح صدانقلابی مالک و مستاجر تا آنجا که توانستند با شیوه‌های مختلف ایستادگی و مقاومت کردند تا آن که نخست‌وزیر را به میدان کشاندند . مثلاً مردم با طرح این مسأله که دادستانی ضدانقلاب برای کسب مالیات توسط دولت این طرح را ابداع کرده از تحت مدارک شناسائی خود طفره می‌رفتند تا جایی که نخست‌وزیر رسماً طی مصاحبه‌ای گفت که این شایعه را "مناقضین" ساخته‌اند !! در حالی که مردم می‌دانستند ، گو این که رژیم چپ‌اولگر خمینی چه بسا این استفاده را نیز از این طرح بکند ولی هدف اصلی او مبارزه با مجاهدین است و به همین علت در قبال آن به اشکال مختلف مقابله کردند و می‌کنند .

که گامی را که رژیم در افزایش شگفت‌انگیز سرکوب عمومی برداشته ، بازگشت‌ناپذیر است ، به خوبی قادر خواهیم شد تاکتیک‌های جدید او را به ضد خودش تبدیل کنیم . چرا که اضافه بر شکنجه و اعدام‌های گسترده‌ی روزانه ، رژیم دیگر به هیچ وجه نخواهد توانست از حضور و سرکوب نظامی گسترده‌ی خود در سراسر جامعه به آسانی بکاهد .

البته ممکنست بتواند در جهت کشتار و سرکوب بیشتر عمومی قدم‌هایی دیگر نیز بردارد و جبهه‌ی دفاعی خودش را در قبال مجاهدین و مقاومت‌های مردم گسترده‌تر کند - که طبعاً خودش را ضربه‌پذیرتر خواهد ساخت - ولی به طور بازگشت‌ناپذیر هرگز قادر نخواهد بود جبهه‌ی خودش را محدود کند ، چرا که به هر میزان جبهه‌ی تدافعی خودش را محدود نماید ، جبهه‌ی

رایعاً - از مجموعه‌ی مطالب فوق چنین نتیجه‌گیری نمی‌کنیم که مزدوران خمینی با بکارگیری شیوه‌های ضد مردمی جدید نتوانسته و یا نخواهند توانست هیچ ضربتی به نیروهای انقلاب و مقاومت بزنند ، چرا که به راستی کدام مقاومت و کدام انقلابی است که در هر مرحله بهای ویژه‌ی خود را نطلبد ، بر این اساس در فاز دوم مقاومت مسلحانه نیز دشمن تاکنون نتوانسته در برابر ضرباتی که دریافت نموده از طرفی ضربات نظامی نه چندان مهمی نیز وارد کند و از طرف دیگر مشکلاتی را موقتاً هم که شده در روند گسترش روزافزون آتش انقلابی مقاومت مردمی بوجود آورده است . ضربات و مشکلاتی که در یک رویارویی نظامی و مستقیم با دشمن صدبشتری در هر شرایطی اساساً غیرقابل اجتناب و تا حدود زیادی پیش‌بینی شده است .

رژیم خمینی در مرحله‌ی دوم مقاومت مسلحانه‌ی سراسری ، جبهه‌ی تدافعی خودش را با حضور نظامی گسترده و جنگ و ناخن مستقیم نشان دادن به تمام مردم ، به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر گسترش داده است تا شاید بتواند مانع رشد و گسترش توده‌ای و فعال مقاومت شود . تیم‌های عملیاتی و هسته‌های مقاومت مجاهدین ، ضمن آن که به طور مستقیم ، تور نظامی دشمن را هدف قرار می‌دهند بایستی با کشف نقاط ضعف دشمن و ارائه‌ی هدف‌های ساده‌تر به نیروهای کم‌تجربه‌تر ، از یک طرف به گسترش هرچه بیشتر نیروهای رزمنده و از طرف دیگر به گسترده‌تر کردن خط دفاعی دشمن - که ضرورتاً باعث تضعیف آن می‌شود - بپردازند . جبهه‌ی تدافعی دشمن ، هرچه گسترده‌تر گردد قدرت مانورش کم‌تر شده و او را بدین بست بیشتری می‌کشاند .

هسته‌های مقاومت و هواداران ، شعله‌ی آتش رزمندگان مجاهد خلق را افزوده می‌کند و راه مقاومت‌های مردمی را که نهایتاً حرتومندی کثیف مزدوران خمینی را در دریای خلق محو خواهد کرد ، می‌کشد . انتشار "مجاهد" در این مرحله ، که لازمی پیشرفت خط ورود طیف گسترده‌تری از نیروها به عرصه‌ی مقاومت را ایجاب می‌کند ، اساساً در خدمت گسترش ارتباطات و انتقال آموزش‌ها ، تخریبات و رهنمودهاست . بهای تکثیر و توزیع آن بهای نخستین گام در مسیر گسترش مقاومت مسلحانه‌ی سراسری به منظور قطع ایادی اختناق و شکستن طلسم اختناق است .

تهاجم مجاهدین و مقاومت مردمی گسترش خواهد یافت . حفظ جبهه‌ی تدافعی گسترده‌تر نیز برای خمینی متضمن صرف انرژی به مراتب بیشتر و ارائه‌ی هدف‌های گسترده‌تر می‌باشد . و چون رژیم هرگز قادر نخواهد بود خط تدافعی خودش را در قبال تمامی جبهه‌های مقاومت یکسان مستحکم نماید ، وحتىی مجبور شده است با این کلاه و آن کلاه کردن و جایجائی پاسداران مزدورش از این شهر به آن شهر و این منطقه به آن منطقه ، در قبال تهاجمات از خودش دفاع نماید ، بنابراین چه در تهران

پایان

اگر توجه کنیم که گامی را که رژیم در افزایش شگفت‌انگیز سرکوب عمومی برداشته ، بازگشت‌ناپذیر است ، به خوبی قادر خواهیم شد تاکتیک‌های جدید او را به ضد خودش تبدیل کنیم .

بقیه از صفحه ۳
مجلس اعلای باصطلاح انقلاب ...
عنصر مسکوکی مانند حکیم که ناکبان چون فارح سر از زمین بیرون آورده و زیر سایه‌ی ولایت فقیه در عالم خیال به امر و نهی نیروهای به اصطلاح طرفدار انقلاب اسلامی عراق بنشسته است . اکنون آیا خمینی مصداق سارز این ضرب‌المثل عامیانه نیست که می‌گوید : "موش به سوراخ نمی‌رفت ، جارو هم به دمش بسته بود" !!

و شهرستان‌ها و چه در مناطق و جنگل ، به خودی خود برای تهاجم ، حلقه‌های مناسبی را ارائه می‌کند . حال اگر با شیوه‌های اتخاذ شده توسط مزدوران خمینی ، نه از موضع تدافعی ، بلکه از موضع تهاجمی برخورد نمائیم ، نقاط ضربه‌پذیر بیشتری را نسبت به گذشته خواهیم یافت . نقاطی که هم از جانب تیم‌های زنده‌ی عملیاتی و هم توسط هسته‌های رویان مقاومت ،

اما ما می‌خواهیم در اینجا ، با مطالعه‌ی آرایش جدید قوا ، همراه با ارزیابی نقاط قوت و ضعف مواضع جدید دشمن ، در یک نگاه کلی ، شرایط نظامی جدید و نحوه‌ی گسترش مقاومت مسلحانه را بررسی نمائیم . مسأله اینست که رژیم برای سرکوب مقاومت مسلحانه - به ویژه آن که در مرحله‌ی دوم امکان ورود طیف گسترده‌تری به جریه‌ی رزمندگان مجاهد بوجود

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس

**بن بست رژیم خمینی
در بازگشایی دانشگاه‌های ایران**

رادیو خمینی روز گذشته به نقل از هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس اعلام کرد که "تحصیل در دانشگاه‌ها حق ویژه‌ی کسانی است که کاملاً طرفدار رژیم باشند و از ورود کم‌ترین افکار مخالف رژیم باید به شدت جلوگیری شود."

این اظهارات رفسنجانی در واقع واکنش رژیم خمینی در برابر اطلاعیه‌ی مورخ ۱۱ آبان ۶۱ سازمان مجاهدین خلق ایران است که طی آن از دانشجویان و داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها خواسته شده بود تا "در صورت بازگشایی دانشگاه‌ها محیط و تجمعات آن را به زمینه‌ی ارتباطی مقاومت عادلانه و مسلحانه‌ی مردمی بر علیه رژیم خمینی بدل سازند."

اظهارات هاشمی رفسنجانی نشان می‌دهد که رژیم خمینی در وحشت از هرگونه فعالیت دانشگاه‌ها عملاً قادر نیست بازگشایی آن را تحمل نماید و ناچار است تا "پارادوکس" و تناقض‌بزرگی را که بین "نیاز به متخصص برای اداره‌ی امور کشور" یا "ماهیت ارتجاعی و قرون وسطائی رژیم خمینی و سیاست اختناق، اعدام و شکنجه" گریبان‌گیر او است، هم‌چنان به جانب فاشیسم و سرکوب حل نماید، روشی که نتیجه‌ی طبیعی آن افزودن بر تناقضات و بحران‌های درونی و تسریع سرنگونی رژیم خمینی است که ماهیتاً آزادی و آگاهی و پیشرفت هیچ‌گونه سازگاری ندارد.

دفتر مجاهدین خلق - پاریس

۱۳ آذرماه ۶۱

**بمناسبت رحلت پیامبر (ص)
منادی قسط و آزادی**

ترین شیوه‌ها شکنجه شدند. اشراف قریش بدن‌های نحیف و رنجوران‌ها را روی ریگ‌های داغ و سوزان به پشت می‌خوابانیدند و بر شکم آنان می‌کوفتند. بلال، غلام امیقین خلف، سخنگو و صحابه‌ی پیامبر را به همین طریق شکنجه کردند. سمیه و یاسر که از تبار دردمند بردگان و ستم‌دیدگان بودند، به دلیل پایداری بر مواضع توحیدی‌شان و مبارزه با اشرافیت و ارتجاع جاهلی زیر شکنجه‌های ابوجهل به شهادت رسیدند.

محمد (ص) پیشوائی که می‌گفت "اگر خورشید را در یک دست و ماه را در دست دیگرم بگذارید بازهم از شعار خود و مبارزه با بت‌های شما دست برنمی‌دارم" در عین مشکلات و مصائب بسیار، سیزده سال در مکه جنبش را رهبری کرد و پس از هجرت به مدینه و ارتقاء جنبش به فاز تهاجم و مبارزه‌ی مسلحانه رنج و سختی حدود هشتاد جنگ را با اشراف و دشمنان راه خدا و خلق و هم‌بیمانان‌شان را بر دوش کشید و سرانجام علی‌رغم تمامی توطئه‌ها و عوام‌فریبی‌های دشمن

بقیه در صفحه‌ی ۲۶

سرزمین جاهلیت، رسالت راهگشا و منادی رهائی بشر از تمامی قید و بندها و زنجیرهای اسارت و آزادی محرومان و ستم‌دیدگان و استقرار جامعه‌ای نوین بر ویرانه‌های نظام‌های ارتجاعی و طبقاتی گردید. محمد (ص) که رستگاری و نجات ایمان آورندگان راه خدا و خلق و پایان شوم ستمکاران را نوید می‌داد، در باور مقدس رنج‌دیدگان، ارزش‌های کهنه و اسارت‌بار را درهم ریخت و ارزش‌هایی نوین، مبنی بر آزادی و برابری، بنا نهاد و چنین بود که خیل عظیم نفرین‌شدگان زمین با افشار و طبقات محروم به ویژه بردگان، به سوی روانه شدند و پیامش را به گوش جان شنیدند و هم‌ایمان بودند که به جرم پایداری و وفاداری به آرمان‌شان توسط ارتجاع قریش به بی‌رحمانه

"ای مردم! آتش، دیوانه‌وار برافروخته شد و فتنه‌ها همچون پاره‌های سب نیره روی آوردند سما را به خدا سوگند که بر من چیزی ننیدید که من جز آنچه را قرآن بر شما حلال کرده است حلال نکرده‌ام و جز آنچه بر شما حرام کرده است حرام نکرده‌ام... خدا لعنت کند قومی را که قبر پیامبران‌شان را عبادتگاه می‌کنند."

این آخرین سفارشات مردی بود که رنج سنگین رسالتی ۲۳ ساله را اکنون در بستر مرگ به کمال می‌رساند. پیام‌آوری که در قرن هفتم میلادی (۶۱۱ - م) بن بست تکامل اجتماعی انسان را در جزیره العرب شکست، و با نایش انوار وحی بر قلب روشش طلوع اسلام و جنبشی نوین را نوید داد که در نوک پیکان تکامل بشر جای گرفت. جنبشی که، در

**کابوس وحشتناک و روزافزون
سردمداران رژیم خمینی از
نفوذ مردم در ارگانهای حکومتی**

در صفحه‌ی ۱۳

توجه:

در نشریه‌ی هفته‌ی قبل (مجاهد شماره‌ی ۱۲۹) در چاپ آدرس و شماره‌ی حساب بانکی در انگلستان، متأسفانه چند اشتباه چاپی رخ داده بود، که در این شماره تصحیح شده است. لطفاً برای واریز کردن کمک‌های مالی خود به شماره‌ی حساب مزبور، دقیقاً آنچه را که در کادر زیر، درج شده است، بنویسید:

کمک‌های مالی خود را به حساب‌های زیر واریز نموده و حواله‌های آن را به یکی از آدرس‌های مقابل ارسال دارید:

انگلستان
Midland Bank plc
281 Chiswick High Road
London W4 4HJ
England
A-Khodabandeh
N. 91082078

از خارج فرانسه
BANK SOCIETE GENERAL
N°: 58133126 Mr. EBRAHIM AG. CENTRALE ETRA
(PARIS FRANCE) code guichet 03002
B.N.P. PONTOISE 1269652
در داخل فرانسه

**برخی مشخصات
واحدهای جدید گشت توپوتا
و انهدام و احداث آنها
توسط رزمندگان مجاهد**

با آغاز مرحله‌ی دوم استراتژی مقاومت مسلحانه و مطرح شدن خط حمله و تهاجم بر علیه بدنه‌ی نظامی دشمن و در راس همدهی آن‌ها پاسداران جنایتکار خمینی، و با توجه به سادگی این عملیات نسبت به عملیات پیچیده‌تر و امکان شرکت طیف گسترده‌تری از نیروهای هوادار در آن، رژیم دجال و ضدبشری خمینی که ناقوس مرگ خود را شنیده بود، دست به یک سلسله اقدامات سرکوبگرانه، از جمله شدت بخشیدن به توره‌های خیابانی و برانداختن بازرسی در برخی از جاده‌های خارج از شهر، زد. اما با توجه به این که هیچ یک از این اقدامات بازدارنده نیز کارگر نیفتاد و پاسداران ضد خلقی و خیرچینان و جاسوسان خیانت‌پیش‌هاش، علی‌رغم همه‌ی حفاظت‌ها و تغییر چهره‌ها، طی

بقیه در صفحه‌ی ۲۶

**سرانگستان رژیم را
در هر کجا قطع کنید**

در صفحه‌ی ۱۶

نامه‌های خود را برای "مجاهد" و هم‌چنین رادیو "صدای مجاهد" به آدرس‌های زیر ارسال دارید:

انگلستان

BM BOX 9090
LONDON
WC1N 3XX
ENGLAND

اتریش

Pf:6
1110 WIEN
AUSTRIA

آلمان

Pf.: 800552
5_Köln 80
W_Germany